

قانون، آئین شریعت، عرف و دیگر تاریخ پر از نامردی و قاتلان زنده اند و حتی تلاش می، عرف جامعه افغانستان و باره در پروسه آینده سیاسی دادها در موجودیت نهاد های لتی وغیردولتی که امروز فعال هایی که ملاحظات ومصالح کارکنسته حیثیت انسان ها را

ر نجیب چه پیشی آمد؟

ان جنگ سالاران و سربازان عدالتی به همکاری یک حلقه چشمان قانون نا پدید ساخته حکومتی که "عدالت انتقالی" ی برای تهیه پرونده ها برای نتند، در برابر این کتاب هیچ تا کنون در قضیه قتل دکتر ست. این سازمان تلاش دارد ی که دکتر نجیب را از دفتر دار زدند، حریم ملل متحد را سال اخیر کمیسیون فرمایشی ی فعالیت دارد، در واکنش به ماره حرفی برای گفتن دارد اما

پیشگفتار چاپ دوم

نشر دوره نخست این کتاب، با استقبال وواکنش گسترده ای از سوی جامعه روشنفکری و اصحاب سیاست رو به رو شد. با توجه به فضای بی رونق کتاب خوانی در میان اقشار مختلف جامعه و بی عنایتی کامل دولت به فرهنگ نشر کتب، افزایش سریع متقاضیان این اثر، بس دلگرم کننده بود. از سویی هم، کتاب حاضر، بازار عرضه کتاب را تکانه ای بخشید که تا کنون ادامه دارد. علت اصلی رویکرد طیف وسیع خوانندگان و متقاضیان به این کتاب آن است که جنگ ها و انقلاب ها، اگر چه افغانستان را به ویرانه خطر ساز مبدل کرده است، اما شعور مردم، به شدت در برابر رخداد های سیاسی حساس شده است و سمت وسوی منافع خویش را با سرعت تعیین می کنند.

از جانب دیگر، مشاهده می شود که گرایش مردم به آثار ادبی نسبت به آثار و نوشته های سیاسی، خاطرات زنده و شرح حوادث و رویداد های داغ اجتماعی و سیاسی تاریخ معاصر کشور، به شدت محدود شده است. اگر همین اثر (مانند نمایشنامه "عبدالخالق") در قالب یک داستان یا نمایشنامه به مردم ارائه می شد، شاید این چنین با اقبال و عنایت از سوی خوانندگان مواجه نمی شد. اذهان عمومی عمیقاً سیاسی است و نشر جریان هایی که به هردلیل از نظر مردم مکتوم مانده است، برای مردم پرجاذبه است؛ خصوصاً سرگذشت دکتر نجیب الله که با اعلام "مشی" متهورانه "آشتی ملی" دشمنی با پاکستان حایگاه ویژه ای در تاریخ ای نر اح سال اده س

Ketabton.com

حامیان دکتر نجیب کجا اند؟

اعضای خانواده دکتر نجیب هرگز حاضر نشدند که سکوت خود را بشکنند و از جامعه جهانی و نهاد های حراست از قانون در افغانستان درخواست دادخواهی کنند. شاید آنان از قبل درک کرده اند که سکوت جامعه جهانی در برابر قتل غیرعادلانه دکتر نجیب به معنی آن است که غرزی و شرکایش، در واقع اهداف اعلام نشده آنان را از دایره برنامه به فعل درآورده اند. شاید آنان درک کرده اند که هیچ چیزی به نام حراست از قانون در افغانستان وجود واقعی ندارد. اما اشتباه خانواده دکتر نجیب درین است که به شاهد تاریخ پشت کرده اند و فشار و نفوذ افکار عمومی و گردش ایام و زور حقیقت و عدالت را دست کم می گیرند و با دل ناخواسته، گوشه انزوا گرفته اند و محافظه کاری پیشه کرده اند. از سویی هم، ده ها هزار حامیان دکتر نجیب که در زمان قدرت، دهان به شعار باز می کردند و ظاهراً برای نجیب جان های خود را قربان می کردند و از ثروت دولتی و پول های اپراتیفی و بودجه باد آورده از اقتصاد جنگی سرمست می شدند، چرا درین سال ها، دستی به دفاع از دکتربلند نکردند و حرفی به رسم ایفای دین "رفاقت" بر زبان نیاوردند و بعد از نشر این کتاب نیز، سری تکان ندادند و سر در لاک محافظه کاری "انقلابی" فروبردند؟

این خصوصیت، یکی از نشانه های بارز اپورتونیزم خنده آور یک حزب وابسته را به عیان نشان می دهد. آنانی که تاریخ نوین اختراع کرده بودند، اکنون با سرهای خمیده و دهان مهرشده، در برابر پوزخند شاهد پیر تاریخ، به سنگ مبدل شده اند. "فرزندان انقلاب" سر بر بالین عطالت گذاشته اند و به خواب همان تاریخی رفته اند که زمانی برای داهیه ساختن چنین تاریخی، گوش ها را کر می کردند. ما هم می گوئیم: خواب آشفته تان، دیر یا نخواهد بود. سکوت غیر عادلانه، به معنی

در قبال جنایاتی که حکومت علاقه ای به پی گیری آن از خود نشان نمی دهد، صاف و ساده حاشیه می رود و انتظار دارد که شعور اجتماعی را تحمیق کند و کسی از آنان سوال نکند که به انجام چه مأموریتی مشغول اند. حکومت بعد از انتشار کتاب حاضر، به شدت تحت فشار گرفت. غرزی خواخوگی عضو تیم رئیس جمهور کرزی است که در گذشته مسئولیت کمپاین ریاست جمهوری آقای کرزی را در اسلام آباد برعهده داشت. به همین علت، از بازداشت و دادخواهی معاف گردید و بدون سروصدا فضایی را مساعد کردند که غرزی با صد ها هزار دالر رشوه و غارت از حساب شهرداری کابل، به خارج کشور انتقال یابد. این در حالی است که راست و دروغ برضد سازمان استخبارات آی، اس، آی شعار می دهند تا دشمنی با پاکستان را وارد افکار عامه کنند؛ ولی در عمل، کادر برجسته سازمان استخباراتی پاکستان را با ضمانت از تیررسی قانون و دادرسی نجات می دهند. فرار دادن غرزی خواخوگی از دادگاه و بازپرسی، نمونه کوچکی از نقض قانون به وسیله کسانی است که در حق دیگران، از نام قانون سخن می گویند. نکته جالب این جاست که به شکایت گذرا و کتبی غرزی خواخوگی در اداره دادستانی رسیده گی صورت گرفت، اما درخواست من برای حضور متهمان به قتل دکتر نجیب برای یک بار هم مورد توجه قرار نگرفت. دادستانی بر اساس شکایت غرزی خواخوگی مرا تحت بازجویی قرار داد اما هیچ گاه غرزی خواخوگی به دادستانی فراخوانده نشد. آنانی که قانون روی کاغذ را به منظور برآوردن اهداف غیرعادلانه شان به گروگان گرفته اند، بیم از آن دارند که کشانیدن پای غرزی و شرکای جرمی اش به دادگاه، راه را برای کشانیدن دیگر مجرمان دزدی، سرقت، قتل و تجاوز باز می کند. محاسبه آنان از نظر خود شان درست است با این تفاوت که دیر یا زود، روح سرگردان عدالت به سراغ خود شان خواهد آمد.

مدخل:

مرگ نامتعارف دکتر نجیب به عنوان رئیس جمهور بحث انگیز در تاریخ افغانستان که در بیست سال آخر عمرش کارنامه‌های سیاه و سفید بسیاری از خود به یادگار گذاشت، در فرهنگ سیاسی کشور همیشه به سان تجربه‌ی بی‌س عبرت ناک مطرح خواهد بود. هر چه زمان می‌گذرد، درمجامع روشنفکری و سیاسی، شخصیت دکتر نجیب درهاله‌ی بی‌از دیدگاه‌های متضاد آمیخته با نفرت و تحسین فرو می‌رود. اما سیمای نجیب امروز، در افکار عامه، با نجیب دهه‌ه شصت خورشیدی، به نحو آشکاری تفاوت پیدا کرده است. زمانی وی به حیث "قصاب"¹ آزادی خواهان و مخالفان حضور شوروی در اوج اشتها بود؛ اما سال‌ها بعد پس از مرگش در میان جمعی از مردم عنوان "شهید" آرمان‌های صلح و آشتی را از آن خود کرد. به طوری که حاکمیت‌های پس از نجیب، تا امروز هرآن چه به نام صلح و آشتی انجام می‌دهند، در واقع ادامه‌ی همان سیاستی است که پس از سال‌ها جنگ و خشونت و انقطاب در کشور از سوی دکتر نجیب مطرح شد. سیاستی که ناتمام ماند و ناکام شد و تا امروز نیز، تلاش حکومت‌ها برای استمرار همان سیاست، ناتمام مانده و پیروز نشده است.

در عرف اجتماعی سال‌های اخیر، پخش فوتوهای رهبران و فرماندهان در مغازه‌ها و موتورها به یک امر بدیهی بدل شده است. در چند سال اخیر هواداران نجیب و یا کسانی که پس از مرگش به هواداری وی گرایشی در خود احساس می‌کنند، نیز عکس‌های او را بر نشیبه‌های موتورها می‌نصب می‌کنند و

1. دکتر نجیب از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۵۶ رئیس سازمان اطلاعات (خدمات اطلاعات دولتی) بود. درین سال‌ها، هزاران روشنفکر و فعال سیاسی روانه زندان‌ها شدند و بعد از چندی تیرباران شدند. نجیب در جریان عملیات نیروهای ارتش و نیروهای شوروی در خارج از کابل برضد گروه‌های مجاهدین کارزار اطلاعاتی گسترده‌ای را به راه می‌انداخت و سرهای بسیاری را به باد می‌داد. جنرال‌های شوروی از جمله الکساندر مایوروف نویسنده کتاب "پشت جنگ افغانستان" می‌نویسد که نجیب در دوران قیام هرات برضد متجاوزان، ده‌ها نفر را در یک مسجد به دام افکند و آنان را تیرباران کرد.

استبداد است و حرکت استبداد، بالطبع، به سوی ایستگاه آخر است. در هر حال، ما نیاز به درک اصول امروزمین نگرش جدید تاریخ داریم. هر دوره روایت غمبار خود را به نام تاریخ به نسل‌های بعدی منتقل می‌کند. اما مسیر نوین تاریخ دوره ما مقتضی آن است که آرام آرام از سیمای تاریخ و رویدادها و افتخارات دروغینی که درین کشور پرداخته شده است، پرده برداشته شود. تاریخ سرزمینی که به ناگاه، افغانستان نام نهاده‌اند، از ابتدای کار، به فرق ایستاده است. اکنون زمان آن است که روی پا ایستاده شود.

خواننده گرامی!

اکنون چاپ دوم کتاب "راز خوابیده" را در دست دارید. مسایل ناگفته و تازه‌ای در کتاب حاضر اضافه شده است که اطلاعات شما را در مورد ماجرای پیچیده قتل دکتر نجیب الله افزون‌تر می‌کند. اگر چه تعدادی از هواداران دکتر نجیب، بعد از نشر کتاب وعده داده بودند که نکات ناشنیده و ناگفته‌ای را به هدف غنای بیشتر این کتاب در اختیار من قرار دهند. تاکید من برین بود که نام هیچ‌کس از آنان را افشا نکنم، اما بنا بر عللی، از همکاری با تاریخ روی گشتاندند و پیمان شکنی کردند.

رزاق مأمون

کابل - سنبله ۱۳۸۷

بر گردونه قدرت:

"دکترنجیب مردشجاعی بود، قاطعیت داشت، باهوش، زیرک و حیل‌گر بود. هرگاه شخصی مورد اعتماد او قرار می‌گرفت، تمام امکانات و صلاحیت‌های لازم را در اختیار او قرار می‌داد. هرگاه از کسی بدش می‌آمد، عقده می‌گرفت، کینه می‌ورزید و تا آخر با او بد بود و بالاخره زهرش را می‌ریخت. نجیب گاهی چنان انسان ساده و بی‌پیرایه به نظر می‌رسید که انسان او را بهترین و صمیمی‌ترین دوست خویش حساب می‌کرد. زمانی وی به چنان شخصیت مرموز، ناشناس و بیگانه‌ی تبدیل می‌شد که هر کسی از وی دوری می‌جست. نجیب به سختی بالای رفقاییش اعتماد می‌کرد. همیشه انگیزه خاصی برای بی‌اعتمادی داشت. برای گرفتن قدرت و امتیاز همه چیز را فدا می‌کرد و به هر کاری دست می‌زد. اگر از کسی چیزی می‌خواست، برای به دست آوردن آن حتی از چرب‌زبانی و تملق‌آبایی نداشت؛ اما همین که مقصودش را حاصل می‌کرد، دیگر طرف را نمی‌شناخت. کسی که مانع و سد راه موفقیت و پیشرفت او می‌شد، روز خوب نمی‌دید، زیرا که با یک ضربه او از میان برداشته می‌شد.

نجیب در آغاز مبارزه اش با خلقی‌ها روابط صمیمانه نداشت و با تعصب با آن‌ها برخورد می‌کرد و مردی نبود که از دشواری‌ها بهراسد.¹ نجیب پس از تجاوز شوروی به افغانستان، رهبری اداره نوتاسیس جاسوسی "خدمات اطلاعات دولتی" را بر عهده گرفت که به وسیله کا، جی، بی، درمندی کوتاه سروسامان داده شد. نجیب در مبارزه با دشمنان شوروی و رژیم کارمل با بی‌باکی بی‌ظنیری به کار پرداخت.

1. کتاب "اردو و سیاست" نوشته جنرال پیشین ارتش دولت دکترنجیب، محمدنبی عظیمی. آقای عظیمی از طرفداران ببر کارمل رهبر شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که در روزهای واپسین حکومت دکترنجیب به عنوان جنرال قدرتمند حضور داشت؛ اما بعد از پیروزی گروه‌های مجاهدین و تسلط بر کابل، مدتی در ارتش باقی ماند و سپس به ازبکستان رفت. جنرال عظیمی نخستین کتاب در باره اسرار شکست حزب دموکراتیک خلق را به رشته تحریر درآورد و آغازگر افشای بسیاری از رازهایی بود که دیگر رهبران حزب از انتشار آن وحشت داشتند.

یا برخی ناشران، عکس‌های بزرگ او را در تقویم‌های سال به چاپ می‌رسانند. این یکی از ویژگی‌های جامعه افغانستان است که همواره یاد زمامدارانی را گرامی می‌دارند که خود زمانی به نابودی آنان کمر بسته‌اند و یا حداقل زمانی دست دعا به سرنگونی شان بلند کرده‌اند. دکترنجیب مانند بسیاری از چهره‌های سیاسی برآمده از بحران‌ها و بن‌بست‌ها، دوستان و دشمنان طبقه بندی شده‌ی داشت که بالطبع در خصوص شخصیت، دیدگاه و اعمال او داوری‌ها و برخوردهای طبقه بندی شده‌ی را به وجود آورده است. در تاریخ افغانستان، اکثر زمامداران و سالاران مبارزه، یا به اراده دشمنان خارجی کشته شده‌اند و یا در بهترین حالت، از کشور رانده شده‌اند. زمامداران در افغانستان غالباً سرنوشت و یا مرگ خود خواسته و آرمانی نداشته‌اند. شاید سرشت زنده‌گی اجتماعی و سیاسی در افغانستان چنان بوده و هست که مرگ زمامداران را از قاعده معمول خارج کرده است.

مرگ امیرحبیب‌الله خان کلکانی، سردار محمد نادرشاه، سردار محمد داود، نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، دکترنجیب و احمد شاه مسعود هریک درامه‌های خشنی‌اند که از بطن تاریخ ناساز این کشور سربرآورده و در مقاطع معین به اجرا درآمده‌اند. درین خصوص، هیچ‌کس صاحب اصلی حرف آخر و مالک حقیقت نیست؛ اما هرکس می‌تواند دیدگاه خود را بیان کند؛ بی‌آن که مجاز باشد قیاس‌های فردی خود را به عنوان بخشی از حقیقت و یا حقیقت کامل برافکار دیگران تحمیل کند.

این کتاب نیز آینه کوچکی است در برابر حوادثی که شاید بسیاری از مردم از چند و چون بیشتر آن‌گاه نباشند و اطلاعات آنان بیشتر نتیجه شنیده‌ها و گفته‌های متأثر از تمایلات مختلفی باشد که به هیچ وجه نمی‌توانند به عنوان ایستگاه آخر قضاوت عادلانه تلقی شوند.

خلقی را از رده دفاع از دولت خارج کرد.

پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، دکترنجیب با ارتش، واحدهای نو تأسیس گارد وفادار به رئیس جمهور و تشکیلات شبه نظامی تحت فرمانش، کاملاً در عرصه سیاسی، نظامی و اقتصادی تنها مانده بود؛ ولی جاده مصالحه‌یی که به جبر شرایط به سوی جبهه مخالفین امتداد می یافت، هرگز مسدود نگردید. هرچند اعمال این گونه تغییرات دراماتیک، آمیزه‌یی از تغییرات تحمیلی و داوطلبانه درحزب دموکراتیک خلق شمرده می شد، دکترنجیب از سیاست جدید و رویگردانی از سرکوب کامل مخالفین اندبولوژیک با حرارت دفاع می کرد و خطابه‌های معروف وی در چهار راهی آریانا و درمجامع معتبرحزب، به هدف ادامه بقای حزب و ترسانیدن مخالفان درونی و برونی، گویای این واقعیت بود که حزب و ارتش تحت رهبری وی، تا آخرین توان به سیاست مصالحه ملی و آشتی سراسری در کشور وفادار خواهند ماند.

اما اوضاع به گونه‌یی بود که برای تطبیق پروژه آشتی (آن طوری که نجیب مطرح می کرد) خیلی دیر شده بود. برنامه عمومی غرب و پاکستان درخصوص انهدام کامل و سرنگونی حاکمیت بازمانده از سیطره شوروی درافغانستان با شدتی کاهش ناپذیر تحت اجرا بود. نجیب میراث دار حدود ده سال سیاست وابسته گئی کامل و کجروی های اجتماعی بود که خودش نیز در ایجاد جو بی اعتمادی و دشمنی اجتماعی و قومی نقش بزرگی را انجام داده بود. هرچند فکر می شد که تغییر موضع نجیب حاصل یک پروسه عینی و زیرزمینی درسال های نیمه اول دهه شصت بود، اما نشانه های عملی آن تا قبل از سرنگونی کارمل، هرگز مشاهده نشده بود.

وی علی رغم آن که نقش جدید سیاسی خود را درمیان آب و آتش، خوب بازی می کرد، معلوم بود که سرانجام یکی از قربانیان برگزیده پیشرفت ها و پسرفت ها میان شرق و غرب خواهد بود. اما چه اتفاق افتاد که رئیس جمهور نجیب الله که تا آن زمان مظهر قدرت، جسارت و خطابه های شورآفرین بود، بر انتظارات مردم و ده ها هزار رفقای حزبی خود یک باره قلم بطلان کشید و پس از یک تلاش ناکام برای فرار، درواقع درجیب تنگ سازمان ملل خزید؟ این درامه چه گونه و از کجا آغاز شده بود؟

درهمین سال ها، نجیب به نماد ترس، تخویف، خطر و کشتار مبدل گشت و در افکار عامه، مسؤلیت بخش عمده کشتارها و بیدادگری های آشکار و پنهان در بیغوله های زندان ها و نظارت گاه ها به نام وی ثبت شده است. اما وقتی جنگ درافغانستان آرام آرام به بن بست نزدیک می گشت و تئوری انقلابی با خال های واژه هایی مانند "دیالکتیک مصالحه" در شوروی مزین می شد، نجیب نخستین کسی بود که طرح غیرمنتظره گرباچف - رهبرشوروی پیشین - را برای اعلام ناگهانی مصالحه و آشتی با گروه های مجاهدین درافغانستان لیبک گفت. بدین ترتیب، عملاً به چهره پیشتاز تجدید نظر سیاسی و تئوریک درحزب و دولت شناخته شد و موازی با آن، دشمنان سوگند خورده زیادی نیز در داخل حزب شامل خلقی ها و پرچمی ها در برابر وی قد برافراشتند.

مقارن این زمان اناتولی دوبرینین سفیر پیشین شوروی در واشنگتن درحضور گرباچف رهبر شوروی و مقامات ارشد گفت:

"باید درنظر داشته باشیم که درامر مصالحه ملی هیچ یک از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق از نجیب پشتیبانی نمی کنند."

این اشاره واضحی به واکنش های درون حزبی اعضای حزب دموکراتیک خلق نسبت به سیاست مشی مصالحه ملی نجیب بود؛ اما بازگشت به مصالحه، یگانه انتخاب بود. این زمانی بود که راز فرسوده گئی سیستم اداری - نظامی در شوروی دیگر از پرده برون افتاده و نگهداشتن بدنه خونین افغانستان فراتراز توان شوروی رو به فروپاشی بود. وی به ساده گئی عنوانی رهبران گروه های مخالف اعلام کرد:

" قدرت را می توان تقسیم نمود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان مدعی انحصار قدرت نیست."

تا سال ۱۳۶۵ خورشیدی که حزب دموکراتیک خلق عملاً در دو بدنه مجزا ازهم در چهارچوب دولت کارمی کردند، پس از برکناری ببرک کارمل از کرسی رهبری حزب، شاخه پرچم نیز عملاً به دو پارچه (طرفداران نجیب و هواداران کارمل) تقسیم شد که هرگز دو باره به هم نیوست. کودتای جنرال شهناز تنی وزیر دفاع درشانزده هم ماه حوت ۱۳۶۸ نیز بخش عمده از افسران مجرب

مأموریت عملیات نظامی در جبهه های جنگ در قندهار، شهرستان خوست و برخی دیگر مناطق پشتون نشین را به دوش نیروهای جنرال دوستم و امان الله "کلیم جمع" گذاشت. اما دیری نگذشت که ساکنان جنوب و شخصیت های ارشد پشتون تبار در داخل حزب و دولت علم نارضایی برضد حضور این نیروها را در جنوب بلند کردند و رئیس جمهور در موقعیت دشواری قرار گرفت. پس رئیس جمهور تغییر در ساختار ارتش را در دستور کار قرار داد. بنا به روایت اسدالله ولوالجی پژوهشگر رویداد های جنگ در بیست سال اخیر، این تغییرات که در اساس بر تصفیه قومی مدیران جنگ متمرکز بود، در قدم اول، واحد های قدرتمند نظامی در شمال را هدف گرفت. تصفیه مدیران جنگی در فرقه (تیپ) ۵۴ ولایت کندوز و همزمان، تأسیس قول اردوی شماره شش متشکل از گرداننده گان پشتون تبار درین ولایت، نخستین عملیات برنامه ریزی شده از سوی دولت بود که هدف اصلی آن، کنار زدن فرماندهان و مسؤلان تاجک، ازبک و ترکمن از قطعات اثر گذار جنگی بود. موازی با اجرای برنامه تصفیه قومی قطعات در شمال، تأمین رابطه با فرماندهان پشتون تبار حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نیز عملی می گردید. صوفی اسماعیل فرمانده حزب اسلامی در همین سال به اثر تلاش کارکنان سیاسی ارتش و تأکید بر ضرورت حفظ هژمونی قومی در قطعات شمال به دولت تسلیم شد. این فرمانده که شهرک دشت ارچی را در کنترل خود داشت، با انجنیر بشیر چاه آبی فرمانده حزب اسلامی که سرگرم نبرد با جمیعت اسلامی بود، وارد مذاکره شد.

اسدالله ولوالجی به نقل از یک شاهد عینی می گوید:^۱ چند روز پیش از کابل آمدم. در آن جا دکتر نجیب را دیدم. او برای من گفت که ما از مسلح شدن ازبک ها، هزاره ها و تاجک ها از سوی دولت و قوای شوروی، به تشویش هستیم. یک عده این قوماندان ها را شوروی مسلح کرد و عده دیگر هم به اساس اشتباهی که از جانب ما صورت گرفت، مسلح شدند. امروز گپ آن ها به حدی

1. آقای ولوالجی در کتابش تحت عنوان "خروج جنرال دوستم و سقوط دکتر نجیب الله" از افشای شاهد این صحنه (به دلایلی نامعلوم) خود داری کرده است. اما از قول راوی (صفحه ۱۳۸) به نقل از صوفی اسماعیل خطاب به انجنیر بشیر، سخنان بالا را نقل کرده است.

صدای پای بحران:

خروج نیروهای شوروی و متعاقب آن وقوع کودتای ناکام جنرال شهناز تینی وزیر دفاع، توان رزمی رژیم نجیب الله را از لحاظ روانی، اقتصادی و هم از حیث تسلط بر میدان های جنگ و حضور مجریان آزموده، به طور چشمگیری در موضع ضعیف قرار داد. دولت به هدف تصفیه و رد یابی هواداران تینی، گام های قاطعی برداشت و این امر جبهات جنوب را از وجود گرداننده گان مؤثر جنگ تا میزان زیادی محروم ساخت. محاصره اقتصادی پایتخت سخت تر شده می رفت و جنگ روانی برای انهدام قطعی رژیم نیز پیوسته شدت می گرفت. اختلافات لاعلاج میان جناح های قومی و حزبی که در طی نزدیک به چهارده سال حاکمیت پرچم وخلق در سایه کمک های سرسام آور و مدیریت سیاسی اتحاد شوروی تا مرز خطر و فروپاشی کامل نزدیک نشده بود، اکنون به طور طبیعی مانند زخمی کهنه دهان باز می کردند.

ویژه گی دوره "دفاع مستقلانه" این بود که تغییرات در صحنه های جنگ به سرعت، "نقشه راه" سیاست داخلی رژیم را تنظیم می کردند. از سال ۱۳۶۹ به بعد، دکتر نجیب در حین حالی که پس از برکناری ببرک کارمل، تصفیه مدیران جنگی غیرپشتون را آرام آرام آغاز کرده بود، عملاً در حلقه شماری از یاران تندرو و بی کفایت نیز قرار گرفته بود.

به نظر می رسد که تصفیه ارتش در شرایط جنگ امری آسان نبود. در سال هایی که دکتر نجیب، ریاست خدمات اطلاعات دولتی "خاد" را رهبری می کرد، اکثر کرسی های این اداره در دست تاجیک ها بود که عمدتاً به وسیله کریم "بها" رئیس اداره پنجم امنیت معرفی شده بودند. در سال های خروج شوروی و "دفاع مستقلانه" دکتر نجیب گارد های ویژه جنگی را که به "گارد های خاص" رئیس جمهور شهرت داشتند، تشکیل داد و کادرهای تاجیک تبار در "خاد" که در مبارزه با مخالفان دولت، کارکشته و مجرب شده بودند، در هسته های رهبری گارد خاص جا شدند.

پس از کودتای ناکام شهناز تینی وزیر دفاع، موازنه قدرت بیش از گذشته به نفع افسران غیرپشتون تغییر کرد. از سوی دیگر رئیس جمهور، (ناگزیر)

درشمال) از نزدیک رابطه داشت.

در چنین احوالی، وی غیر از قیاس های شخصی و تمایلات درونی خود، در مورد کشور، افراد، ارتش و آینده حزب و مردم هیچ ملاحظه یی را در نظر نمی گرفت. تنها هنر عالی منوگی این بود که بی هیچ قید و شرطی به دکترنجیب ابراز وفاداری می کرد و بدون درک وضعیت عادی یا اضطراری، از فتح و دفاع کارت تمام، داد سخن می داد. در حین صحبت ناگهان جذباتی می شد و شعار می داد و دست هایش را تکان می داد و بدون موجب، گروه ها، اقوام و افراد را با کلماتی بسیار تعصب آلود به باد سرزنش و اهانت می گرفت. وقتی به سوی قطعات ارتش می رفت، درنقش یک فرمانده بزرگ ظاهر می گشت و با فصاحت زبان، افاده می فروخت. برخی اوقات، ناگهان رخ صحبت را عوض می کرد و به طور سرسری و بی ربط در باره انقلاب و مبارزه سخن می گفت. افسران آن دوره مدعی اند که از جمع اطرافیان نجیب، منوگی با صراحت لهجه مسایل قومی و تعصبات نژادی را مطرح می کرد و مورد بحث قرار می داد. اما باید توجه داشت که در آن دوره، منوگی تنها کسی نبود که تب تعصبات به جان شان افتاده بود، بل، شمار زیادی از جنرال ها و افراد ارشد از سایر اقوام نیز به همین بیماری مبتلا شده بودند.

در چنین شرایطی، منوگی ناگهان برای سفر به ولایات شمال از رئیس جمهور خواستار اجازت گردید. محاسبه منوگی تصادفی نبود. اومی دانست که دامنه قدرت نظامی جنرال دوستم^۱ و جنرال های دیگری که در طی سالیان جنگ از کوره سختی ها به در آمده بودند، در نواحی شمال پیوسته فراگیر می شد. او گمان می برد که با انجام کار سیاسی درشمال به هدف فروپاشی سازمان شکل گرفته نظامی درشمال، موفق خواهد شد که حجم شهرت و قدرت نظامی جنرال دوستم و جنرالان هوادار او را آرام آرام کوچک سازد. وی ازین که دکتر نجیب برای ابلاغ اوامر مهم، شخصاً با جنرال دوستم درشمال

1. جنرال دوستم در آن زمان قوماندان فرقه ۵۳ جوزجان بود.

پیش رفته که می توانند حاکمیت دولت را تهدید کنند. بناء ما لازم دانستیم تا درهرجایی که قطعات آن ها فعالیت دارد، در برابر ایشان قطعات قومی پشتون ها را تاسیس کرده و تا اندازه یی تجهیز کنیم که توانایی سرکوب ایشان را داشته باشد. من که این آماده گی او را احساس کردم، علاوه بر تشکیل غند خود، تشکیل یک غند دیگر را برای پشتون های ینگلی قلعه و درقد که در نزد ما آواره هستند، نیز گرفتم. فعلاً دکترنجیب برایم پول کافی داده و یک تعداد کارمندان "خاد" را به صفت افسران همکار با من در تشکیل قطعه ام استخدام کرده است. هر وقتی که شرایط برای ما مساعد شد، من همه صاحب منصب ها را به قتل رسانیده و طوری عمل می کنم که در اثر آن باید ولسوالی های دشت ارچی، خواجه غار، دشت قلعه و ینگلی قلعه یک جا به نفع ما سقوط کند.^۲

انجینیر بشیرچاه آبی با این طرح مخالفت می کند ولی برنامه دولت درین مسیر بدون هیچ تردیدی ادامه می یابد. مقارن این حوادث، احمدشاه مسعود برای نخستین بار به پاکستان سفر می کند و در خانه قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان، رهبران جمعیت و حزب اسلامی برحل اختلافات میان خویش متعهد می شوند. احمد شاه مسعود در بازگشت از پاکستان، با هیأت اعزامی انجینیر بشیر به هدف حل اختلافات ملاقات می کند، اما نتیجه یی به دست نمی آید. دولت که اوضاع را از نزدیک تحت نظر داشت، تلاش خود برای استفاده از تنش و جنگ بین جمعیت و حزب اسلامی را همچنان ادامه می داد.

درین حال، منوگی منگل رفیق شخصی دکترنجیب به حیث رئیس عمومی امور سیاسی ارتش، به طور اضطراری فرصت یافت تا فضای را کد پس از سرکوب کودتا را به شیوه خاص خودش پویایی و حرکت دو باره ببخشد. منوگی منگل حتی در صحبت های عادی با سربازان و افسران لحنی تحریک آمیز به خود می گرفت. سخنان شعاری منوگی منگل در محضر افسران و سربازانی که در کوره جنگ آبدیده شده و بدترازان، چیزی را که منوگی می گفت، خود درآوردگاه ها و کوهستان ها تجربه کرده بودند، در ذهن آنان بیش از پیش بی اهمیت جلوه می کرد. این مقام بلند پایه ارتش، از سالیان پیش با فرماندهان و عناصر شامل در رهبری حزب اسلامی (به ویژه جمعه خان

دکتر نجیب بنا به اصرار منوگی و اطرافیان همرازش در پیروی سیاسی، تصمیم به تصفیه قهری شمال از حضور فرماندهان غیرپشتون گرفت. جالب این است که مجری این طرح بی موقع، منوگی منگل انتخاب شده بود! تا امروز روشن نیست که دکترنجیب با آن همه دوراندیشی و شناخت عمیقی که از اطرافیان و فرماندهان ارتش داشت، چه گونه رضا داد که شخص احساساتی مانند منوگی برای انجام این مأموریت به منطقه اعزام شود.

به اساس طرح منوگی، جنرال رسول ملقب به "بی خدا" قوماندان سارندوی (پلیس) ولایت پکتیا به حیث قوماندان فرقه هجده، دگروال ستار بشرمل به جای جنرال مؤمن به حیث قوماندان گارنیزون حیرتان به رئیس جمهور پیشنهاد گردید. طرح مذکور بلافاصله از کابل منظور گردید. جنرال جمعه نظیمی، جنرال هلال و جنرال احمدیار به مرکز احضار شدند. اما جنرال هلال به جای رفتن به مرکز به جنرال مؤمن پیوست و دو جنرال دیگر عازم کابل شدند. بنا به روایت اسدالله ولوالجی، فرماندهی گارنیزون بلخ در اعتراض به تصفیه افسران از خود مقاومت نشان داد. اما این قوماندانی به اساس متن پیام رمزی (کود) سرقوماندانی عالی قوای مسلح لغو گردید. متن کود چنین است:

"در صورت موجودیت قوماندانی عمومی اوپراتیفی شمال در ولایت بلخ، قوماندانی گارنیزون زاید پنداشته شده و قرار ماده فصل قانون ذاتی افسران لغو گردید." دکترنجیب الله

پیام رمزی دیگری نیز در کتاب ولوالجی نقل شده است بدین شرح:

"کدر های صفحات شمال در منطقه ارتقا داده نشوند که آزاد بیگ در بین افسران بلند رتبه نفوذ کرده است."¹

1. اسدالله ولوالجی نویسنده کتاب "خروج جنرال دوستم و سقوط دکتر نجیب الله" روایت

می کند که:

آزاد بیگ فرزند وارث کریمی افسر پیشین ارتش شوروی بود. وارث کریمی در جنگ دوم جهانی به اسارت ارتش نازی درآمد و پس از پایان جنگ از اسارت آزاد شد و به حیث قونسل شوروی در ایالت کراچی پاکستان به کار آغاز کرد. وی بعد با شخصی به نام کریم (از فراری های آسیای میانه) آشنا شد. کریم در پناه حمایت مالی مقامات انگلیسی در کراچی زنده گی می کرد. رابطه وارث با کریم تا آن جا پیش رفت که کریم دختر خود را به ازدواج وارث در آورد. از آن پس، داماد جوان بنا به مشوره خسر خود، ترک وظیفه کرد و حق شهروندی پاکستان را به

تماس می گرفت، به شدت شکنجه می شد. جنرال جمعه اسک¹ نیز درین ماجرا شریک احساسات منوگی بود. جمعه اسک در کار تصرف دولت آباد بلخ که در کنترل مجاهدین بود، دو سال تمام عقب خطوط جنگ منتظر ماند و قادر به شکستن خط مدافعه مجاهدین نگردیده بود. اما دوستم در تماس مستقیم با رئیس جمهور، به انجام موفقانه عملیات به هدف آزاد سازی دولت آباد متعهد شده بود. وقتی دولت آباد به کنترل جنرال دوستم درآمد، از رئیس جمهور تقاضا کرد که برای حفظ دولت آباد لازم است یک قرار گاه بزرگ نظامی جدید تحت فرماندهی وی تشکیل شود. اما این پیشنهاد بی درنگ با مخالفت از سوی جنرال جمعه اسک و منوگی منگل مواجه گردید. جنرال مؤمن² فرمانده گارنیزون شهرک حیرتان، جنرال جمعه نظیمی قوماندان فرقه هجده دهادی، جنرال هلال الدین هلال اندرابی قوماندان مفرزه هوایی و جنرال احمدیار قوماندان پلیس بلخ که پیش ازین از اوامر جمعه اسک در شمال اطاعت نمی کردند، نسبت به فعالیت های منوگی به شدت مظنون شده بودند. درین میان جنرال مؤمن اندرابی که از وی به حیث هسته اصلی مخالفت با حکومت مرکزی در اواخر سال هفتاد خورشیدی نام برده می شود، هرگونه سازش با جمعه اسک و منوگی را با شدتی تمام رد می کرد. وی با احمدشاه مسعود فرمانده معروف مجاهدین در شمال، جنرال دوستم و سید منصور نادری از نزدیک در تماس بود.

1. جنرال جمعه اسک از کارگزاران معتمد دکتر نجیب بود که در جریان خیزش نظامیان شمال به اسارت درآمد و سپس چند سال را در زندان احمد شاه مسعود سپری کرد و آخر کار، به وسیله مسعود به طور مرموزی رها شد.

2. جنرال مؤمن اهل شهرستان اندراب ولایت بغلان از هواداران ببرک کارمل بود. وی فرمانده قطعه حیرتان (ایری تام) بود. جنرال مؤمن نسبت به نظامیان پشتون تبار به طور آشکار دشمنی می ورزید و نخستین شماره های ائتلاف قومی در شمال میان جنرال مؤمن و نظامیان پشتون به وجود آمد که اشتباهات دولت مرکزی باعث طغیان این اختلافات گردید. مؤمن در سال ۱۳۷۳ بعد از شروع جنگ میان ائتلاف موسوم به "شورای هم آهنگی" شامل جنبش ملی، حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت اسلامی با نیروهای تحت فرمان احمد شاه مسعود، به دفاع از مسعود پرداخت و در شهرک رمزی حیرتان ظاهراً بر اثر سقوط چرخبال حامل وی به قتل رسید.

دفاعی خواستار کمک گردید، به اجرای تدابیر دفاعی و سنگربندی حیرتان پرداخت. درین جا اشتباهی روی داد که خرمن مخالفت ها را باد زد. جمعه اسک حین معرفی رسول "بی خدا" در فرقه هجده، عنوانی جنرال دوستم سخنانی زشت و توهین آمیز بر زبان آورد. این در حالی بود که قطعات جنگی دوستم به عنوان ستون اساسی "دفاع مستقلانه" در خطوط اول محاربه و دفاع در ولایات پکتیا، لوگرو همچنان در پاسگاه های کمربند دفاعی شهر کابل سهم تعیین کننده داشتند. اوضاع کم کم از کنترل بیرون می شد. سخنان جمعه اسک بدون شک بدون مشوره با رئیس جمهور صورت گرفته بود اما رئیس جمهور از لحاظ روانی در موقعیتی دشوار قرار داشت. دکتر نجیب در مجامع حزبی و دولتی از فعالیت های "خوابکارانه" فرید مزدک، نجم الدین کاویانی و عبدالوکیل وزیر خارجه با بیزاری یاد می کرد و این سه نفر اعضای بیروی سیاسی حزب "وطن" را "سیاست بازها" لقب داده بود که قصد فروپاشی حاکمیت در شمال را در سر داشتند.

به هر میزانی که اوضاع شکل اضطراری به خود می گرفت، گروه بندی وجهه سازی نظامیان و مقامات ارشد حزب وطن در برابر یکدیگر آشکار تر می شد.

در یک طرف این معادله، اسلم و وطنجار وزیر دفاع، اسدالله پیام، منوکی منگل، نیاز محمد مومند، مقیم پیکار و سلیمان لایق صف آرای کرده بودند و در سوی دیگر معادله، فرید مزدک، نجم الدین کاویانی، وکیل، محمود بریالی، جنرال مؤمن، جنرال دوستم و جنرال هلال الدین صف بسته بودند.

درین زمان، دکتر نجیب اعلام کرد که وی به هیچ وجه حاضر نیست که به جنرال های ناراضی و محور سیاست بازان "در بیروی سیاسی امتیازی قایل شود. به نظر دکتر نجیب، فشار محور مخالف، چیزی جز اعاده قدرت ببرک کارمل که گویا "سیاست بازان" هنوز هم از وی به حیث "رهبر قانونی" نام می بردند، نبود. دکتر با صراحت گفت که به خواسته های گروه مخالف تسلیم نخواهد شد. وی تصریح کرد:

تغییرات در تشکیلات نظامی شمال

بر بنیاد دستور سرقوماندانی اعلی، جنرال رسول "بی خدا" بدون کدام مزاحمتی به فرماندهی فرقه هجده رسید اما همین که دگروال ستار بشرمل به حیرتان پا گذاشت، جنرال مؤمن او را به زندان افگند. جنرال مؤمن پس از آن که از جنرال دوستم و جنرال حسام معاون فرقه هشتاد برای انجام تحکیمات

دست آورد. وارث به دلیل احترام زیادی که نسبت به خسرش داشت، تخلص "کریمی" را اختیار کرد. آزاد بیگ محصول ازدواج وارث با دختر کریم خان است. آزاد بیگ در شهر راولپندی در رشته حقوق آموزش دید و گواهینامه عالی درین رشته را از لندن به دست آورد. وی بعد از پایان تحصیل به عضویت جماعت اسلامی پاکستان به رهبری مولانا ابوالاعلی مودودی درآمد. در سال ۱۳۵۴ خورشیدی جمعی از تحصیل کرده های اسلام گرا که از پیگرد حکومت سردار داود به پاکستان پناهنده شده بودند، در پشاور به سر می بردند. آزاد بیگ بنا به دستور پدرش، به حیث مشاور استاد ربانی کار می کرد. اما آزاد بیگ پس از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ناگهان رابطه اش را با استاد ربانی قطع کرد و کار سیاسی در میان مجاهدین ترک تبار در افغانستان را آغاز کرد. وی به کمک عناصری در ارتش پاکستان در زمستان سال ۱۳۶۰ "اتحادیه اسلامی ولایات شمال افغانستان" را در شهر پشاور پایه گذاری کرد که در کنفرانس نخست آن شماری از روشنفکران ازبک و ترکمن حضور داشتند. مخدوم کریم شخصیت روحانی قوم ترکمن به کمک آزاد بیگ به عنوان رهبر اتحادیه شمال برگزیده شد. اما چندی بعد اختلاف جدی میان آزاد بیگ و مخدوم کریم به برکناری مخدوم کریم از کرسی رهبری اتحادیه شمال انجامید. توزیع پول به فرماندهان ازبک و ترکمن از سوی آزاد بیگ ادامه یافت اما فرماندهان علی رغم دریافت پول و تجهیزات از آزاد بیگ، دو باره به تنظیم های قبلی شان پیوستند. پس آزاد بیگ ناگزیر شد که خود وارد افغانستان شود و در ولسوالی کامرد سمنگان مرکز گرفت. او امکانات مالی گسترده ای در اختیار داشت و با استفاده از این هزینه ها به جلب و تطمیع شمار زیادی از فرماندهان ازبک و ترکمن و هزاره پرداخت.

جنرال دوستم در مقابله با دکتر نجیب با آزاد بیگ تأمین رابطه کرده بود. اما آزاد بیگ نسبت به صداقت جنرال دوستم مشکوک بود. آزاد بیگ مأموریت داشت تا در سرنگونی حکومت به نفع گروه های مجاهدین تمام امکانات خود را به کار گیرد. او حتی الامکان سعی می کرد از بحران روابط دوستم و دکتر نجیب بهره برداری کند. گفته می شود که وی اسناد و نوار های مکالمات دوستم با خود را به وسیله آمرصد (مامور رابط نجیب و آزاد بیگ) به دکتر نجیب ارسال کرد. اما دکتر نجیب مسیر های پیچیده فعالیت های آزاد بیگ در شمال را از نزدیک تحت نظر داشت.

پیچیده و ماشین جنگی آنان را از کار بیاندازد.¹

اما دکتر نجیب فکر می کرد که هنوز فرصت ها و ابزار های مهمی برای ختم توفان درشمال وجود دارند. او سترجنرال محمد نبی عظیمی معاون وزیر دفاع و فرمانده گارنیزیون کابل را به هدف برقراری پل ارتباط میان جنبش شمال و کابل مأموریت داد؛ اما این مأموریت به مثابه دیواری بود که باید روی بستر خروشان دریا بنا می شد!

سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در دره کیان به نبی عظیمی گفت:

"من در آغاز، مخالف سرپیچی و عدم اطاعت از اوامر دکتر نجیب نبودم، اما بعد از آن که او درکابل، درمحضرتمام مردم و جهان، برای من و خانواده ام توهین کرد و دشنام فرستاد و حتی مذهب ما (مذهب اسماعیلیه) را تحقیر کرد، دیگر راه آشتی و مصالحه برای همیشه بسته شد. او مصالحه ملی را که خودش اعلان کرده بود، به بن بست کشانید... ما با مجاهدین به توافق رسیده ایم، انشاءالله مصالحه ملی را که نجیب نخواست به پیروزی برسد، ما به پیروزی خواهیم رسانید."

جنرال حسام قوماندان فرقه هشتاد درشهر پلخمری با جنرال عظیمی دیدار کرد. وی در واکنش به درخواست نبی عظیمی برای بازگشایی شاهراه کابل - حیرتان چنین گفت:

1. نویسنده اردو و سیاست تصریح کرده است که دکتر نجیب پس از آن کاملاً به خریداری نظامیان و قدرت افسون گرانه پول اکتفا کرد. این آخرین تلاش ممکن برای حصول اهداف ناممکن بود. موازی با اعزام مجدد گروه تحت رهبری منوگی به شمال، اظهارات تهدید آمیز دکترنجیب عنوانی جنرال دوستم در جلسات مهم حزبی درکابل نیز، عزم نظامیان برای تقسیم ارتش و سرنگونی رژیم را جزم تر کرد. بلافاصله بمباران حیرتان و شبرغان آغاز شد. گلخان فرمانده حزب اسلامی با سلاح های پیشرفته تجهیز گردید. تقویت روز افزون حضور احمدشاه مسعود درین کارزار، گام تعیین کننده ی بود که به هدف سقوط رژیم به جلو برداشته شد.

"اگر معاش شان را قطع کنم، چاره یی جز تسلیمی ندارند" اگر بخواهم مزارشریف، شبرغان و حیرتان را با خاک یکسان خواهم کرد."

با توجه به فربه شدن بحران، جنرال رفیع معاون رئیس جمهور، یک چند برای خوابانیدن آتش مخاصمت به شمال سفر کرد. رفیع به زودی پیشنهاداتی به رئیس جمهور ارائه کرد. دکترنجیب به نتایج مأموریت جنرال رفیع تا اندازه توافق کرد و دستور داد که جمعه اسک از وظیفه اش سبکدوش شود و جنرال رسول بی خدا به فرقه هشت کابل تبدیل شود. اما این اقدام دکتر با پیش شرطی نیز همراه بود که در آن آمده بود: جنرال دوستم تعهد کند که جنرال مؤمن را یکجا با خود به کابل بیاورد.

شرط اخیر رئیس جمهور، به جای کاهش بحران، دیوار دفاعی مخالفان را استوار تر کرد. واکنش نظامیان شمال به قول سترجنرال محمدنبی عظیمی نویسنده کتاب مشهور "اردو سیاست"، یک گام بلند تر از خواسته های اولی شان بود. نظامیان پیام دادند که رئیس جمهور باید تاج محمد رئیس امنیت دولتی ولایت بلخ را که به قول آنان "محرک اصلی" در ایجاد دشمنی ها تلقی می شد، چرا از وظیفه سبکدوش نکرده است؟ خواست دومی ناراضیان این بود که جنرال دوستم باید به حیث فرمانده کل امور اوپراتیفی شمال انتخاب شود و همچنان جنرال مؤمن به فرماندهی گارنیزیون حیرتان باقی بماند. اما خیز بلند ناراضیان که درواقع از یک اجندای عمیق سیاسی و قومی خبر می داد، در ادامه خواسته های نظامیان ناراضی چنین مطرح شده بود که پس ازین، گزینش کادر های نظامی درشمال کشور باید از طرف جنرال دوستم منظور شود و مقامات محلی اداری درشمال از سوی نجم الدین کاویانی، فریدمزدک، اکرام الدین پیگیر و محمود بریالی (برادربرک کارمل) تایید و منظور شوند.

بدین ترتیب اگرچه جنرال دوستم در صحبت تلفنی با کابل، از طرح بخش اخیر خواسته ها انکار ورزید، مخالفت میان جنرال های شمال با دکترنجیب به یک مرحله غیر قابل بازگشت تقرب کرد. رئیس جمهور به منوگی برای بازگشت مأموریت داد تا این بار به هر بهای ممکن، انتظام سیاسی نوپا درشمال را درهم

فرقه هجده در خطر سقوط قرار گرفت.¹

با این حال حملات گروه های مجاهدین شدت گرفت و سه بخش شهر در کنترل آنان درآمد. هرچند جنرال دوستم تا هنوز تاسیسات نظامی و اقتصادی مزارشریف را به تصرف خود در نیاورده بود، به شمول فرودگاه های هوایی، تسلیحات سنگین و پر قدرت شامل هواپیما ها ، هلیکوپتر، موشک های سکا و دافع هوا را در اختیار داشت. بدین ترتیب، سازوبرگ پرحجم ارتش هنوز میان نیروهای مخالف دکتر نجیب تقسیم نشده بود.

به نظر می رسد که هنوز امکانات برای جلوگیری از فروپاشی سریع رژیم به طور کامل از دست نرفته بود. اما انتشار ناگهانی خبر استعفای دکتر نجیب، در آخرین روز های سال ۱۳۷۰ روحیه ده ها هزار هوادار رژیم و نیروهای قوای مسلح را درهم شکست. فکر می شود که اصرار بینین سیوان بر حرکت شتاب آلود دکتر نجیب بر تصمیم قطعی برای اعلام استعفا تاثیر گذاشته بود. دکتر، ظاهراً مطمئن شده بود که استعفای وی راه را برای استقرار اداره موقت به همکاری سازمان ملل متحد هموار خواهد کرد. بنا به برداشت او، غرب از قدرت بنیادگرا ها در افغانستان هراس داشت و هرگز اجازه نخواهد داد که به طور یک جانبه و فاعل مختار، قدرت سیاسی را قبضه کنند. محاسبه نجیب این بود: هر دولتی که به کمک ملل متحد روی کار بیاید، ناگزیر خواهد بود که در مشارکت با ارتش تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق و ساختار اداری و سیاسی آن، امور کشور را به پیش ببرد. وی اعتقاد داشت که مهره های مهم هوادار ببرک کارمل نقش عمده یی در تشدید این حوادث دارند. دکتر حالا به این نتیجه رسیده بود که صدور دستور برای دوستم به هدف دخول به شهر مزارشریف یک اشتباه بود. پذیرش این اشتباه ، اکنون نمی توانست حوادثی را که به سوی کابل پیش می آمدند، تغییر دهد. جنرال هلال الدین هلال که در ترکیب افسران ارشد ناراضی در شمال حضور داشت، می گوید:

" وقتی پایتخت در آستانه سقوط قرار گرفت، در کابل یک جلسه

۱. جنرال دوستم با لباس محلی از یکی در صحنه ظاهر شده بود. وی به جنرال عظیمی گفت: - همراه خود به تعداد پنج هزار نفر و تعداد زیاد تانک و توپچی آورده ام تا هر امری که شما بدهید، اجرا کنند.

دکتر نجیب قسمت های زیادی را در مناطق تنگی تاشقرغان و سمنگان بمبارد کرده، اهالی زیادی را از بین برده و مواسی مردم را تلف کرده است. خانه ها خراب شده و مردم در بدر شده اند. اگر ما دکتر نجیب را ببخشیم، مردم محل و منطقه، او را نمی بخشند. دکتر نجیب جنگ را خودش آغاز کرده است. به او بگوئید که خود را قایم کند.

مقارن این اوضاع، بخشی از مناطق سمنگان به دست مجاهدین جمعیت اسلامی افتاد. درین حال دکتر نجیب ناگزیر گشت که با خروج گروه منوگی منگل شامل جنرال جمعه اسک ، رسول بی خدا و جنرال تاج محمد از شمال موافقه کند.

همزمان با تحولات در شمال، دکتر نجیب ناگهان تصمیم گرفت تا به جنرال دوستم "وظیفه" بدهد که با تمام نیروهای تحت فرمان خویش به مزارشریف داخل شود! این اقدام غیرمنتظره در حکم خروج ناگهانی از میدان جنگ و رو بوسی کردن با دشمنان بود. او به تاریخ ۲۳ حوت سال ۱۳۷۰ خورشیدی به جنرال عظیمی از طریق مخابره گفت:

من به جنرال دوستم وظیفه داده ام که با قطعات عملیاتی خویش فردا وارد مزارشریف شود. او و پیگر (سیداکرام) در پهلویت می نشینند و مطابق اوامر تو در حصه باز نمودن شاهراه حیرتان - کابل و ولسوالی دولت آباد (بلخ) و ولایت سمنگان همراه با قطعات ما اقدام می نمایند.

این درحالی بود که جنرال مؤمن در حیرتان در مخالفت با رئیس جمهور، سخنان تندی بر زبان آورد و این وضعیت نشان می داد که حاکمیت مرکز درین مناطق رو به اضمحلال می رفت.

عصر همان روز ، ورود قطعات فرقه ۵۳ به فرماندهی جنرال مجید روزی به مزارشریف انجام گرفت و چند ساعت بعد حملات گسترده گروه های مجاهدین از تمامی استقامت ها به سوی مواضع دولتی آغاز گردید. دکتر نجیب بالای عظیمی فشار آورد که به هر بهای ممکن از مواضع دولتی دفاع کند. فرودگاه ملکی مزارشریف به دست نیروهای حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی افتاد. شب بعد همزمان با ورود جنرال دوستم به شهر مزارشریف ،

از ائتلاف با حکمتیار حمایت می کردند. جنرال طارق به دکتر نجیب پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از حمله احمدشاه مسعود به جبل السراج باید به نیروهای حزب اسلامی اجازه داد که وارد شهرک شوند تا بدین وسیله یک پوشش دفاعی به وجود آید. اما جنرال عظیمی که رهبری کامل ارتش را در دست خود گرفته بود، با این پیشنهاد مخالفت کرد. وی استدلال کرد که اگر جبل السراج یا بگرام برای حکمتیار نیز تحویل داده شود، او نیز با استفاده از این موقعیت به کابل هجوم خواهد کرد. پس دفاع از محور های مهم اطراف کابل، به مراتب مرجح تر است تا این که به این یا آن نیروی رقیب تحویل داده شوند. همزمان با این تلاش ها، آوازه فرار مخفیانه نجیب در جمع جنرالان ارشد، برپیشانی روبره افزایش ارتش دامن می زد اما هیچ کسی در باره جزئیات شایعه فرار چیزی نمی دانستند.

وقتی جبل السراج بدون مقاومت سقوط کرد، به تاریخ ۲۴ حمل ۱۳۷۱ شهر چاریکار نیز پس از ضربات سلاح های سنگین و ارتباطات جنرال های نظامی و اداری با احمدشاه مسعود، از کنترل دولت خارج شد. مقارن این احوال مذاکرات عبدالوکیل وزیر خارجه با احمدشاه مسعود ظاهراً روی طرح یک اداره ائتلافی ادامه داشت. دکتر نجیب از این مذاکرات اطلاع داشت و گمان می برد که در صورت حفظ بدنه حزب دموکراتیک خلق، ائتلاف با جمعیت اسلامی ورهبران میانه رو مانند پروفیسور صبغت الله مجددی، پیرسید احمد گیلانی و مولوی محمد نبی محمدی نسبت به پیوستن با حزب اسلامی "آسان تر" خواهد بود. پایگاه هوایی بگرام به تاریخ ۲۵ حمل ۱۳۷۱ سقوط کرد. اکنون واضح شده بود که طرح پنج فقره بی سازمان ملل متحد به هدف انتقال قدرت به یک شورای پانزده نفری، از دستور کار گروه های مجاهدین رقیب خارج شده است. بدون شک، پاکستان به حیث کشور میزبان و با نفوذ در جنگ افغانستان که خود را در امر تعیین سرنوشت سیاسی در کابل بیش از دیگران مستحق می دانست، نیز، اجرای طرح ملل متحد را به نفع خود تلقی نمی کرد و به گروه های تحت فرمان خود فشار می آورد که تهدید کابل را پیوسته افزایش دهند.

اضطراری به اشتراک فعالان حزبی برگزار شد. در آن جلسه تصمیم اتخاذ شد که برای حفظ امنیت ده ها هزار اعضا و هواداران حزب، جنرال دوستم نیروی حفاظتی به شهر کابل اعزام کند. تا این زمان، دوستم از معتقدان احمد شاه مسعود بود. وی برای من گفت که اگر به اعزام نیرو از شمال به پایتخت اقدام کنیم، حمایت "آمر صاحب" را از دست نخواهیم داد؟

من مشوره دادم که باید با احمد شاه مسعود درین باره صحبت کنی. وقتی جنرال دوستم از طریق مخبره با احمد شاه مسعود رابطه برقرار کرد و موضوع اعزام نیرو به کابل را مطرح کرد، احمد شاه مسعود ناگهان مکث کرد اما گفت که می توانی سه صد سرباز به کابل اعزام کنی. اما دوستم هفت صد تن از سربازان و افسران را از طریق هوا به کابل انتقال داد که رهبری آنان را جنرال مجید روزی و دکتر خان آقا برعهده داشتند.

وقایع به گونه ای اتفاق افتاده بودند که برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، شمال کشور که تا دندان مسلح بود، عملاً از حیطه حاکمیت دولت مرکزی خارج شده و به عنوان قوه فشار بزرگ علیه دولت مرکزی عمل می کرد. ائتلاف دوستم و احمدشاه مسعود در شمال در واقع آغاز یک حرکت تاریخی بود که پیش از آن، با چنین بافت و آرایشی، در تعاملات سیاسی کشور دیده نشده بود. تعریف اصلی این ائتلاف، پایان یک دوره و آغاز یک دوره دیگر بود.

دکتر نجیب ضمن آن که در هم آهنگی با جنرال های ارشد، خصوصاً جنرال نبی عظیمی، نقشه دفاع از پایتخت را آماده می کرد، امیدوار بود که گروه های مسلح حزب اسلامی در مناطق مختلف شمال، هرگز اجازه نخواهند داد که واحد های مشترک دوستم و احمدشاه مسعود به سوی کابل مارش کنند. او همچنان باور نداشت که جنرال دوستم به طور کامل با گروه های مجاهدین یکجا شده و خیال تصرف پایتخت را در سر داشته باشد.

درین احوال اخباری شایع گشت که جنرال اسلم وطنجار وزیر دفاع، راز محمد پکتین وزیر داخله و جنرالان وفادار به نجیب از جمله جنرال طارق در پروان، با نماینده گان حکمتیار وارد مذاکره و معامله شده اند. جنرال رفیع نیز در لوگر با حکمتیار به مذاکره پرداخت. ظاهراً یک بخشی از سردمداران رژیم،

مرزی و تأمیناتی حیرتان وابسته به ارتش دولت نجیب را به "آمرصاحب" تحویل داد. در پیام جنرال مؤمن آمده بود که دکتر نجیب وی از مقام فرماندهی لوای هفتاد حیرتان برکنار کرده است. وی از احمد شاه مسعود کسب تکلیف کرده بود که به امر دکتر نجیب گردن نهد یا آن که بنای سرکشی را آغاز کند؟ احمد شاه مسعود بعد از قرائت پیام جنرال دولتی گفت:

درین پیام یک نکته مهم نهفته است: مقاومت!

مسعود ضمن شرح وقایعی که ممکن است اتفاق بیافتد، خاطر نشان کرد که باید یک هیأت با صلاحیت به منظور ایجاد هم آهنگی و حرکت جدید به هدف مقابله سرنوشت ساز با ارتش نجیب، از جانب ما به سوی حیرتان اعزام شود.

"آمرصاحب" برای من وظیفه سپرد که برای اجرای این مأموریت آماده شوم. در شرایط راه بندان زمستان و حضور دسته های مختلف مسلح در مسیر بزرگراه سالنگ ها تا شهرک حیرتان، من راهی نداشتم جز آن که همراه با چند مرد مسلح به سواری موتر به راه بیافتم. احمدشاه مسعود به هنگام وداع تقریباً به گریه افتاد. او ظاهراً به شوخی توصیه کرد که نخست باید به خانه بروم و وصیت نامه خود را بنویسم؛ زیرا او بهتر از هر کس دیگر بر خطرات مسلم این مأموریت وقوف داشت. قبل از حرکت، فرد ارتباطی سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه که خود به اتفاق جنرال دوستم و جنرال مؤمن با دولت به مخالفت برخاسته بود، از راه رسید. مسعود از فرد رابط سید منصور مطالبه کرد که فردا با یک موتر جیب روسی در روستای "تتمدره" در مسیر راه نزدیک به کابل، حضور یابد و ما را به عنوان فرد "راه بلد" به سوی حیرتان راهنمایی کند.

عامل ارتباطی به ما رمز (کود) داد که وقتی موتر جیب در حاشیه خط جاده به سراغ شما می آید، یک دروازه خود را نیمه باز می گذارد؛ آنگاه شما حرکت کنید و سوار موتر شوید. این فرد فردا صبح وقت در وعده گاه حاضر شد و سوار موتر شدیم. قبلاً فیصله کرده بودیم که در مسیر جاده به سوی هر مانع یا نشانه های خطری که از سوی نفرات نظامی دولت متوجه ما شود، بی درنگ تیراندازی کنیم و با سرعت راه خود را به جلو بگشاییم.

شکار فرصت

احمد شاه مسعود پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان، تلاش کرده بود تا ساختار های اساسی یک ارتش جدید در شرایط جدید را به وجود بیاورد. هدف از آرایش های رزمی، تصرف کابل و رسیدن بر مدارج اصلی قدرت سیاسی در افغانستان بود. مسعود به درستی تشخیص داده بود که در نبرد های سرنوشت ساز برای رسیدن به قدرت، حرکت از شمال و تصرف پایتخت به عنوان کلید حاکمیت سراسری، در واقع گذشتن از "هفت خوان رستم" است؛ اما در محاسبات وی، انجام این کار نا ممکن نمی نمود. حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار نیز در مناطق شمال و نواحی شمالی نزدیک پایتخت، واحد های ثابت و متحرک زیادی را تحت فرمان خود داشت. اما برنامه اعلام نشده مسعود این بود که در کوتاه مدت یا دراز مدت، از طریق جنگ، بازی سیاسی و یا امتیاز دهی، گروه های جنگی محلی در امتداد کابل - پنجشیر را از میان بردارد و پایتخت را اشغال کند.

دگرگونی ها و شکست و ریخت های سازمان نظامی دولت در شمال، این فرصت را فراهم آورد تا مسعود برای بهره گیری از تنش روز افزون و لاعلاج میان جنرال های قدرت مند شمال و دکتر نجیب، زمان را از دست ندهد. چانس مساعد زمانی به سراغ مسعود آمد که در نتیجه افزایش فشار های دکتر نجیب برای بازداشت و یا سرکوب نظامیان سرکش در شمال، در گام نخست بخشی از جنرال های ناراضی و سپس کلیه نظامیان ارشد به ویژه جنرال دوستم با مسعود اعلام همدستی کردند و مارش به سوی پایتخت آغاز شد. مارشال فهیم، صورت ماجرا های اصلی را این گونه شرح می دهد:

در ماه حوت ۱۳۷۰ خورشیدی، احمد شاه مسعود، من و دکتر عبدالرحمن در قرار گاه رزمی ناحیه دالان سنگ^۱ دره پنجشیر جمع آمده بودیم که ناگهان پیکی از راه رسید و پیام سری جنرال عبدالمومن فرمانده شهرک

۱. مکانی در باریکه دو کوه که جاده پنجشیر از آن می گذرد. درین نقطه نخستین تأسیسات دفاعی برپاشده است.

بامداد روز بعد ، سید منصور نادری از دره کیان به دیدن ما آمد ؛ اما درین هنگام صدای تلفن بی سیم به صدا درآمد. سید جعفرپسر سید منصور گوشی را برداشت و گفت که دکتر صاحب نجیب صحبت می کند. سید منصور گوشی را در دست گرفت... صدای سنگین دکتر نجیب از آن سوی خط تلفن به گوش رسید. دکتر نجیب مصرانه از سید منصور نادری می خواست که جنرال مؤمن را از تصمیم تازه اش در مورد مخالفت با دولت مرکزی و سرکشی از اوامر مرکز، برحذر بدارد. وی گفت : مؤمن خان بیجه است... عواقب کار خود را نمی داند ... به هر طریق ممکن ... او را ازین بیراهه بیرون بیاورید... اختیار من برای شما ... این مسأله را به طور حتم از طریق خود حل کنید.

سید منصور به دکتر گفت : درست است ... نتیجه را به اطلاع شما خواهیم رساند.¹

من از سید منصور نادری تقاضا کردم تا ترتیبی بدهد که ما بتوانیم به شهر تاشقرغان برسیم. "صدباشی" فرمانده مجاهدین در نواحی تاشقرغان دم و دستگاهی داشت و برای ما مکان امنی به حساب می آمد و ما پس از آن به آسانی می توانستیم به دیدار جنرال مومن در حیرتان برویم. جنرال سید حسام الدین داماد سید منصور نادری سوار در یک واسطه زرهی نوع "هفتاد پی پی" جلو زد و ما توانستیم به غند موسوم به "ولگا" تقرب کنیم. قبل از ورود هیأت ما، مسعود یک هیأت دیگری از مجاهدین ، شامل دکترمشاهد و فرمانده احمدی را از ناحیه قطغن به آن جا اعزام کرده بود.

من به جنرال حسام گفتم : چرا نمی خواهید که تماس ما با شما و مأموریت عبوری ما افشا شود؟

وی گفت : یک روز برایم وقت بدهید.

1. بر بنیاد اظهارات مارشال فهیم، دکتر نجیب در ادامه تماس تلفنی خود از سیدمنصور نادری پرسید : گفته می شود که فهیم ، فرستاده مسعود نیز در پلخمیری آمده است؟ سید منصور در جواب دکتر نجیب گفت:

این خبر درست نیست ... داکتر صاحب... اگر فهیم درین جا حضور یابد، پایش را قطع می

کنم!

در پاسگاه بازرسی (دروازه تاجکان)¹ با شماری از نفرات نظامی دولتی مقابل شدیم اما فرد رابط منصور نادری بالای نظامی پاسگاه تحکم لفظی کرد و ما توانستیم بدون درگیری از مانع بازرسی عبور کنیم. در ناحیه موسوم به "قبر کلینر" یکی از محافظان من به سوی پاسگاهی که لحظه به لحظه به آن نزدیک می شدیم ، اشاره کرد و گفت:

- آن جا پوسته (پاسگاه) "خاد" (مأموران نظامی وزارت خدمات اطلاعات دولتی) است و بی تردید ما را متوقف خواهند کرد.

دستور دادم که هرگز به اشاره نفرات پاسگاه توقف نکنید و با سرعت عبور کنید. موتر جیب با سرعت از مانع پاسگاه گذشت و محافظان خاد به استفاده از اسلحه نوع پی کا² از عقب به سوی ما تیراندازی کردند؛ اما چانس آوردیم و به هیچ یک از همراهان ما آسیبی وارد نیامد و با تندی به سوی شهر خنجان خنجان مرکزولایت سمنگان است که در مسیرسالنگ شمالی موقعیت دارد. به راه خود ادامه دادیم. سید منصور نادری به افراد خود سفارش کرده بود که ما را به دره کیان (اقامت گاه اصلی او) انتقال دهند.³ اما من ترجیح دادم که در خانه آقای نادری در شهرک پلخمیری مرکز ولایت بغلان اقامت کنیم. البته به زودی فهمیدیم که علت سفارش محرمانه منصور نادری در مورد انتقال ما به دره کیان این بود که وی نمی خواست این مأموریت برای مقامات کابل افشا شود. ما لباس نظامی مخصوص (یونیفورم پلنگی) بر تن داشتیم که با یونیفورم نظامیان دولتی به طور آشکاری تفاوت داشت. چنان که وقتی با مهماندار، به سوی "چشمه شفا" در نزدیکی پلخمیری به گردش رفتیم ، ساکنان محل از دیدن قیافه های ما شگفت زده شده بودند!

1. ناحیه ورودی به گذرگاه معروف سالنگ.

2. یک نوع اسلحه خود کار دور زن است که در جنگ های افغانستان کارایی خود را ثابت کرده است.

3. دره کیان مرکزاصلی فرقه اسماعلیه واقع است. قصر معروف آشیانه عقاب که بیست سال پیش در آن جا بنا شده بود، در جریان جنگ ها با طالبان در اواخر سال های هفتاد مدتی به اشغال طالبان درآمد. آشیانه عقاب که به شکل یک عقاب اعمار شده بود، به وسیله گروه طالبان انفجارداده شد.

پیش یک نوع حرکت ناپیدا اما مشهود را به هدف ختم اقتدار دکتر نجیب آغاز کرده بودند. آن‌ها به طور واضح در زمینه راندن دکتر نجیب از قدرت و اعاده حیثیت ببرک کارمل به عنوان رهبر اصلی و مشروع شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق، برنامه‌هایی را روی دست گرفته بودند و طرح موضوع هم آهنگی با رزمندگان تحت رهبری احمد شاه مسعود بیشتر به عنوان یک بازی کوتاه مدت سیاسی مطرح بود. جنرال هلال الدین هلال¹ جریان ماجراها را بر اساس چشم دید های خود چنین توضیح می‌دهد:

زمانی که فهیم خان و دکتر مشاهد از سوی احمدشاه مسعود به بغلان، مزار شریف و حیرتان سفر کردند، مذاکره و تماس میان جنرال دوستم و دکتر نجیب از طریق جنرال مصطفی "قهرمان"² و جنرال رفیع³ نیز در چندین نوبت ادامه یافته بود. هیأت اعزامی دکتر نجیب به جنرال دوستم اطمینان داده بودند که جنرال جمعه اسک و تاج محمد رئیس امنیت دولتی بلخ به حکم رئیس جمهور از شمال بیرون می‌روند و آن عده جنرال‌های شمال که در نتیجه تغییرات از وظایف شان بی جا شده‌اند، دو باره می‌توانند به دفاتر خویش برگردند.

چون جنرال دوستم از ورود هیأت احمد شاه مسعود به رهبری فهیم آگاهی یافته بود، به جنرال رفیع وعده داد که در خصوص حل قضیه شمال، سعی خواهد

1. جنرال هلال از افسران مجرب ارتش افغانستان در سال‌های شصت و هفتاد خورشیدی است که در حال حاضر، عضو مجلس نمایندگان کشور است.

2. مصطفی از پیلوتان و ورزیده ارتش افغانستان در سال‌های شصت بود که در جنگ‌های متعدد برضد گروه‌های مجاهدین، پروازهای دشواری را انجام می‌داد. لقب قهرمانی از سوی ببرک کارمل برای وی داده شد. وی بعد از سقوط دولت دکتر نجیب، به دوستم پیوست و در سال ۱۳۷۳ در دفاع از نیروهای جنرال دوستم برضد مسعود، شرکت کرد و هواپیمای حامل وی از سوی یک جنگنده شکاری وابسته به نیروهای مسعود در کوه‌های سالنگ هدف قرار گرفت و جنرال مصطفی جان خود را از دست داد.

3. جنرال رفیع از نخستین گروه افسران حزب دموکراتیک خلق بود که در روز کودتای هفتم ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ خورشیدی سوار بر تانک بر اهدافی در داخل ارگ ریاست جمهوری حمله ور شد. وی سال‌های متوالی به حیث وزیر دفاع و معاون ریاست دولت ایفای وظیفه می‌کرد. او عالی‌ترین مقام دولتی رژیم دکتر نجیب بود که در آستانه سقوط دولت با گلبدین حکمتیار ملاقات کرد و نیروهای حکمتیار را در روزهای پنجم و ششم ثور سال ۱۳۷۱ به کابل راه داد.

او با جنرال مؤمن در تماس شد. جنرال مؤمن گفت: شما می‌توانید شبانگاه به شهرک حیرتان داخل شوید. جنرال حسام گفت در مسیر جاده تاشقرغان تا "دو راهی حیرتان" در ناحیه موسوم به "ستیشن برق ۲۲۰ کیلووات"، یک پاسگاه بزرگ نظامیان وفادار به دکتر نجیب مستقر است که فرماندهی این پاسگاه را جنرال "سرتیر" بر عهده دارد. جنرال حسام وعده داد که قبل از حرکت به سوی دو راهی حیرتان، دستور می‌دهیم تا ستاد نظامی جنرال "سرتیر" از میان برداشته شود. در شهرک تاشقرغان فرماندهان مجاهدین به دیدار من آمده بودند. برای آن‌ها دستور صادر کردم که به هر طریق ممکن، باید مقر فرماندهی جنرال "سرتیر" را در هم بکوبند تا راه حرکت ما به سوی حیرتان باز شود. اشغال ناحیه موسوم به باغ "جهان نما" در نزدیکی ستاد جنرال سرتیر نیز جزو دستورات جنگ بود. مجاهدین از صدور دستور جنگ تا حد زیادی تشجیع شدند و در یک حرکت جنگی مشترک، جنرال سرتیر را بازداشت و سپس باغ جهان نما را در کنترل خود در آوردند. این در حالی بود که قبل از حرکت به سوی دو راهی حیرتان به فرمانده عطا گفته بودم که جنگ علیه نیروهای دولتی در اطراف شهر مزار شریف را نیز آغاز کند. سپس به کاروان همراه دستور دادم که باید در روز روشن به حیرتان وارد شویم و این کار را عملی کردیم. جنرال مؤمن از ورود ناگهانی ما متعجب گشت و پرسید:

- چرا شب هنگام نیامدید؟

من گفتم: خوب حالا که آمده ایم!

جنرال مؤمن قیافه تأثر انگیزی به خود گرفت. این که حضور ما در روز روشن در پناهگاه نظامی جنرال مؤمن چرا مطبوع طبع او واقع نشد، تصورم این است که در اصل مهره‌های درشت جریان هوادار کارمل¹ به شمول نظامیان ارشد و شخصیت‌های دیگران در رده‌های بالایی دولت، از مدت‌ها

1. ببرک کارمل رهبر جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود که به تاریخ ششم جدی همزمان با اشغال افغانستان از سوی ارتش شوروی از مسکو به کابل آمد و به ریاست جمهوری انتصاب شد. وی در سال ۱۳۶۵ بر اثر تصمیم رهبری جدید اتحاد شوروی سابق، از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و ریاست جمهوری افغانستان برکنار شد و به جای وی، دکتر نجیب که تا آن زمان ریاست سازمان اطلاعاتی "خاد" را بر عهده داشت، به ریاست جمهوری برگزیده شد.

بود. تردیدی وجود نداشت که جنبش ملی در بازی رسیدن به قدرت، نه تنها آماده گی داشت که به عنوان قدرت موازی در برابر مجاهدین و احمد شاه مسعود در حاکمیت پس از نجیب حضور اجتناب ناپذیر داشته باشد، بلکه، احراز موقعیت جدید در اوضاع جدید را حق خود می دانست. اما درین جلسه روی محور رهبری و نام حرکت جدید توافقی حاصل نشد. مارشال فهیم علت عدم حصول توافق درین باره را این گونه توضیح می دهد:

- من با توجه به تحولات سریع و دراماتیک نظامی و سیاسی در شمال به یک نکته پی بردم که نهاد های نظامی و سیاسی دولتی که با دکتر نجیب و دولت مرکزی مقاطعه کرده و در صدد دستیابی به یک هژمونی به شیوه جدید بودند، از حیث سامان دهی امور، نظم و مدیریت سیاسی و طرح خواسته های از پیش تدوین شده، نسبت به گروه های مجاهدین که عمدتاً افراد محلی و دارای فهم و تحلیل محدود بودند، در موقعیتی برتر قرار داشتند. در مذاکراتی که میان ما و نظامیان و کادر های جدا شده از دولت انجام گرفت، متوجه شدم که هر نوع توافق و معاهده درین جلسه به زیان مجاهدین خواهد بود. پس نباید درین امر شتاب زده عمل می کردیم. دسته های مجاهدین محلی ساکنان ولایات شمال و قطغن در آن زمان، از داشتن توان فکری برابر با جناح مقابل بی بهره بودند و هنر لازم برای پیشبرد بازی های سیاسی و معامله های پیچیده با هواداران حرکت جنبش ملی رانداشتند. در گرماگرم حوادث، هر فیصله یی که صورت می گرفت، در بهترین حالت وضعی را پدید می آورد که مجاهدین به دنباله روان مدیران کارکشته جناح مقابل مبدل می شدند.

پس صلاح دانستم به "آمرصاحب" پیام بدهم که ما در کار سقوط دادن مزارشریف اشتباه کرده ایم. در ادامه پیام توضیح دادم که دسته جات سیاسی و واحد های تحت فرماندهی پرچمی ها، دارای انتظام و کارایی لازم اند اما مجاهدین از هیچ نگاهی آماده نیستند که در گرماگرم این رویداد ها، خود را پیروزمندان با وضعیت جدید تطابق دهند. من همچنان به احمد شاه مسعود درینجشیر پیشنهاد دادم که باید برای جبران این اشتباه، در اشغال پایتخت و ولایت کندز پیش دستی کنیم.

کرد تا رضایت جنرال مومن را حاصل کند.

به گفته جنرال هلال، وعده و وعید های دوستم صادقانه نبود. او در واقع تلاش داشت که وقت کشی کند. مقامات دولت از ورود فهیم به منطقه اطلاع نداشتند. فهیم خواهان ملاقات با جنرال دوستم بود. دیدار فهیم با دوستم در شهرک حیرتان صورت گرفت. درین حال دولت اطلاع یافت که گزارش ها در مورد مذاکره سه جانبه در حیرتان با شرکت فهیم، دوستم و جنرال مؤمن صحت داشته است. پس از آن مذاکره میان دوستم و هیأت دولت خاتمه یافت.

بازی های جدید

مقارن این احوال، سترجنرال نبی "عظیمی" فرستاده دکتر نجیب که به منظور ختم غائله جنرال های سرکش و اتحاد عملی آنان با احمد شاه مسعود و فرماندهان حزب اسلامی و حرکت احتمالی به سوی پایتخت، در مزار شریف به سر می برد، بر ظرفیت جنگی و جنگ افزار های تحت کنترل جنرال دوستم امید بسته بود و آخرین تلاش خود را به هدف جلوگیری از سرازیری هزاران مجاهد مسلح به داخل شهر مزارشریف به کار می بست. با این حال به نظر می رسید که همه چیز درحال فروپاشی بود. رقابت و حتی آماده گی برای رویارویی میان گروه ها به منظور دسترسی به ابزار های جنگی، اراضی استراتژیکی و امکانات لجستیکی درحال افزایش بود. در دره کیان (مقر سید منصور نادری) مذاکرات میان قسیم فهیم به نماینده گی از احمد شاه مسعود، جنرال دوستم و منصور نادری و جنرال مؤمن صورت گرفت.

موضوع اصلی مذاکرات این بود که عملیات مشترک به سوی تسخیر کابل تحت چه نامی آغاز شود. جنرال مؤمن، روشنفکران دولتی شمال و نماینده گان سازمان های غیر جهادی پیشنهاد دادند که این حرکت تحت نام "جنبش ملی" آغاز شود. این پیشنهاد یک امر تصادفی نبود. مدت ها پیش از آن، مقدمات ایجاد این حرکت به وسیله تحصیل یافته ها و روشنفکران طرفدار کارمل و عمدتاً غیر پشتون که بر محور رهبری جنرال دوستم گرد آمده بودند، آماده شده

- رهبر و بزرگ ما چپی ها در رابطه به حوادثی که در شمال جریان دارد، جنرال دوستم است ... نظر شما چیست؟

فهییم در پاسخ به سخنان جنرال مؤمن گفت: ما نظری نداریم! اما وقتی جلسه پایان یافت و به خارج از مکان جلسه آمدیم، جنرال مؤمن از سخنان خود ندامت کشید و گفت:

من اشتباه کردم!

جنرال هلال می افزاید:

سخنان جنرال مؤمن به طور واضح از روی احساسات بیان شد. جنرال دوستم تا آن لحظه هیچ گاه ادعای رهبری و "کلانی" را در شمال مطرح نکرده بود. او در نهایت ترجیح می داد که به حیث فرمانده عمومی اوپراتیوی شمال برگزیده شود. به گفته آقای هلال، اساساً فکر اصلی تأسیس جنبش ملی که بعداً کلمه اسلامی به آن اضافه گردید، در مغز نجیب الله مسیر (روشنفکر ناراضی از دولت) جوانه زد که حرکت های بعدی خود به خود در جهت ایجاد جنبش ملی به رهبری جنرال دوستم شکل گرفتند. هیأت اعزامی احمد شاه مسعود به رهبری فهیم خان به تاریخ هفده حمل از مزارشریف به سواری چرخ بال نظامی به پنجشیر بازگشت. جنرال هلال، پیلوت چرخبال می گوید:

در هواپیما علاوه بر فهیم خان، آدینه سنگین، نجیب الله مسیر و فضل احمد طغیان نیز حضور داشتند که به دیدار مسعود می رفتند. طغیان طوری که خود می گفت، علاقه مند ملاقات با مسعود بود تا بداند که این مرد چه گونه آدمی است؟ دکتر عبدالرحمن نیز یاد آور شد که مراجعه افراد بلند پایه حکومت کابل به پنجشیر، در ماه های اخیر افزایش یافته است. درین حال ناگهان یک موترچیپ در نزدیکی ما توقف کرد و احمد شاه مسعود از آن پیاده شد. مسعود بلافاصله به افراد خود دستور داد که راه تردد به کابل را از همان نقطه یی که ما فرود آمده بودیم، قطع کنند تا جاسوس های دولت نتوانند از دره بیرون بروند و چشم دید های شان را به مراکز امنیتی دولت گزارش دهند.

جنرال هلال می افزاید:

جلسه سری در پنجشیر با اشتراک مسعود، فهیم و دکتر عبدالرحمن آغاز شد که من هم در آن حضور داشتم. مسعود به گزارش هیأت با خونسردی گوش

احمد شاه مسعود پاسخ فرستاد:

با تحلیل شما از وضعیت شمال موافقم ... به پنجشیر برگردید...

با یک بال هلیکوپتر همراه با جنرال مجید روزی و جنرال هلال الدین هلال به سوی دره پنجشیر به پرواز در آمدیم. جنرال هلال، هلیکوپتر را هدایت می کرد. او در مسیر راه برایم گفت: اگر دست شما از لحاظ نظامی و سیاسی بالا نباشد، در آینده با مشکلات سختی مواجه خواهید شد. بدین ترتیب، آماده شدیم تا ظرفیت نظامی و سیاسی خود را با سرعت حوادثی که در پیش رو بود، هم آهنگ کنیم. جنرال هلال درین باره می گوید:

به تاریخ ۲۷ ماه حوت سال ۱۳۷۰ بی ثباتی و هرج و مرج در مزارشریف گسترش یافت. جنرال اسک و تاج محمد از منطقه فرار کردند. قوت های دوستم شب ۲۹ حوت به مزار شریف داخل شدند. البته در سقوط مزار شریف، میان شورای نظار و فرماندهان ناراضی شمال، تفاهم قبلی وجود نداشت. بعد از سفر جنرال رفیع به شمال، گروه دومی به رهبری جنرال نبی عظیمی و سیداکرام پیگیر نیز وارد منطقه شده بودند اما بی اعتمادی به حدی عمیق شده بود که هیچ یک ازین مأموریت ها نتیجه دلخواه برای حاکمیت کابل به بار نیاوردند. دوستم در فاریاب، سرپل، و شبرغان، فرماندهان وفادار به حکومت مرکزی را متواری ساخت و قطعات قومی عمدتاً پشتون که از سوی منوکی منگل و جنرال اسک درین مناطق تشکیل شده بودند، خود به خود متلاشی و فراری شدند. شب نوزده در منزل سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعلیه جلسه یی برگزار شد که در آن علم خان آزادی، فهیم خان، دکترمشاهد، نماینده حزب وحدت، جنرال دوستم، جنرال مؤمن و شخص آقای نادری اشتراک داشتند. در جلسه، دو موضوع اساسی مورد بحث قرار گرفت:

یک: چنده سخی را چه کسی برافرازد؟

دو: آیا نیروهای ما در مزارشریف متوقف می شوند یا به سوی کابل هجوم می کنند؟

فیصله نهایی این بود که جنرال نبی عظیمی نه به عنوان فرستاده ویژه دولت، بل، از سوی شخص خودش به رسم یک عرف تاریخی چنده را بالا کند. درین جلسه جنرال مؤمن خطاب به حضار گفت:

تحقیق آن تلاش می‌کنم.

جنرال هلال می‌گوید:

مسعود تاکید کرد که پاکستان و هوادارانش در افغانستان آن قدر اذهان عامه را بر ضد من تحریک کرده اند که در صورت حفظ پیوند های موجود نیز، مشکلات سختی را بر ما تحمیل خواهد کرد. آنان به زودی اختلافات و حساسیت ها میان پشتو و فارسی را دامن خواهند زد و درآتش اختلاف مردم روغن خواهند ریخت. به هوش باشید که خطرها در راه اند!

جنرال هلال می‌گوید: برای مسعود گفتم که دولت در حال سقوط است، چه باید کرد؟

مسعود گفت: پلان پنج فقره ای ملل متحد را اگر بگذارند تطبیق شود، تا رسیدن زمان انتخابات به چیز های زیادی دست خواهیم یافت. من در صورت اجرای این پلان نیز به کابل نخواهم رفت. پلان ملل متحد با مشارکت عناصر کهنه گرای رژیم های گذشته کار ساده یی نیست. من به کابل نخواهم رفت، تا زمانی که برای انتخابات آزاد آینده آماده گی نگرفته باشم.

من پرسیدم:

اگر حکمتیار در حمله به کابل و برهم زدن پلان ملل متحد پیش دستی کند،

چه خواهید کرد؟

مسعود با قاطعیت جواب داد: بدون هیچ درنگی جنگ را آغاز می‌کنیم!

باردیگر سؤال کردم: چرا درین صورت، جنگ یگانه گزیننه شماس؟

مسعود گفت: مارش پاکستان برای اشغال افغانستان آغاز شدنی است...

پاکستان افغانستان را زیر پا می‌کند!

می‌داد. وی پیوسته سوال می‌کرد که آیا در شکل گیری حوادث شمال که به انزوای دولت مرکزی انجامیده است، نقش حزب دموکراتیک تا چه اندازه برجسته بوده است؟ او به این موضوع دقت می‌کرد که اگر نجیب سقوط کند، هر فرکسیون وابسته به حزب که با ما در یک ائتلاف قرار بگیرند، به طور جداگانه از موضع خود شان برخوردار خواهند کرد که این به نفع ما نیست. جنرال هلال می‌گوید: بعد از جلسه سری، یک نشست محرمانه و دو به دو میان من و احمد شاه مسعود صورت گرفت:

" مسعود ناگهان به صحبت خود مانی روی آورد و گفت: جنرال! من حقیقتی را به حیث یک مسئولیت تاریخی برایت بیان می‌کنم که شاید روزی قید تاریخ افغانستان شود. منظور از بیان این مسأله آن است که روزی مسئولیت پیامد این جریانات به گردن من نیفتد. وی به چشمان من نگاه کرد و گفت: من اساساً طرفدار سقوط نظام درین مقطع زمانی نیستم. من توان رهبری و مدیریت این حوادث دراماتیک را درخود نمی‌بینم و رهبران هفت گانه در پشاور پاکستان نیز ظرفیت رهبری افغانستان کنونی را ندارند. رهبران پشاور نشین "متاسفانه" رهبران تنظیم های هشت گانه در ایران را به حیث مسلمان قبول ندارند. این که این رهبران زمینه کنار آمدن، گفت و گو و ایجاد زعامت جهاد و رهبری ملی در کشور را فراهم کنند ... بعید است ... بعید است ... بعید است!

مسعود ادامه داد:

شما جنرال های ناراضی از دولت به حدی آشفته و پراکنده هستید که توان ایجاد یک محور سیاسی - نظامی را که حداقل با مجاهدین دریک ائتلاف پایدار باقی بمانید، از دست داده اید. این ها دسته هایی اند که فردای خونین در انتظارشان است. اکنون همه در مرحله احساسات سخن می‌گویند و عمل می‌کنند. وقتی دور احساسات خاتمه یافت، مناسبات نیم بند میان مجاهدین و جنرال های ناراضی حکومت نجیب از هم می‌پاشد. من معتقدم که تفاهم میان بدنه های ناراضی از دولت و مجاهدین تا کنون عمیق نشده است. من شخصاً برای انجام مسئولیت تاریخی درین وضعیت حساس دو هزار کادر ورزیده در اختیار ندارم. داشتن لشکر جنگی آن چیزی نیست که من برای

کردیم. ادریس نماینده حزب اسلامی در مورد این که ما قبلاً دسته جات مسلح خود را در نواحی بگرام و شهر چاریکار به طور سری جابه جا کرده بودیم، اطلاعی نداشت. پس از آن به ناحیه "رباط" در مسیر خط جاده کابل - چاریکار آمدیم و با صوفی شریف فرمانده جمعیت اسلامی به قرار گاه فرمانده الماس¹ آمدیم. اما موسی خان یکی از فرماندهان الماس خان از عبور ما به سوی کابل جلوگیری کرد و پرسید:

شما با چه هدفی به سوی منطقه "خلازایی" می روید؟

به پنجشیر مخابره کردم که ما از سوی افراد حزب اسلامی محاصره شده ایم. یاد آور شدم که ممکن است افراد حزب، دستگاه مخابره "جگوار" را از ما بگیرند. فرمانده موسی آدم بد زبانی بود و پیوسته فحش می گفت و تقریباً به دور ما می چرخید.

ما در یک اتاق زندانی شدیم. در آن روزها فرماندهان حزب اسلامی، طارق خان، سنگر، استاد فرید² و الماس خان در صدد آن بودند که مناطق شان را به طور کامل به نیروهای حزب اسلامی تحویل دهند واز تلاش ما برای رخنه به سوی کابل به سختی مانع می شدند. فرمانده الماس هرچند از وضع ما آگاه بود، از دیدار ما با طفره می رفت و سعی می کرد با ما رویاروی نشود.

صبح ناگاه مردی از راه رسید و خبر داد:

- شورای نظر پروان را گرفت!

مجلس به هم خورد و تمامی افراد مسلحی که تا آن لحظه در قرارگاه حزب اسلامی گرد آمده بودند، با سرعت به سوی جاده عمومی در حرکت شدند... یکی از آنان گفت: ما باید بگرام را بگیریم!

1. فرمانده الماس اکنون عضو مجلس نمایندگان افغانستان است.

2. استاد عبدالصبور فرید از فرماندهان معروف حزب اسلامی حکمتیار در کوهستانات شمال کابل بود. استاد فرید در سال ۱۳۷۲ از سوی حکمتیار به عنوان نخست وزیر حکومت مجاهدین پیشنهاد شد. اما نیروهای حزب اسلامی که از بیست کیلومتری، تأسیسات نظامی و غیرنظامی را در پایتخت می کوبیدند، استاد فرید به زودی از کابل بیرون رفت و در زمان مقاومت برضد طالبان از جنبش مقاومت حمایت کرد و رابطه خود را با حزب اسلامی برای همیشه قطع کرد. وی در سال ۱۳۸۵ در نزدیکی خانه اش در کوهستان از سوی یک دسته از افراد مسلح ناشناس به قتل رسید.

به سوی کابل

همزمان با این رویدادها، شورای نظر¹ با استفاده از توانمندی ها و نفوذ خود و همچنان با به کار گیری مجموعه عناصر نظامی و سیاسی دولتی که به هواداری از مسعود فعالیت داشتند، توانسته بود که دسته های رزمی خود را در پایگاه هوایی بگرام جا به جا کنند. در نواحی "کوهستان" و اطراف آن، افراد مسلح حزب اسلامی حکمتیار فعال بودند. مارشال فهیم می گوید که در آستانه حرکت به سوی کابل، نماینده گلبدین حکمتیار به نام "ادریس" به پنجشیر آمد و متن توافقنامه میان حکمتیار و استاد ربانی در خصوص اجرای عملیات مشترک مجاهدین برضد دولت را برای احمد شاه مسعود تحویل داد. احمد شاه مسعود به من گفت:

- ازین فرصت باید استفاده کرد... با ادریس حرکت کن فهیم خان!

این مأموریت دشواری بود. من به نوبه خود از ادریس سوال کردم که آیا وی قادر است تا من و گروهی از محافظان مرا از مناطق تحت کنترل حزب اسلامی، با مصونیت انتقال دهد. ادریس موافقت کرد. شب از دهانه دره پنجشیر به سوی گلپهار گذشتیم و یک چند در "شرکت نساجی گلپهار" توقف

1. شورای نظر مجموعه ای از فرماندهان مسعود بود که در اوایل سال های شصت خورشیدی در زمان جنگ برضد ارتش شوروی به ابتکار مسعود تشکیل شد. اعضای این شورا در مراحل اولیه، شامل فرماندهان شمال و بخش های جنوب و شرق بود. حتی مولوی جلال الدین حقانی که بعد ها فرماندهی واحد های رزمی طالبان به سوی پنجشیر را بر عهده گرفت، در سال های اول عضو شورای نظر بود. این شورا به اضافه پیشبرد جنگ و دفاع، مدیریت سیاسی خود مختار را نیز ایجاد کرده بود. شورای نظر با نام مسعود در پیوند است. اما در سال های بعد از پیروزی مجاهدین، شورای نظر ساختار گسترده خود را از دست داد و باز هم به عنوان یک مدیریت جنگی و سیاسی تحت فرمان مسعود باقی ماند. بعد از شهادت مسعود و برپایی حاکمیت جدید در افغانستان، شورای نظر کارایی خود را از دست داده و از آن به عنوان یک محور سیاسی و نظامی نام برده نمی شود.

گزینهء فرار

درحالی که نیروهای مجاهدین از شمال و جنوب به سوی پایتخت نزدیک می شدند، نماینده ملل متحد امیدوار بود که ارتش باقیمانده رژیم نجیب که عمدتاً در کابل و اطراف شهر مستقر بود، تا رسیدن هیأت رهبری جدید به کابل، از سرنگونی قهری حاکمیت جلوگیری کند. تأکید ملل متحد بر این بود که تا زمان اجرای طرح انتقال مسالمت آمیز قدرت در کابل، برای احتراز از ایجاد خلاء قدرت، یک شورای نظامی قدرت را درست بگیرد. پیش بینی شده بود که نماینده گان گروه های مخالف مستقر در ایران و پاکستان نیز درین شورا عضویت داشته باشند. چون نجیب هنوز هم از وفاداری احتمالی جنرال دوستم با دولت، کاملاً نا امید نشده بود، درحساس ترین روزهایی که هزاران تن از افراد مسلح مخالف عقب دروازه های کابل، برای ورود به شهر لحظه شماری می کردند، با استناد به موافقه "بیرونی اجرائیه حزب وطن" دستور داد تا چهار فرزند هواپیما به شمال اعزام شوند تا صدها تن از نفرات جنگی تحت فرمان جنرال دوستم را به خاطر تحکیم مدافعه کابل انتقال دهند. تا هنوز روشن نیست که چه انگیزه یی در پس این اقدام غیر منتظره خوابیده بود. ظاهراً محمود بریالی¹ به دکتر نجیب مشوره داد بود که برای حفاظت از نظم زنده گی در شهر و تا زمان ورود اعضای پانزده نفری حکومت مؤقت، باید مسؤولیت دفاع و امنیت شهر، به جنرال دوستم واگذار شود! حوادث بعدی نشان داد که دکتر

¹. محمود بریالی برادر بزرگ کارمل، تئوریسن پرمطالعه و از فعالان سرشناس جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود که مدت چند سال به حیث منشی کمیته مرکزی و عضو بیرونی سیاسی حزب نیز انجام وظیفه کرد. بعد از انفصال جبری کارمل از مقام ریاست دولت و رهبری حزب در سال ۱۳۵۶ آقای بریالی سازماندهی محور مخالف در تشکیلات دولت را برضد نجیب بر عهده گرفت. از یک نظر، تضعیف حاکمیت دکتر نجیب ثمره تلاش های مخفیانه و علنی محمود بریالی بود. وی بعد از پیروزی مجاهدین به خارج کشور پناه برد و سعی کرد تا تشکل جدید حزبی را برای ادامه مبارزه در افغانستان ایجاد کند؛ اما درین امر ناکام شد. وی در سال ۱۳۸۶ دوائر بیماری در خارج از کشور درگذشت.

ما را به حال خود گذاشتند. در تلاش افتادیم که خود را از خطر کشتن و اسارت نجات دهیم. جنگ در منطقه تتمدره¹ جریان داشت. وقتی به سوی منطقه سنجد دره حرکت کردیم، شماری از افراد مسلح دارای لباس های دراز و مخابره های کوچک در دست از منطقه عبور می کردند. ما اونفورم های نظامی نوع پلنگی برتن داشتیم. وقتی چشم شان به سوی ما افتاد، یکی از آنان گفت:

– با شما کاری نداریم ... امروز روز فتح است ...

در ناحیه خلزایی با احمد شاه مسعود از طریق مخابره جگوار صحبت کردم. فرمانده مسعود با تعجب درمخابره صدا زد: زنده هستی؟ وی گفت: کاری کنید تا ولسوالی (شهرک) قره باغ با سرعت اشغال شود. در منطقه "نوپله" در مسیر جاده چاریکار – کابل از وضع خطرناکی عبور کردیم. حکمتیار به کریم قره باغی² دستور داده بود که فهیم (فرستاده مسعود) را فوری دستگیر کنید ... در غیر آن کابل را می گیرند. ولی ما خود را در منطقه حسین کوت در نزدیکی کابل در میان تاکستان ها و باغ ها پنهان کردیم و مدت نو روز در آن جا مخفی ماندیم. ما و حزب اسلامی پیوسته افراد خود را به داخل شهر کابل نفوذ می دادیم. من بدون کسب هدایت از مقام فرماندهی مرکزی در پنجشیر سعی داشتم تا واحد های مسلح را در اطراف کابل مستقر کنم. درین حال موفق شدم تا برخی واحد های جنگی شورای نظار را به داخل کابل جا به جا کنیم. نبی عظیمی فرمانده کل حفاظت از کابل به احمد شاه مسعود مخابره کرده بود که فهیم قصد دارد تا نظم کابل را برهم بزند.

احمد شاه مسعود در مخابره صدا زد:

– اطلاعاتی رسیده است که حزب اسلامی در کابل دست به کودتا می زند...
ابتکار را در دست بگیرید!

اما من قبلاً قطعات اصلی را در گوشه و کنار شهر کابل مستقر کرده بودم.

¹. روستایی در بیست کیلومتری شمال شهر کابل

². کریم قره باغی یکی از فرمانده شجاع و هوشمندی بود که بعد از پیروزی مسعود در تسخیر کابل، از حزب اسلامی روی گرداند و در پنج سال دوره مقاومت علیه طالبان نیز در کنار مسعود باقی ماند. فرمانده کریم بعد از سقوط طالبان از سوی یک دسته از افراد ناشناس در منطقه خیرخانه کابل به ضرب گلوله به قتل رسید.

برای نخستین بار قابلیت هوایی پیدا کرده اند. عونی به ما گفت که نجیب امشب به ساعت ۱۲:۳۰ (نیم ساعت بعد از نیمه شب) تلفن کرده و جلسه شورای بی طرف را تقاضا کرد. وی همچنان می خواهد که بنین سیوان به طور عاجل او را با خود به طیاره نشانده و به طور مصوون به خارج انتقال دهد. با آن که کابل واقعاً بی دفاع است، اما زنده گی در شهر آرام است. کلنل لاوان اعضای جلسه را از صحبت های پراکنده برحذر داشت. او گفت باید به صورت دقیق و حسابی بدانیم که وضع در کابل بر چه منوال است. او گزارش اخیری را که در مطبوعات بین المللی به نام هرج و مرج در کابل نشر شده، انتقاد کرد. بینین امروز باید بعد از ظهر از اسلام آباد به کابل بیاید.

فعالیت در پیرامون من غیر واقعی معلوم می شود. همه این صحبت ها درباره مصیبت پایتختی است که در حال سقوط است. از میدان هوایی که تصرف شده، از خط دفاعی که وجود واقعی ندارد، از سربازانی که از یک گروه به گروه دیگر می پیوندند، از سگ های دیوانه یی که شب ها در جاده ها ول می گردند. دنیای کوچکی که از یک روز تا روز دیگر، در آن گشت و گذار دارم، کاملاً محفوظ و مصوون معلوم می شود. از طرف افراد بین المللی اداره شده و به وسیله افغان ها کمک می شود. یک نوع اشغال استعمار گرانه به خاطر صلح. اکنون امید و تصمیم وجود دارد و هیجان، ترس، واهمه و خطر وجود ندارد. در حقیقت، واقعا من ترسی احساس نمی کنم. ناراحتی؟ بلی، زیرا آزادی حرکت من سلب شده و شرایط زنده گی من همیشه خراب است. من احساس ترس نمی کنم. با خود می اندیشم که در نظر افغان هایی که با آنان سروکار دارم، و هر روز آن ها را می بینم، جنرال ها، خدمت کاران، ترجمان ها، چطور معلوم می شوم؟ صاحب امتیاز؟ که بدون شک، یک مایه امید؟ ولی آیا انرژی مثبت مرا درک و احساس می کنند؟

ما به طور مداوم به رادیوی بی بی سی گوش می دادیم. برنامه خلاصه اخبار جهان آن، اولویت های جامعه بین المللی و ملل متحد را به طور وسیع

نجیب درین مورد با مأموران سازمان ملل متحد مشوره نکرده بود. به زودی به جای چهار هواپیما، یازده هواپیمای حامل سربازان دوستم به فرودگاه کابل به زمین نشستند. هشت صد سرباز تازه دم جنرال دوستم که در فرودگاه کابل از هواپیما پیاده شدند، به جای این که به اساس برنامه قبلی، به سوی خطوط دفاعی جنوبی و غربی شهر حرکت کنند، به امر جنرال مجید روزی در نقاط مرکزی فرودگاه مستقر شدند. قرار بود شبانگاه هواپیمای حامل بینین سیوان فرستاده ویژه سرمنشی ملل متحد برای نهایی کردن پروسه انتقال قدرت به شورای بی طرف پانزده نفری نیز، از پشاور وارد کابل شود. پیش بینی شده بود که پس از ورود بینین سیوان به کابل، نشست رسمی انتقال قدرت برگزار شده و جنرال نبی عظیمی، متن استعفای دکتر نجیب الله را قرائت کرده و برای مردم تا زمان برگزاری انتخابات، از برقراری نظم و امنیت اطمینان دهد. جنرال عظیمی در آن روز ها و شب ها، اختیارات کامل امور ارتش و سامان دهی دفاع و حفاظت از شهر را برعهده داشت. این در حالی بود که وزرای دفاع، داخله و امنیت همه به وظایف شان حاضر بودند!

همزمان با این وقایع، ناگهان خبر فرار ناکام رئیس جمهور به خارج، ظاهراً کلیه برنامه های انتقال قدرت به همکاری ملل متحد را با تکانه جبران ناپذیری رو به رو کرد.

فلیپ کاروین مأمور بلند پایه سازمان ملل متحد (معاون سیاسی بینین سیوان) که در روز ها و شب های واپسین ریاست جمهوری دکتر نجیب در کابل حضور داشت، از آماده گی ها برای دکتر نجیب به همکاری ملل متحد پرده برداشته است.

وی در کتابی زیر عنوان "سرنوشت غم انگیز در افغانستان" تلاش های ناکام به هدف فرار دادن دکتر نجیب به خارج از کشور را به طور مستند و لحظه به لحظه چنین شرح داده است:

عونی بوتسالی (معاون اول بینین سیوان) در جلسه مرا مطلع ساخت که میدان هوایی بگرام شب گذشته تقریباً بدون درگیری به دست مسعود افتاده. براساس بیان کلنل لاوان، مدافعه کابل یک استهزاء است. بیشتر از همه، بگرام که یک میدان هوایی است، اکنون به دست مجاهدین افتاده و حالا آنان

چندین محل تجمع وجود دارد. هر شخص مکلف است تا نقطهء تجمع خود را بداند.

ساعت یازده و نیم:

عونی و من به ملاقات جنرال یارمحمد می رویم... او به ما گفت که امروز صبح از پانزده عضو شورای بی طرف، یازده عضو در پشاور تثبیت شدند. دیروز یک حکومت ائتلافی در بگرام ایجاد شد. از آن جا گزارش درگیری داده نشده و همچنان گزارش زندانی ساختن ها هم وجود ندارد. قوت های حکمتیار به سوی شرق کابل به حرکت درآمده اند. آن شاید برای یک تعرض بالای کابل تجمع نمایند. جنرال (یارمحمد) می خواهد تا هر کاری که بتواند مانع زدو خورد شود، انجام دهد...

ساعت یک بعد از ظهر:

جلسه با انجمن رستگاری ملی. جنرالی که ما را پذیرایی کرد، گفت: انکشافاتی به وقوع پیوسته، چیزی را که او متوقع بود، بعد از آغاز پروسهء صلح صورت خواهد پذیرفت. به طور مثال قوت های حکومتی شمال پایتخت به مسعود پیوستند. ائتلاف زمانی صورت می گیرد که پروسهء صلح آغاز یابد و این انکشاف پذیرفتنی است. اما درحال حاضر، این مسأله صرف، یک فرار و نشانهء یک هرج و مرج واقعی است. ارتش دولتی کاملاً روحیهء خود را باخته است و دروضع نهایت خراب و بحرانی به سر می برد. مقامات کابل از کنترل اوضاع عاجز اند. اگر شورای بی طرف به کابل برسد، شاید آن ها بتوانند کنترل کابل را به عهده بگیرند.

درحال حاضر، آقای بینین سیوان به جای آن که با نجیب الله ملاقات نماید، باید با جنرال عظیمی دیدار کند. جنرال عظیمی مسؤول دفاع کابل است. عظیمی باید یک بیانیهء رسمی صادر نماید که پلان صلح ملل متحد را قبول دارد.

۱۶ اپریل ۱۹۹۲

ساعت یک و ده دقیقه:

عونی بوتسالی تلفنی مرا بیدار ساخت و گفت در ظرف پانزده دقیقه موتری

انعکاس می داد... اگر شورای امنیت تصمیم بگیرد که قوای لازم را با درنظر داشت ریسک بزرگ به کابل، جهت جلوگیری از سقوط آن که ظرف چند روز آینده محتمل است، اعزام کند، روزها به کار است تا به این فیصله دست یابد و هفته ها لازم خواهد بود تا نیرو اعزام شود. افغانستان عملاً از سوی جامعه بین المللی متروک شده، این محکومیت به معنای نابودی است.

در شرایط کنونی مسعود توقف ناپذیر معلوم می شود. سوال این جاست که آیا گلبدین حکمتیار سلطهء مسعود را می پذیرد یا جنگ با مسعود را؟ یا اشغال کابل و محاصرهء آن و حملهء بالای مواضع مسعود از جانب شمال؟ کدام یک را انتخاب خواهد کرد؟ آیا با وجودی که مسعود موعظه می کند که به کابل داخل نمی شود، وارد کابل خواهد شد؟ درین هنگام، امور خدمات به طور کامل ازهم گسیخته. صرف یک تعداد سرویس ها در حرکت اند، باقی هرچیز متوقف است. مأموران و کارمندان معاش نگرفته اند. آنان نیز مانند دیگران در فکر فرار اند. اما به کجا باید رفت و باکی پیوست؟ این راهرج و مرج می گویند که در وطن آبایی خود و درخانهء خود بیچاره شوی، کسی را نداشته باشی که به وی رجوع کنی و احساس کنی که بیست و چهار ساعت بعد به دلیلی که صرف در ذهن یک متعرض بدنام، یک همسایه، یک دوست سابقه پیدا شده، مورد هدف قرار بگیری. همه چیز از هم پاشیده، مرکز حفاظت شده نمی تواند.

ساعت ده و سی:

جلسه در اتاق کلنل لاوان. تمام وسایط را تیل بیاندازید. مطمئن شوید که همهء وسایط فعال باشند و بیرق ملل متحد در همهء موتر ها موجود باشد. اگر از بی سیم استفاده می کنید صرف علامات صدائیه و شماره های منازل ذکر شوند. نام کسی ذکر نشود. درحالتی که ما مجبور به تخلیه شویم، هر کسی باید راه های فرعی رسیدن به میدان هوایی را بداند. هر نفر یک بکس پشتی با مواد کافی که چند روز را کفایت کند، مانند جراب، زیرپوش، سامان ریش تراشی، البسه، بارانی و غیره با خود به دفتر بیاورد. هر روز صبحانه بین ساعات پنج تا پنج و نیم، اخباری بی سی را بشنوید و هر یکی از شما باید دارای یک رادیوی موج باشد. ما محل تجمع خود را در صورت تخلیه، بعداً اعلام می کنیم.

توخی با خانواده اش نشسته اند . ما با استفاده از نام شب که وزارت امنیت دولتی، امروز بعد از ظهر به ما توزیع کرده بود، از چندین پوسته امنیتی گذشتیم . بینین سیوان با طیاره ملل متحد در میدان هوایی کابل نشست. او در داخل طیاره انتظار ما را می کشد. من فکر می کنم که با خود اعضای پانزده نفری شورای بی طرف را آورده باشد. پلان اولی این بود که او آن ها را در همین طیاره بی که نجیب پرواز می کند، به کابل بیاورد. با این کار انتقال قدرت دست به دست صورت می گرفت. اما این که بینین در نیمه شب به کابل بیاید، مانع این کار شد. من در معده خود احساس درد می کردم . هنگامی که در پوسته آخری رسیدیم، توقف داده شدیم . سربازان محافظ ، ما را اجازه عبور ندادند. نام شب که با آن از چند پوسته گذشتیم، ناگهان باطل شد. " کوریکی " چند بار نام شب را تکرار کرد اما محافظ مذکور اجازه عبور نداد. کوریکی چند جمله به زبان محلی صحبت کرد تا سرباز مذکور را قانع بسازد که همه چیز موافقه شده و همه چیز نورمال است. او به طور مکرر به سرباز می گفت که همه چیز درست است. اما سرباز چیزی نمی شنید. کوریکی هنگام صحبت موتر را آهسته آهسته به جلو می برد. او با شوخی صحبت می کرد. این کار را به خاطر این می کرد که موتر را در پارکینگ کنار میدان برساند. او گفت قندک من اجازه بده. اما سرباز گوش شنوا نداشت و تکان نمی خورد و ازین که کوریکی موتر را پیش می کشید، عصبانی شد. تعداد آن ها سه یا چهار نفر بودند. یکی از آنان اسلحه خود را از شانه بالا کرد. به آسانی دیده نمی شد؛ زیرا نیمه شب بود و یگانه چراغ، چراغ موتر ما بود. آسمان پوشیده بود. کوریکی موتر را توقف داد و گفت آن ها یونیفورم دیگر به تن دارند. من گفتم این یعنی چه؟ جواب داد: یونیفورم آن ها از محافظین دیگر پوسته ها فرق دارد... بادیگارد نجیب از موتر بیرون شد. کلاشینکوف خود را گرفت اما آن را در شانه خود نگهداشت. او با محافظان به مناقشه آغاز کرد. کلنل ناولان از موتر خود پیاده شد و آمد که بداند چه مشکلی پیش آمده. عونی بوتسالی هم از موتر خود پیاده شد. او می خواهد بشنود که موضوع از چه قرار است؟ گفت و گو حدود پنج دقیقه ادامه یافت. درین وقت عونی با سیوان که در داخل طیاره ملل متحد است، تماس گرفت. آن ها به وسیله تلفن موبایل به زبان ترکی صحبت

نزدت می آید؛ تو را با خود می گیرد. من لباس های خود را پیش از خواب آماده کرده بودم تا بتوانم به سرعت آماده شوم. هنگامی که تلفن زنگ زد، من در حال خواب دیدن بودم.

ساعت یک و سی شب :

یک موتر ملل متحد رسید. راننده مرا به قرارگاه اسگاپ برد. از آن جا بلافاصله به اقامت گاه نجیب به راه افتادیم . در ظرف چند دقیقه به آن جا رسیدیم . نجیب یک دریشی خط دار خاکستری تیره به تن داشت. به یک تاجر شباهت پیدا کرده و با اشتیاق می خندید. جنرال توخی رئیس دفترش او را همراهی می کرد. توخی خانم ودو کودک خود را (یک دختر و یک پسر) نیز همراه دارد. برادر نجیب، یک بادیگارد و یک خدمت کار نیز با نجیب بودند. شمارشان به شمول نجیب به ۹ نفر می رسید. ما به داخل رفتیم و جنرال توخی و عونی بلافاصله به کاربالای بیانیه نجیب که استعفای خود را رسماً اعلام می کند، شروع کردند. آن ها در طول چند روز است که بالای آن کار می کنند و اکنون می خواهند آن را به اتمام برسانند. بیانیه کوتاه خواهد بود. هنگامی که آن ها روی بیانیه کار می کردند، من با نجیب نشستیم. او مرد مهربان و خوش صحبت است. با آن که با اشتیاق بود، غمگین هم معلوم می شود.

عونی از مصروفیت کار مشترک با توخی روی بیانیه نجیب فارغ شد. او گفت اکنون زمان آن رسیده که جانب میدان هوایی حرکت کنیم . توخی بیانیه را در موتر، با نجیب مورد بحث قرار می دهد. نجیب بیانیه را قبلاً دیده، در آن تغییرات عمده وارد نشده است.

ساعت یک و چهل و پنج شب :

ما بکس های خود را بار کردیم و تصمیم گرفتیم تا با سه عراده موتر جانب میدان هوایی حرکت کنیم. من و "دان کوریکی" مأمور اداره ملل متحد اهل ایرلند در موتر اول نشستیم . موتر ما توپوتای فاردیل درایوو بود . بادی گارد نجیب مسلح با کلاشینکوف و خدمت کار نجیب در چوکی عقب نشسته اند. موتر دومی یک سیدان است . عونی آن را راننده گی می کرد. کلنل ناولان در پیش رو و نجیب و برادرش در عقب نشسته اند. موتر سومی یک توپوتای مینی بس است که راننده آن پیتر بایر سرباز ملل متحد و اهل دنمارک است. درین موتر جنرال

مرا می کشند. یگانه مکان محفوظ قرار گاه اسگاپ است. او پافشاری می کرد که ملل متحد مسؤولیت دارد تا او را محافظت کند...

عونی به طور مداوم با بینین در تماس است و او را در جریان آنچه بر کاروان حامل ما می گذرد، قرار می دهد. طیارهء بینین سیوان محاصره شده و او نمی تواند حرکت کند. بینین برای این که از یک ها را قانع کند تا از حمله بالای طیاره صرف نظر کنند، به تکرار می گوید که من هدایت داده ام که طیاره قفل شود اما می ترسید که از یک های مسلح، با بم های دستی و غیره طیاره را انفجار دهند. آن ها به خوبی می دانند که نجیب نمی تواند داخل طیاره شود. آن ها دلیل ندارند که طیاره را منفجر کنند اما حوادث غیرمنطقی بی شماری روی می دهد. به ساعت دو بجه شب قطار ما بازگشت و به سوی قرارگاه اسگاپ روان شدیم ... بینین تا هنوز در تلک گیر افتاده و حیثیت گروگان واقعی را دارد. به معنای دیگر، ما همه گروگان ها هستیم.

ساعت ۲ شب :

ما به قرار گاه اسگاپ رسیدیم. عونی تا هنوز توسط تلفن با بینین سیوان در حال صحبت است. آنان بلا انقطاع در تماس اند. آن ها به زبان ترکی صحبت می کنند. بینین از بازگشت ما می دانست. او اطلاع داشت که ما نجیب را با خود به قرار گاه اسگاپ آورده ایم. نجیب و جنرال توخی ابتداء به دفتر عونی و سپس به دفتر سیوان رفتند. بکس های شان دروسایط ماند. عونی بوتسالی بعد به من گفت که نجیب می خواست به خانم خود در دهلی تلفن کند تا برایش از فرار ناکام خود خبر بدهد. اما عونی پافشاری می کرد که او با یکی از دو جنرالی که تا هنوز به او وفادار مانده اند، تلفن کند. تا به رهایی سیوان که در طیاره محبوس مانده و خطر مرگ او را تهدید می کند، کمک نمایند.

ساعت دو و چهل و پنج شب :

بینین از میدان هوایی زنگ زد تا بگوید که طیاره هنوز در محاصره است و طیاره نمی تواند حرکت کند.

ساعت دو و پنجاه دقیقه شب:

بینین بار دیگر زنگ زد. سه جنرال با مرسدس بنز به میدان رسیده اند.

کردند. عونی به سوی ما آمد تا بگوید که چه واقع شده. در پوسته کسی که صاحب بلند ترین رتبه است، یک خرد ضابط است. او موافقه کرد که به ضابط خود تلفن کند که برای صحبت با بادیگارد نجیب به پوسته بیاید. قوت های دوستم از یک میدان را اشغال کرده اند. آنان به کسی اجازه عبور نمی دهند. در عین زمان بینین سیوان نمی تواند از طیاره خارج شود. او هدایت داد که طیاره ملل متحد قفل شود تا هیچ کسی نتواند داخل طیاره شده و یا از آن خارج شود. طیاره او توسط سربازان محاصره شده است. یک بریدمن پس از ده دقیقه به نزد ما آمد و یک مشاجر لفظی شدید در گرفت. گفت وگویی زیاد به گوش می رسید. هر کدام نام هر کسی را بر زبان می آورد. این یک مباحثه نیست؛ بلکه مبادله دشنام، تهدید و تحقیر است. ما نشسته و شاهد حال هستیم. بادی گارد نجیب با بریدمن مذکور نزد نجیب رفتند. طبق گفته عونی، نجیب بدین شرح به او گفت :

حرام زاده، ما را اجازه بده که برویم. همه چیز تنظیم شده.

نجیب صدای پر غرشی داشت. حتی از داخل موتر هم می دانست که حیاتش در معرض خطر قرار دارد. بعد از این همه سال ها در افغانستان و به دنبال آن، این همه مرگ و میر، اکنون ناگهان این احساس بروی مستولی می شود که اگر فرار کرده نتواند با چه سرنوشتی مواجه خواهد شد. اما بریدمن ادعا کرد که هیچ صلاحیتی ندارد تا برای نجیب اجازه دخول به میدان را بدهد. چرا که اگر این کار را بتواند، تمام گروپ ما در میدان کشته خواهند شد. زیرا قوای دوستم برای بیست و چهار ساعت کسی را خارج و یا داخل میدان نمی گذارند. در لحظه کنونی، از یک ها بالای هر کسی که به میدان نزدیک شوند، آتش می گشایند. بعد از چند دقیقه سروصدا، نجیب تصمیم خود را گرفت. او راه چاره و نفوذی نداشت و دوستان اندکی داشت. دیگر قدرتی نداشت که تخویف کند یا تهدید نماید و همچنان رشوه هم داده نمی توانست. او به عونی گفت که برگردد. او به این قناعت رسید که امشب نمی تواند به طیاره نزدیک شود. عونی به نجیب گفت که می خواهد به اقامت گاه خود برود؟ نجیب جواب داد:

نه! همین قوایی که مانع رفتن من به خارج شد، اگر به اقامت گاه بروم،

ساعت چهار صبح:

بینین به دایرکتر جنرال سفارت پاکستان تلفن کرد و خواهش کرد تا پلانی رابا رهبران مجاهدین در پشاور طرح نماید. براساس این پلان، درعوض عبور مصوون نجیب به هندوستان، یک شورای نظامی عاجل در کابل، اداره امور را بر عهده بگیرد. این شورا از سوی جنرال عظیمی رهبری خواهد شد. شورای بی طرف صلاحیت را از شورای نظامی تحویل خواهد گرفت. بینین می خواست تا یک انتقال صلح آمیز قدرت، همان طوری که در شمال کشور عملی شد، صورت گیرد. او اسامی کسانی را که عضویت شورای نظامی را باید داشته باشند به سکرتر جنرال مذکور قرائت کرد.

ساعت چهار و بیست صبح:

نظر شورای نظامی رد شد. بینین باردیگر با عظیمی صحبت کرد. اسامی فهرست عظیمی دیگر در دسترس نبود. یک تعداد آن ها تلاش داشتند تا معاملات خود را انجام دهند و یا این که فرار کنند.

ساعت چهار و سی دقیقه صبح:

شارژ دافیر هند آمد و اظهار داشت که او فکر می کند که می تواند به نجیب در سفارت هند در کابل پناهنده گی عطا کند. اما او باید از بینین سیوان یک درخواست رسمی به دست آورد و باید آن رابا دهلی جدید در میان بگذارد. عونی جلسه را ترک گفت تا طرح یک یادداشتی را به شارژ دافیر مذکور آماده کند.

ساعت پنج و پانزده صبح :

سفیر هند خبر بدی به ما آورد. دهلی جدید در صورت اعطای پناهنده گی به نجیب، از انتقام جویی احتمالی علیه هندو ها در کابل هراسان است. بنا بر این میل ندارد به نجیب پناهنده گی اعطا کند.

ساعت شش و پانزده صبح:

ما کاملاً سرحال هستیم. هیأتی از سفارت های هند، ترکیه، ایران، فرانسه، پاکستان، چین و ایتالیا آمده اند. بینین در اطاق دیگر مصروف است. آن ها از من می پرسند به چه منظوری دعوت شده اند؟ بینین رسید و هیأت را مخاطب قرار داد و گفت: قصد داشت با نجیب به هندوستان پرواز کند اما بعد از آن که طیاره ملل متحد به زمین نشست، محاصره شد. این چنین پذیرایی را انتظار نداشتیم.

غالباً به درخواست نجیب، او جنرال عظیمی و جنرال دلاور¹ را شناخت. آن ها با شبه نظامیان گفت و گو دارند. جنرال ها می دانند که راه نجات شان با ملل متحد است. آنان بینین زنده رامی خواهند. نجیب همچنان با غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی به طور فشرده صحبت کرد و از او جویای توضیحات شد. او گفت چند لحظه بعد تلفن می کند ولی نکرد. روز بعد شایع شد که خودکشی کرده.

ساعت سه شب :

بینین و آن ، بینین سیوان ، آندره گلیمور (سکرتر خاص بینین سیوان) اجازه بیرون شدن از طیاره را دریافت کردند. آنان بلافاصله به قرارگاه اسکاپ خواهند آمد. در حال حاضر طیاره ملل متحد که در میدان نشست، در محاصره سربازان ازبک است.

ساعت سه و پانزده شب:

پیلوت ملل متحد از طریق تلفن موبایل اطلاع داد که اجازه پرواز برایش داده شد. برایش گفتم همین که به هوا بلند شود، به ما اطلاع بدهد. (ما اطمینان داشتیم که ممکن نیست نجیب امشب با این طیاره پرواز کند) ظرف چند دقیقه با موفقیت پرواز کرد. ما با بکس های خود در قرارگاه باقی ماندیم.

ساعت سه و بیست شب:

بینین و جنرال عظیمی از میدان هوایی رسیدند. عونی قبلاً با سفارت هندوستان در مورد پذیرفتن پناهنده گی سیاسی نجیب الله در تماس شده بود. ما تخمین می کردیم که دو ساعت دیگر به روشنی روز که کارگران محلی به قرارگاه می رسند، باقی مانده. تا آن زمان تمام شهر وهمه جهان آگاه می شوند که چه اتفاق افتاده است.

1. جنرال آصف دلاور، از جمله افسران رده اول ارتش افغانستان در سال های شصت بود. جنرال دلاور، در جنگ سنگین با گروه های مجاهدین که در سال ۱۳۶۸ به هدف اشغال جلال آباد آغاز شده بود، کارایی و استعداد درخشانی از خود ظاهر ساخت و از سوی ببرک کارمل لقب "دلاور" را نصیب شد. وی در امر سرنگونی رژیم دکتر نجیب به نفع احمد شاه مسعود، نقش مؤثر داشت. جنرال دلاور در سال های مقاومت برضد طالبان در کنار مسعود باقی ماند و تشکیلات یک ارتش آموزش دیده وجدید را به وجود آورد. وی اکنون در خارج از کشور به سر می برد.

صلح عملی شده نمی تواند.

لایق : بلی قدرت دوگانه ایجاد می شود. ضرورت انتقال قدرت نظامی هم احساس می شود. اداره ملکی به تنهایی کافی نیست. در صورتی که آرزومند قدرت نظامی باشید، ما می توانیم شورای قوماندان ها را به وجود آوریم.

سیوان : بلی این هم ممکن است.

لایق : ما فهرست را آماده می سازیم.

سیوان : اما هنوز سوال نجیب الله مطرح است. طوری که شما می دانید، او مانع بزرگ در مذاکرات صلح بود. مدت طولانی تلاش کردیم که بر این مانع غلبه کنیم. البته انجام این کار آسان نبود. اما سرانجام در ۱۸ مارچ نجیب الله را قانع کردیم که با نشر بیانیه یی، آماده گی خود برای برکناری و عدم اشتراک در شورای بی طرف یا حکومت انتقالی را اعلام نماید. با آن که برکناری نجیب الله خواست کلیه گروه ها بود، ازین هم آگاهی داشتیم که در صورت استعفای نجیب خلاء قدرت به وجود می آید. موجودیت نجیب الله در کابل برای پروسه صلح مفید نیست. پس ایجاب می کند که او به صورت فوری از کشور خارج شود. اگر هر اتفاقی برایش بیفتد، برای افغانستان تأثیر بدی خواهد داشت. باید برای او عبور مصوون از کشور ضمانت شود تا پروسه صلح به پیروزی برسد.

لایق : شما که می خواستید شب گذشته او را از کشور خارج کنید، تأسف آور بود. به خصوص که نجیب توانست پای ملل متحد را به میان بکشد. عملی را که نجیب انجام داد تا مانند یک دزد، کشور را در نیمه شب ترک گوید، تأسف آور است. زیرا او نه با حزب ونه هم با دولت مشورت کرده بود. او باید دو باره به اقامت گاه خود منتقل شود. ما تا زمانی که درباره رفتن او تصمیم اتخاذ می کنیم، صحت و مصوونیت او را ضمانت می کنیم.

سیوان : شما ملل متحد را در یک موضع دشوار قرار می دهید. نجیب الله از دفتر ملل متحد تقاضای پناهنده گی کرده است. اگر ما او را نپذیریم، این موضوع در امر پیشرفت صلح، نا مطلوب خواهد بود. اگر این مشکل به زودی حل نشود، راه حلی برای مشکلات بزرگ تر وجود نخواهد داشت. شما خود باید تصمیم بگیرید که کدام یک برای شما مهم تر است؛ ممانعت از خروج نجیب الله یا همکاری با روند صلح ؟ این مربوط به شماست.

در میدان طیاره هیچ فردی انگلیسی نمی دانست و ترجمانی هم وجود نداشت. من با مجموع همراهانم به اسارت واقعی درآمدیم. سرانجام جنرال عظیمی پیدا شد و به من حالی کرد در صورتی که در کابل باقی بمانم، به طیاره ملل متحد اجازه پرواز داده می شود. اواز مصوونیت عمهء پرواز نگرانی داشت و اظهار داشت که قادر نگریدید که امشب نجیب را خارج کند. سربازان دوستم به کمک جنرال عظیمی موافقه کردند که طیاره ملل متحد دو باره به پاکستان برگردد.

ساعت شش و چهل و پنج صبح:

پاکستان موافقه کرد تا به نجیب در سفارت پاکستان پناهنده گی بدهد. ما یک واسطهء زهری را آماده ساختیم تا نجیب و همراهانش را از قرار گاه اسگاپ انتقال دهد. ما امیدوار بودیم قبل از آن که شهروندان کابل از خواب برخیزند، این انتقال در ظرف چند دقیقه صورت گیرد...¹

آقای فلیپ کاروین سپس از مذاکره با سلیمان لایق در قرار گاه حزب وطن سخن می گوید.

فلیپ کاروین می نویسد که : ساعت ۱۳:۳۰ بعد از ظهر شانزده اپریل، بینین ومن، برای مذاکره با کمیتهء اجراییه حزب وطن به قرار گاه آن حزب رفتیم...

طرف مذاکرهء ما سلیمان لایق است. (رئیس جلسهء هیأت اجراییه حزب وطن)

لایق : شما در گذشته از ما درخواست کردید تا قدرت را از طریق ملل متحد به یک ادارهء انتقالی بسپاریم. ما موافقت کردیم. ما پلان ملل متحد را پذیرفتیم. ملل متحد می تواند آزادانه شورای بی طرف را ایجاد کند. تعداد اعضای شورا مهم نیست. شورا تا زمان تشکیل حکومت مؤقت وظیفه اجرا خواهد کرد.

سیوان: من به شما گفتم تا ادارهء ملکی به نفع این شورا منحل نشود، پلان

1. سلسلهء طبیعی یادداشت ها ناگهان قطع می شود. پرسش درشت در ذهن خواننده این

است:

- بعد چی شد؟ آیا نجیب و همراهانش به سوی سفارت پاکستان روانه شدند یا انکشاف دیگری مانع این کار شد؟ آیا نجیب پیشنهاد پناهنده گی از سوی حکومت پاکستان را پذیرفته بود؟

سیوان : تا زمانی که این مسأله حل نشده ، من نمی توانم کابل را ترک کنم. شما اگر برای نجیب اجازه خروج ندهید، در واقع دشمنی برضد او را تشویق می کنید.

درین لحظه بینین، استعفای نجیب الله را به کمیته اجرائیه ارائه کرد و با صدای بلند به خوانش گرفته شد.

لایق : ما این نامه را به رسمیت نمی شناسیم. نمی توانیم آن را از طریق رادیوی دولتی انتشار دهیم.

سیوان : اما رسانه های بین المللی کاپی آن را در اختیار دارند... آن ها به نشرنامه اقدام خواهند کرد.

لایق : مردم کابل خاموش اند. اعلام این خبر آن ها را نگران نخواهد کرد؟ درحال حاضر شما می توانید درکابل احساس آرامش کنید... امنیت دراطراف شهر نیز خوب است...

ازین اسناد برمی آید که درکمیته مرکزی حزب وطن، حتی نزدیک ترین افراد دکتر نجیب (جزشایعه یی که از چند روز پیش دهن به دهن می گشت) از برنامه فرار ناگهانی وی آگاهی نداشتند. اما شایعه فرار دکتر قبلا از سوی شبکه های اطلاعاتی خارجی مقیم کابل جدی تلقی شده بود. پرسش این جاست که آیا برهم زدن برنامه فرار نجیب تنها به دستور شخصی جنرال دوستم صادر شده بود؟ پس سلیمان لایق، متحد اصلی دکترنجیب چرا از فرار دکتر عصبانی بود؟ سترجنرال نبی عظیمی که در آن شب ها و روز ها ابتکار اصلی دفاع از کابل و کمک با مأموران سازمان ملل متحد در امر اجرای برنامه انتقال مسالمت آمیز قدرت را برعهده داشت، می گوید که وی تا آخرین لحظه باور نداشت که شایعه فرار رئیس جمهور به واقعیت بدل شود. او به نقل از دکتر نجیب می نویسد:¹

"موجودیت من در پست ریاست جمهوری، دیگر ضرور نیست. اپوزیسیون مرا مانع صلح می دانند و بناء به طرح ملل متحد تا زمانی که من در قدرت هستم، اعتماد نمی کند. اکنون چه از شمال و چه از جنوب، دشمن به دروازه

1. جنرال نبی عظیمی در صفحه ۵۵۰ کتاب معروف خود " اردو و سیاست " از دیدار خود با دکتر نجیب (چند روز قبل از فرارنا کام او) سخن رانده است.

لایق : لازم بود که قبل از انکشاف وضع، با نجیب الله صحبت می کردیم. سیوان : ما با هم موافقت کرده بودیم. خروج مصوون او به ما وعده داده شده بود. چرا اجازه ندادید کاروان ما از پوستهء امنیتی عبور کند؟

لایق : سلسله مراتب معینی وجود دارند که در هر حالت باید مراعات شوند... نه تنها در مورد شما.

سیوان : اما ما با هم به توافق رسیده بودیم!

لایق : درین موضوع غلط فهمی صورت گرفته... طوری که گفتم، طرز العمل های معینی وجود دارند که در هر حالت قابل رعایت اند.

با آن که بینین وانمود می کرد تا بفهمد که این سلیمان لایق بوده که امر توقف کاروان را قبل از رسیدن به میدان هوایی صادر کرده، معلوم نبود که چه کسی ما را شب گذشته متوقف کرده بود. شاید سربازان دوستم چنین کاری کردند اما سیوان مطمئن نبود. این حزب وطن بود که با بینین موافقت کرده بود نه دوستم . من مشاهدات دان کیورکی را به خاطر می آورم که گفت، یونیفورم پوستهء اخیر، از یونیفورم پوسته های قبلی تفاوت داشت....

سیوان: خوب ، در مورد نجیب چه خواهیم کرد؟

لایق : نجیب الله می تواند نزد شما باشد اما اجازه نخواهد داشت که از حریم سازمان ملل متحد پا به خارج بگذارد... تا این که در باره اش تصمیم گرفته شود که کجا برود...

سیوان : اکنون مسأله عمده ، پیاده کردن صلح درین کشور است. شما با نگهداشتن نجیب الله درکابل، هیچ چیزی به دست نمی آورید. حضور او درین جا ، پروسه صلح را برهم می زند. چون شما مسؤول امنیت هستید، می توانید به من اطمینان بدهید که در برابر قرارگاه اسگاپ هیچ تظاهرات دسته جمعی برگزار نخواهد شد. از آن جایی که رئیس جمهور نجیب الله از مقام خود استعفا داده و تقاضا کرده تا کشور را ترک گوید، مسلم می دانم که با شما مشورت کرده است.

لایق : مطمئن باشید که در برابر دفتر اسگاپ تظاهراتی بر پا نمی شود اما خواهشمندم تا زمانی که ما چیزی برای شما نگفته ایم، او را از اسگاپ دور نسازید....

معاون صاحب! درحاصله چهارراهی میدان هوایی خواجه رواش و قرارگاه هوایی و مدافعه هوایی، سه عراده موترهای فولکس واگن بس که دارای نمبر پلیت ملل متحد هستند، توسط سربازان ما دریش (توقف) داده شده اند. در یکی از موترها داکتر صاحب نجیب، جنرال احمدزی، اسحاق توخی و جفسر همراه با دو سه نفر از کارمندان ملل متحد نشسته اند. داکتر صاحب امر می کند که به آنان اجازه بدهیم که به ترمینال بروند. درمقابل ترمینال چند دقیقه قبل یک طیاره کوچک ملل متحد نشست نموده است، شما چه امر می کنید؟

به وهاب که کمی گوش هایش سنگین بود، گفت:
وقتی که داکتر صاحب را شناختید چرا توقف دادید؟
او گفت:

قوماندان لوای ما تورن جنرال عبدالرزاق قبلا این جا آمده بود و به سربازان شخصاً هدایت داده که هیچ کس را نگذارند که از کابل به طرف میدان هوایی برود، حتی اگر رئیس جمهور هم باشد و دیگر این که اگر من برای داکتر صاحب اجازه بدهم، پرسونل جنرال دوستم که چند متر آن طرف تر با راکت ها و ماشیندارها موضع گرفته اند، بالایش فیر کرده او را یا اسیر می کنند یا از بین می برند. من گفتم صبر کن برایت هدایت می دهم. جریان را برای جنرال اصف دلاور، فاتح قوماندان هوایی، سیداعظم سعید، نمی دانم که دیگر کدام کسی در اتاق نشسته بود، شرح دادم و طالب مشوره شدم. تلفن قطع شده بود. فیصله نمودیم که همه ما به میدان هوایی برویم و قضیه را از نزدیک بررسی کرده، تصمیم اتخاذ کنیم. بار دیگر تلفن زنگ زد وهاب گفت: قوماندان صاحب، داکتر صاحب خودش راه را تغییر داده و به سرعت طرف شهر حرکت کرد.

عظیمی ادامه می دهد:

پنج دقیقه بعد دکتر نجیب تلفن کرد و با عصبانیت خاصی گفت:

" برای تو گفته بودم که افراد دوستم را از میدان هوایی خارج کن. چرا امر مرا اجرا نکردی؟

جواب دادم که آن ها ناوقت شب رسیدند و فردا صبح میدان را ترک می گویند. او گفت: من به میدان هوایی جهت پذیرایی و ملاقات با بینین سیوان

های کابل رسیده است.

درپس این سخنان دکتر نجیب، عزم جزم برای فرار و خالی کردن صحنه برای بازیگران دیگر، به طور واضح احساس می شود. دکتر درهمن دیدار به جنرال عظیمی گفت که به محمود بریالی (برادر ببرک کارمل و رقیب فعال نجیب) اجازه داده است که به خاطر تقویه قوت های شهر کابل و مصوونیت رفقا صد ها تن از نفرات نظامی جنرال دوستم به کابل دیسانت شوند. هرچند این اقدام پرسش برانگیز ظاهراً درناکامی برنامه فرار دکتر نجیب به هندوستان تأثیر تعیین کننده داشت، اما جنگ بر سر کنترل کابل میان نیروهای احمد شاه مسعود و نیروهای حزب اسلامی حکمتیار و جنگ های آینده نشان داد که مشارکت و یا حضور قوت های دوستم درکنار نیروهای جمعیت اسلامی سبب شد تا زنده گی ده ها هزار تن از اعضای حزب دموکراتیک خلق، به شمول هزاران نظامی و کادرهای غیرنظامی حفظ شود و همچنان برای بسیاری از آنان زمینه خروج از کابل و افغانستان فراهم گردد. اما نیروهای مسعود که به همکاری جنرالان قدرتمند "دشمن"، محورهای اصلی نظام حکومتی را در کنترل خود درآورده بودند، تلاش کردند تا به تفاهم قبلی شان با بخشی از جناح دولت نجیب که آن ها را علیه پیشروی های حزب اسلامی یاری رسانیده بودند، پای بند بمانند.¹

جنرال عظیمی جریان فرار ناکام نجیب را این گونه شرح می دهد:

" دگروال وهاب نورستانی قوماندان کندک لوای سوم گارد ملی برایم گزارش ذیل را داد:

1. (هرچند به اثر فشار حزب اسلامی و برخی رهبران جهادی)، این پای بندی دربخش های نظامی واداری، آن طوری که جناح بازمانده ازبندنه حکومت نجیب انتظار داشتند، به شکل اولیه آن چندان دیری نیاید، اما اصل متار که هدف از آن، جلوگیری از کشتار وادیت هواداران حزب دموکراتیک خلق و ووقوع رویداد های خشونت بار بر ضد شهروندان پایتخت بود، عملاً رعایت شد و این همان برگ برنده بی بود که احمد شاه مسعود در دست داشت و حکمتیار رقیب آشتی ناپذیر و شتاب زده وی که با شعار های تهدید کننده و شدت عمل دربرابر "دشمنان" بر سرزبان ها افتاده بود، از آن بی بهره ماند.

در شکم دشمن

نجیب در پناهگاه کوچک سازمان ملل در کابل، عملاً در شکم نیروهای قرار گرفته بود که سال ها با آنان جنگیده بود. حاکمیت این دشمنان با آن که به نام "دولت اسلامی" در تاریخ سیاسی افغانستان ثبت شد، اما از لحاظ ترکیب و آرایش عناصر سیاسی و نظامی خود، به هیچ وجه متجانس نبود و نقش یک "دولت اسلامی" مطابق دلخواه مدیران آن را نیز به انجام نرسانید.

دکتر نجیب با برادرش شاپور احمد زی (سابق رئیس اداره دهم امنیت)، جنرال حیات جفسر پاسبان مخصوص و اسحق توخی دستیار خود، در حویلی کرایه شده از سوی سازمان ملل متحد زنده گی می کرد. در جمع این پناهنده گان، همسر توخی همراه با سه فرزند شان (خالد، ولید، زلا)¹ نیز حضور داشتند. خوراک، پوشاک و سایر نیاز های زنده گی برای این پناه گزینان به طور کامل فراهم می شد. حتی قوطی های کنسرو ماهی از اسلام آباد پاکستان برای شان می رسید. دکتر و همراهان، از لوازم و موبیل و فرنیچر دفتر سابق ملل متحد برای خود میز کار و قفسه های کتاب درست کرده بودند. آنان در همان ساختمانی اقامت داشتند که زمانی ببرک کارمل و صالح محمد زیری پس از برکناری کارمل از مسند منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق در آن جا به سر می بردند.

احمد شاه مسعود فرمانده مرکزی دولت تحت رهبری پروفسور ربانی که کنترل بخش های اساسی و اداری شهر را در دست داشت، اجازه داد که مادر، خواهران و سایر اقارب دکتر نجیب از وی دیدن کنند. شفیقه سراج مشهور به بی بی جان خواهر امان الله خان که گویا کم و بیش با خانم فنانه نجیب (همسر نجیب) قرابت خانواده گی داشت، هر زمان می توانست با وی ملاقات

رفته بودم، در چهارراهی، بنا به دستور رزاق جنرال مرا متوقف ساختند و اجازه ندادند که به نزدیک طیاره بروم. سیوان در طیاره است، او باید به شهر بیاید. برایت امر می کنم تا غند ۷۱۷ را گرفته، افراد دوستم را از میدان هوایی بیرون کنی و در صورتی که مقاومت نمایند همه آنان را از بین ببری، فهمیدی؟ جواب دادم اگر حرف بالای سیوان است، این کار را می توان بدون استعمال قوت و زور انجام داد و اگر حرف دیگریست لطفا اعتماد کنی تا من هم بدانم و چاره جویی کنم. او حرف دیگری نگفت و با سروصدایی زیاد، گوشی را گذاشت.

تا کنون روشن نشده است که مسأله جلوگیری از فرار دکتر نجیب دقیقاً از سوی چه کسانی و در کجا مطرح شده بود؟ اما از جریان مذاکرات سلیمان لایق با بینین سیوان این نکته مشخص شده است که رهبران ارشد حزب و دولت، هرگز از فرار رئیس جمهور راضی نبودند و در مورد جلوگیری از فرار وی به طور جمعی تصمیم گرفته بودند.

جنرال دوستم در صحبت اختصاصی با من درین باره گفت:

من در اصل می خواستم دکتر نجیب را به طور مصوون به مزارشریف انتقال دهم و سپس به ملل متحد تحویل بدهم. افراد من در میدان هوایی برای اجرای همین امر مؤظف شده بودند و طیاره را تحت محاصره قرار داده بودند؛ اما دکتر نجیب خودش وارخطا شد و ترسید که شاید ما او را بازداشت کنیم. جنرال دوستم افزود: ازین که در مسیر ورود دکتر نجیب به میدان هوایی مانعی ایجاد شده بود، من واقعا اطلاع نداشتم ... این بندش راه فقط یک تصادف بود.

ولی جنرال عظیمی شرح دیگری به دست می دهد:

جنرال مجید روزی از فرماندهان دوستم، که عصبانیت از چهره اش می بارید، نقشه فرار دکتر نجیب را ختی کرده و حتی می خواست او را بازداشت کند. "عصبانیت" جنرال مجید روزی چه پیامی را می توانست داشته باشد؟ آیا این حرکت، با آنچه جنرال دوستم می گوید، در تناقض نیست؟

1. فرزند سومی جنرال توخی در زمان اقامت آنان در اقامت گاه ملل متحد به دنیا آمد.

جان خود را از دست داد. به همین مناسبت اجازه داده شد تا در مقر بودوباش دکتر در دفتر ملل متحد مراسم فاتحه و ختم قرآن شریف برگزار شود. درین مراسم شماری زیادی از هواداران دکتر، حتی به شمول برخی افراد مجاهدین، اقارب و رفقای حزبی دکتر شرکت کردند. خانوادهء توحی هم از پاکستان به کابل آمدند.¹ خانم جنرال احمدزی برای دیدن همسرش از هند به کابل می آمد. چندی بعد که او آبستن بود، به اثر کوشش مارشال فهیم، شرایطی فراهم شد که خانم اسحق توحی همراه با سه فرزندش، همسر احمدزی را در سفر به هندوستان همراهی کنند. این اقدام برای توحی آرامش نسبی را به وجود آورد. وی یک محافظه کار تمام عیار بود. پیش از آن نشانه هایی وجود داشت که کم سلامت روانی خود را از دست می داد. توحی که در آن مکان کوچک بار خانواده را نیز بردوش می کشید، در موارد بی اهمیت احساساتی می شد و عمدتاً با احمدزی به مشاجره لفظی می پرداخت. او در وضعی قرار داشت که قبل از هر چیز دیگر، به بقای خودش فکرمی کرد. شاهدان و محافظان دفتر ملل متحد می گویند که دیدگاه ها و فشار های همسر توحی بر شخصیت وی عمیقاً تأثیر می گذاشت.

مارشال فهیم سابق وزیر امنیت در دولت مجاهدین می گوید که دکتر نجیب دارای تجربه، تخصص اوپراتیفی و قدرت پیش بینی نیرومندی بود. او به هیچ کس اعتماد نداشت. خصوصاً بالای حاکمیت ما که همیشه سعی می کردیم امنیت کامل او را تامین کنیم. وی در پایان هر روز، تا نیمه شب به ورزش می پرداخت و پس از آن شب زنده داری می کرد و تا حوالی ساعت هشت بامداد، خودش را به تلاوت قرآن، ادای نماز و یا تماشای فیلم ها سرگرم نگاه میداشت. به گفته مارشال فهیم، نجیب به علت هراس از یک سوء قصد یا پیشگیری از یک حادثه احتمالی علیه جاننش در طول شب ها، این برنامه ماهرانه را تنظیم کرده بود. تازمان حضور کارمندان خدماتی و ماموران ملل متحد در طول روز، وی

1. اعضای خانواده توحی با استفاده از فرصت، همراه با دکتر نجیب در صحن اقامت گاهش به طور دسته جمعی عکس گرفتند و چندی بعد با طرح درخواست پناهنده گی و ارایه همان عکس ها به دفتر سازمان ملل در امور پناهنده گان در پاکستان موفق شدند حق پناهنده گی در کشور آلمان را حاصل کنند.

کند. علاوه بر آن، پسر عمه دکتر نجیب، هاشم پکتیانی به طور منظم با وی دیدار می کرد.

برخی مقامات نظامی حکومتی به ویژه مارشال فهیم وزیر امنیت با وی ملاقات می کردند. وسایل ماهواره، کتاب، رادیو و تلویزیون در هر اتاق گذاشته شده بود. اما خدمات تلفن دائمی وجود نداشت. هرگاه لازم می شد پس از دریافت مجوز از سوی احمدشاه مسعود، تلفن ستالیت در اختیار دکتر قرار می گرفت تا با خانواده اش تماس بگیرد. تلفن از سوی دفتر ملل متحد فراهم می شد.

زنده گی روزمره

دکتر و همراهانش تا نیمه های شب از طریق دستگاه ماهواره، تلویزیون تماشا می کردند. حداقل در سه اتاق اقامت گاه، تلویزیون و دستگاه های ویدیو موجود بود. دکتر به تماشای فیلم های قدیمی هندی علاقه ویژه یی داشت و کارمندان حفاظتی همه روزه فرمایش های او را از بازار برآورده می کردند. درین سال ها دکتر نجیب به تماشای فیلم های هندی "برسات"، "مغل اعظم"، "پاکیزه" و فیلم های دلپ کمار و راجش کهنه خودش را مشغول نگاه میداشت. اما شاپور احمدزی عمدتاً به تماشای فیلم های جدید علاقه نشان می داد.

مأموران سازمان ملل متحد حتی به نیاز های تفننی آنان توجه می کردند. چمبر های ابرکوت و کفش های بلند کوماندویی را از خارج کشور برای شان فراهم می کردند. دکتر گاهی چین می پوشید و در صف نخست جماعت نماز گزاران ایستاده می شد.

دکتر نجیب و شاپور احمد زی تقریباً همیشه پنج وقت نماز را در جماعت ادا می کردند که با حضور کارمندان خدماتی و حفاظتی دفتر ملل متحد برگزار می شد. خصوصاً شخص دکتر و برادرش در ماه مبارک رمضان به طور منظم در نماز تراویح و ختم قرآن مجید اشتراک می کردند.

سال ۱۳۷۲ خورشیدی مادر دکتر در پشاور به اثر حادثهء مرموز ترافیکی

نجیب بالحنی تعجب انگیز و اعتراض آمیز به من گفت:

- شورای جهادی جلال آباد! یعنی چی؟ یعنی چی؟ شورای جلال آباد یعنی شورای آی، اس، آی... در موجودیت یک دولت مرکزی، شورای جلال آباد به چه معناست؟ به معنای آن است که شما در شرق از داشتن استحقاقات قوی محروم هستید و روزی از همین ناحیه درهم خواهید شکست.

دکتر نجیب در ادامه سخنانش گفت:

- حضور حکمتیار در استقامت سروبی جزو پروژه خارجی است. هرگاه صاحبان پروژه تصمیم بگیرند، شما را درین مسیر از میان برمی دارند، آیا حاجی قدیر برای بقای شما وارد عمل می شود؟ اشتباه می کنید، قدیر از شما نیست. او وقتی تحت فشار قرار بگیرد، میدان را رها می کند. بعد از آن طالبان به سوی سروبی می چرخند؛ حکمتیار از مقاومت کنار می رود و آنگاه به شدت دست پاچه خواهید شد!¹

آقای فهیم می افزاید: روز خروج از کابل، همزمان با پیشروی جنگجویان طالبان به داخل شهر، برای دکتر نجیب پیام دادم که حرف های تو جامه عمل پوشید! اما وی ظاهراً با خروج اضطراری ما از کابل موافقت نداشت و تاکید کرد که شناخت شما از کوچه کوچه کابل عمیق است و می توانید نفرات طالبان را در هر کوچه غافلگیر کنید. اما ما اراده نداشتیم که در کوچه کوچه کابل، جنگ را ادامه بدهیم زیرا دستور نهایی خروج قوت ها از کابل یک هفته پیش صادر شده بود.

با این اوصاف، نظر رئیس دولت اسلامی مجاهدین درباره گروه طالبان چه بود؟ استاد ربانی پس از سرزیر شدن دسته های طالبان از اسپین بولدک به سوی قندهار، در واکنش به ظهور آنان گفته بود که این یک جنبش خود جوش است. اما دکتر نجیب گفت که این حرکت خود جوش نیست. آی، اس، آی، گروه تازه دم وجدیدی را آفریده است که قبل از همه برای نابودی تمامی گروه

1. مارشال فهیم می گوید وقتی موضوع سخنان دکتر نجیب را با احمدشاه مسعود در میان گذاشتم، وی خندید و گفت:

- نظریه های رفیق درست اند!

با خیال راحت به خواب می رفت، اما حوالی عصر، وقتی کارمندان ملل متحد به خانه های شان می رفتند، شب زنده داری دکتر نجیب نیز شروع می شد.

آقای فهیم می گوید: در آن سال هایی که جنگ چندین جانبه از سوی جنوب، غرب و گاهی شرق کابل به هدف سرنگونی حکومت آقای ربانی جریان داشت، در پاسخ به پیشنهاد های دکتر نجیب، به داخل پناه گاه ملل متحد می رفتم و در باره مسایل مهم سیاسی و نظامی، به نظریه ها و مشوره های وی گوش می دادم.

یک روز از خط اول جنگ در جنوب کابل (که گروه طالبان علیه دولت می جنگید) برگشته بودم که دکتر نجیب پیام داد که به دیدارش بروم. دکتر پس از تعارف معمول خطاب به من گفت:

- تو درین جنگ ها از روی جوانی و مستی عمل می کنی. باید متوجه باشی که شکست از عقب و یا از داخل به سوی شما خواهد آمد نه از خارج جبهه. یادتان باشد که جبهه شما از محور سروبی¹. خواهد شکست. شما خط جنگ در میدان شهر، ریشخور، و غرب کابل را مستحکم کرده اید. جایی که خط بیافتد، شکست به آسانی نخواهد آمد؛ اما شما از ناحیه شرق کاملاً بی دفاع هستید! از تورخم¹ تا کابل راه تعرض به سوی شما باز است! عقب شما از کابل تا مرز پاکستان کاملاً باز است. شما به این مسأله فکر کرده اید؟

مارشال فهیم می گوید که من در جریان صحبت متوجه شدم که دکتر نجیب، مخالف حضور "شورای جلال آباد" است که در آن زمان در شرق کشور به عنوان یک نیروی تقریباً خارج از دایره کنترل دولت عمل می کرد. دکتر

1. شهرک سروبی در پنجاه کیلومتری شرق کابل در مسیر جاده کابل - جلال آباد موقعیت دارد و در زمان جنگ مسعود بر ضد حکمتیار و طالبان در کابل، یکی از پایگاه های حزب اسلامی به حساب می آمد. چنان گروه طالبان در سال ۱۳۷۵ از شهرک سروبی به سوی کابل حمله کردند و نیروهای مسعود را از کابل بیرون راندند. شهرک سروبی همان جایی است که چند روز بعد از سرنگونی طالبان، سه تن از خبرنگاران خارجی که از پشاور به سوی کابل می رفتند، از سوی مردان مسلح کشته شدند. در سال ۱۳۸۷ در جنگی که بین نفرات طالبان و نیروهای فرانسه ای عضو ناتو در همین منطقه در گرفت، ده سرباز فرانسه جان های شان را از دست دادند

¹. گذرگاه مرزی میان افغانستان و پاکستان در شرق

آماده بودیم.

در همین روزها اسدالله مشکوری سرگروه محافظان دکتر نجیب نزد آمد و از سوی دکتر نجیب پیام داد که باید به دیدارش بروم. من نرفتم. نجیب با اصرار تمام دو باره از من خواست به دیدارش بروم. نجیب گفت اگر در لحظه های مرگ هم قرار داشته باشی، یک بار بیا که صحبت کنیم.

وقتی به اقامت گاه نجیب پا نهادم، او با حرارت خاصی به سخن درآمد:

- به احمد شاه مسعود بگو که در وضعیت خطرناکی قرار داری... نشود که تحت تأثیر جو مصنوعی از سوی رهبران تحریک شوی و باردیگر در جنگ بپهوده و خطرناک با روس ها درگیر شوی. رگ اخوانی گری ات تکان نخورد که دسیسه کلانی برای تان درست کرده اند. جنگ از چند جناح به هدف درهم کوبیدن شما آغاز می شود و شما در دفاع از کابل تنها می مانید. پس از درگیری شما در شمال با روس ها، تعرض گسترده از سوی جنوب و شرق آغاز می شود. در جنگ با شمال هیچ کسی از شما حمایت نخواهد کرد. وعده های پرحرارتی که برای شما از سوی رهبران داده شده اند، همه اش باد هواست.

فهمیم خان می گوید: من پیام نجیب را به احمد شاه مسعود انتقال دادم. وی که یک دست خود را روی پیشانی گرفته و به حرف های من گوش می داد سرانجام گفت:

دکتر، موضوع عجیبی را متوجه شده است!

سپس احمد شاه مسعود در نشست رهبران که برای بحث در مورد آغاز حملات جویایی بر ضد نیروهای روسی در مرز تاجکستان برگزار شده بود، خطاب به رهبران گفت:

- آغاز جنگ و تهاجم جدید علیه نیروهای روسی در شمال به مطالعه و بررسی بیشتری نیاز دارد و شما برای من وقت بدهید که درین باره حرف آخر را بزنیم!

بدین ترتیب، جنگ افزار های سنگین و انتقال نیروها به سوی شمال متوقف گشت و این مقارن روزهایی بود که "شورای هم آهنگی" به اشتراک حزب اسلامی، جنبش ملی اسلامی، حزب وحدت اسلامی به همکاری و فشار پاکستان، ایران و ازبکستان به هدف سرنگونی حاکمیت تحت رهبری استاد

های جهادی و رهبران شان کمر بسته اند. در حالی که موج طالبانیزم قدم به قدم به سوی مرکز تقرب می کرد، هواپیما های دولت در حمایت از طالبان، به خیال این که این نیروی جدید، حزب اسلامی رقیب آشتی ناپذیر دولت را هدف گرفته است، مواضع نظامی حزب اسلامی در قندهار، غزنی و میدان وردک را بمباران می کردند. حتی به دستور استاد ربانی، بسته های بزرگ پول از طریق مولوی سخی داد فایز، قاضی زاده و مولوی جلیل الله مولوی زاده (که بعداً به طالبان پیوست) به مقامات طالبان ارسال می شد. بر بنیاد گزارش ها، صدیق چکری نیز در کار پول رسانی به طالبان نقش داشت. گفته می شود که مبلغ شش میلیارد افغانی از مبالغ سنگین پول که باید به مقامات طالبان تحویل داده می شد، از سوی انتقال دهنده گان حیف و میل شده بود. افراد ردهء میانی طالبان پس از تسلط بر کابل، حین بررسی اسناد به جا مانده از دوره استاد ربانی، با شگفت زده گی به اسنادی دست یافتند که نشان دهندهء کمک بزرگ مالی دولت ربانی به فرماندهان طالبان بود!

مارشال فهمیم می گوید که نجیب برای من گفت:

من در پردهء تلویزیون دیدم که آمرصاحب حین پذیرایی از جلال الدین حقانی دست به سینه ایستاده بود. مسعود چه نیازی دارد که در برابر یک نوکر آی، اس، آی این گونه بیایستد؟ به مسعود از جانب من بگوئید که حقانی چه کسی است که تا این حد او را جدی گرفته اید؟

آقای فهمیم می گوید که در سال اول حکومت مجاهدین که ما برای دفاع از کابل در سه جناح می جنگیدیم، همزمان با تشدید جنگ داخلی میان جناح های مختلف در تاجکستان، برخی مشکلات در نواحی مرزی افغانستان و تاجکستان نیز بروز کرد که قریب بود با سربازان روسی مستقر در مرز تاجکستان درگیر شویم. آتشباری سنگین نیروهای روسی به داخل خاک افغانستان در تخراباً برای جلوگیری از ورود تندوران تاجک و رخنهء قاچاقچیان مواد مخدر به آن سوی مرز آغاز شده بود. احمدشاه مسعود بنا به مشورهء رهبران جهادی، تصمیم گرفت تا بخشی از جنگ افزار های سنگین را به هدف مقابله حملات روس ها در ناحیهء استراتژییک آی خانم جا به جا کند. این کار ظرف چند روز انجام گرفت. ما برای آغاز یک جنگ جدید با نیروهای مرزبانی روسی

و مهم را با مقامات امریکایی آغاز می کردم.

دکتر بدین نظر بود که مسعود درچنین حالتی، به "انتخاب راه" نیاز دارد که در واقع پیش زمینه خروج از بحران کنونی است. اومی گفت که امریکا بالای من اعتماد نکرد و حالا که نوبت شما رسیده است، سعی کنید فرصت های مساعد برای مذاکرات جدی با امریکا را از دست ندهید. این "انتخاب راه" نقطه آغاز یک دوره جدید سیاسی خواهد بود.

در خصوص موضوع دوم مندرج درین یادداشت، دکتر نجیب عقیده داشت که مسعود در اوج بحران جنگ ها، هنوز هم در انظار غربی ها به عنوان یک نیروی قابل "محاسبه" و معتدل مطرح است. به باور دکتر، نیروهایی که برضد مسعود می جنگیدند، دارای ماهیت افراطی گری بودند و "خاصاً امروز" ممکن است در صورت ادامه تلاش های دیپلماتیک، نگاه کشورهای غربی به سوی واقعیت حضور احمد شاه مسعود جلب شود.

موضوع سوم، تأکیدی بود برحالت اجرایی این نکته نظرات که می توانست (از دیدگاه دکتر نجیب) برای مسعود، اعتبار ملی و بین المللی را به ارمغان بیاورد. اما به نظر می رسد که احمد شاه مسعود در موقعیت دشواری قرار داشت و حتی فکر می شد که در آن سال ها، فرصت های زیادی از دست رفته بود و کشورهای غربی و امریکا سرگرم طرح برنامه هایی بودند که هدف از آن، دور زدن مسعود و مراجعه به اهرم های دیگر بود که به حذف کامل مسعود منتهی می گشت.

چراغ سبز، تیغ پنهان

در سال ۱۳۷۴ که من (نویسنده کتاب) مسئولیت "هفته نامه کابل" را بر عهده داشتم، خبری را انتشار دادیم که دکتر نجیب را به شدت ناراحت ساخت. در خبر هفته نامه از قول مولوی جلال الدین حقانی فرمانده گروه طالبان در چهارآسیاب در بیست کیلومتری کابل گفته شده بود که طالبان درنخستین دقایق پس از تصرف احتمالی کابل، دکتر نجیب را به قتل می

ربانی در مراحل آخری خود رسیده بود. حوادث بعدی نشان داد که اگر نیروهای دولتی بخش اعظم امکانات خود را در جنگ برضد روس ها درشمال به کار می گرفتند، هرگز قادر نبودند که در برابر تهاجم گسترده نیروهای موسوم به "شورای هم آهنگی" از کابل دفاع کنند.

دکتر نجیب در آن سال ها، حوادث و روند جنگ ها را با دقت دنبال می کرد و درگرمگرم رویداد های دراماتیک آن زمان، سعی می کرد، حتی الامکان، نظریه های خود را برای حکومت مجاهدین به خصوص احمد شاه مسعود مطرح کند. علاوه بر آن که دیدار های مشورتی خود را با مارشال فهیم ادامه می داد، در برخی مواقع، خود به تهیه یادداشت های کوتاه اقدام می کرد و از طریق سیداسدالله مشکوری (افسرویه وابسته به مسعود) برای آقای مسعود ارسال می داشت. درتنها ترین سند مکتوبی که به خط جنرال شاپور احمد زی باقی مانده، دکتر نجیب خطوط عمده برخی از نظرات خود را برای احمد شاه مسعود مطرح کرده است. وی درین یادداشت نکاتی را یاد آور شده است که در آن شب ها و روز ها از دیدگاه دکتر، بسیار مهم تلقی می شده است. صورت تحریری سند چنین است:

۱۵ جدی ۱۳۷۴

یک: انتخاب راه

دو: نیرویی که بالای آن محاسبه شود (خاصاً امروز)

سه: نام و کمایی آن و محبوبیت آن (شخص امرصاحب)

سیداسدالله مشکوری در توضیح نکاتی که در یادداشت کوتاه مرقوم شده،

چنین می گوید:

دکتر به زبان خودش برای من این نکات را تشریح کرد تا من عین توضیحات او را برای احمدشاه مسعود انتقال دهم. منظور از "انتخاب راه" آن بود که وی پیشنهاد می کرد که احمد شاه مسعود، بنا به ضرورت زمان، باید خود را از انزوای جنگ های تنظیمی خارج کرده و با کشورهای غربی به خصوص امریکا، مذاکرات سازنده را آغاز کند. وی می گفت:

من درین جا درمیان یک قفس طلایی زندنی هستم. اگر من به جای مسعود می بودم، بدون اتلاف وقت، راه خود را از تنظیم ها جدا کرده و مذاکرات جدی

در پایان روز پنجم میزان ۱۳۷۵ خورشیدی که دسته های جنگجوی طالبان از سه جهت به خاطر تصرف کابل پیشروی شان را شدت بخشیدند، قوای دولتی عقب نشینی از کابل را آغاز کرده بود. مارشال فهیم می گوید:

- احمدشاه مسعود در مخایره بالای من صدا زد که به اطلاع دکتر برسانید که نیروهای دولتی از کابل خارج می شوند و اگر مصلحت می دانی، اقامت گاه ملل متحد را رها کن و همراه با ما به سوی شمال حرکت کن!
من چهار تن از افراد خود هریک، دکتر جلال، عتیق، دکتر گلبدین ومصباح را نزد دکتر اعزام کردم و پیام احمدشاه مسعود را برایش ابلاغ کردند. اما دکتر ضمن ابراز تشکر به هیأت اعزامی من گفت که وی ترجیح می دهد همین جا بماند.^۱

مارشال فهیم می گوید که دکتر نجیب هر چند از پناه گاه ملل متحد خارج نشد؛ اما به عنوان آخرین خواهش از من مطالبه کرد که تا رسیدن مقامات و مسئولان طالبان به شهر کابل، شش تن از محافظان مخصوص خود را وظیفه بدهم که در برابر خطرات احتمالی از جانب بعضی حلقات و گروه ها از وی حفاظت کنند. وی گفت:

- شش نفر را به حفاظت من روان کن ... اگر تا فردا زنده ماندم، حق ریفیقی را ادا خواهم کرد.

این سخن دکتر نجیب ضمن آن که مرا در یک حالت عاطفی فروبرد، مایهء تعجب من نیز شد. با خود فکر کردم که بدون شک حلقات مرموزی او را در طی چند سال اخیر متقاعد کرده اند که ترا دو باره بر صحنه قدرت خواهیم آورد. اما وی چرا این گونه سخن گفت؟ آیا از یک خطر بالقوه به نحوی آگاه بود؟ در آن صورت چرا پیشنهاد ما را برای رفتن به پنجشیر نایده گرفت؟ من شش تن

1. اسدالله مشکوری که هیأت اعزامی را همراهی می کرد، می گوید: به دکتر گفتم که وضعیت به سرعت در حال تغییر است و خطرات احتمالی در پایتخت رونما خواهد شد. پس شما بهتر است از پناهگاه ملل متحد بیرون بیایید و به سوی شمال حرکت کنید. نجیب لبخند بر لب آورد و به شوخی گفت:

برادر! دیگران مثل شما مجاهدین نیستند که حتی به حریم ملل متحد داخل شوند!

رسانند. وقتی دکتر نجیب پس از مطالعهء گذرای عنوان صفحه نخست هفته نامه، خیلی ناراحت شد و به وسیله سید اسدالله مشکوری افسر محافظ امنیتی دفتر ملل متحد به گرداننده گان هفته نامه پیام شفاهی ارسال کرد و گفت که این شما هستید که با نشر این گونه مطالب تحریک آمیز، مرا به کشتن می دهید.

من در جریان بودم که خبر منتشره در هفته نامه کابل در باره قتل احتمالی نجیب از سوی جنگجویان طالبان، براساس سخنرانی مولوی جلال الدین حقانی در جلسه فرماندهان طالبان در شهرک چهار آسیاب تهیه شده بود.^۱ مارشال فهیم می گوید:

- ما اطلاع داشتیم که حلقات مرموز به دکتر پیوسته پیام می دادند که در دفتر ملل متحد هیچ خطری ترا تهدید نمی کند. تو در تعاملات بعدی با زهم به حیث رهبر کشور مطرح خواهی بود. دکتر اگر در ظاهر امر با من صمیمیت نشان می داد؛ اما به جای آن که از تهدید های احتمالی از سوی حلقات طالبان و یا عناصر دیگر هراسان باشد، بیشتر نسبت به ما بی اعتماد بود.

خانم فتانه همسر دکتر نجیب به تاریخ ۲۷ سپتامبر ساعت چهار نیم پس از ظهر (چهار میزان ۱۳۷۵ خورشیدی) یک روز قبل از ورود طالبان به کابل در تماس تلفنی با نجیب، او را از هرگونه حادثه و خطر احتمالی به جان او اطمینان داد و گفت :

از هر سو برای ما پیام داده اند که از دفتر ملل متحد خارج نشوی و امنیت و همراهانت به طور کامل تأمین خواهد شد.
سرانجام ساعات تعیین کننده فرار رسیدند.

1. یکی از همکاران هفته نامه کابل اهل ولایت خوست (که به دلایلی، نامش را ذکر نمی کنم) با استفاده از یک دستگاه ضبط صوت جیبی توانسته بود صورت جلسه و سخنرانی فرمانده طالبان را ضبط کند. من یک کاپی نوار سخنان جلال الدین حقانی را در اختیار شهید احمد شاه مسعود نیز گذاشته بودم. اما به نظرمی رسید که تماس های دکتر با هواخواهان، اقارب و بسیاری از شخصیت های برون مرزی که ناگهان (و به اساس انگیزه های مختلف) نسبت به موقعیت دکتر نجیب متاسف بودند و برای او پیام های همدردی و همبسته گی ارسال می کردند، بیش از آن بود که دکتر نجیب، زیگنال های تایید ناشده خطر را جدی بگیرد.

تا دکترنجیب و همراهانش با استفاده از هواپیما به یک کشور دیگری پرواز کنند.

امان الله یکی از کارمندان سازمان ملل متحد می گوید:

دکتر نجیب درواکنش به دعوت احمدشاه مسعود و قسیم فهیم اظهار داشت که من رئیس جمهور کشور بودم و حالا می خواهم بالاخر تضمین محکم ازین جا بیرون بروم.¹

اما حوالی شش عصر، فهیم خان هنوز در دفتر خود در اداره امنیت ملی حضور داشت. وی به اسدالله مشکوری افسر محافظ دفتر ملل ماموریت می دهد که از دکتر نجیب خواهش کنید که به حیث یک هموطن و یک افغان، با ما به پنجشیر برود. فهیم خان گفت به دکتر بگویند که به زودی خلای قدرت به وجود می آید و ما از ترس یک حادثه احتمالی علیه جان شما، خواهشمندیم که ازین جا بیرون بیایید. با ما بیایید و در آینده نگویید که ما به هنگام ترک کابل با شما نامردی کردیم.

اسدالله مشکوری می گوید که شاپور احمدزی که دریشی تازه به تن داشت و موزه های نو به پا کرده بود، در ادامه سخنان دکتر نجیب به من گفت:

مشکوری صاحب، گمان نکنید که ما از بیخ بته هستیم! امریکایی ها از داکتر صاحب نجیب پشتیبانی می کنند!

لحن ثابت احمدزی به طور آشکاری حاکی از فقدان احساس خطر و نگرانی بود. مشکوری می افزاید: حتی احمدزی در اثبات گفته هایش تا آن جا پیش رفت که به یکی از افراد محافظ چنین توصیه کرد:

- تو هم لازم نیست به پنجشیر بروی ... اطمینان داشته باش... نهایتاً دو روز حوصله کنی، مشکل به زودی حل می شود!

ساعات بعد واحد های پیشرو طالبان به قلعه زمان خان در سه کیلومتری دفتر سازمان ملل رسیدند. از ساعت هفت شب به بعد، در کابل به طور کامل خلای قدرت به وجود آمد.

1. اسدالله مشکوری می گوید:

یکی از افراد اعزامی مارشال فهیم به من گفت:

- شما تا حال همین جا باقی مانده اید؟ دیگران همه در پنجشیر رسیده اند!

از افراد دست چین شده امنیتی را به سرپرستی حبیب به دفتر ملل متحد اعزام کردم. این افراد ساعاتی پس از دخول دسته های جنگی طالبان به شهر، آنجا را ترک کرده بودند.

آقای فهیم یاد آور می شود که احمدشاه مسعود برای باردوم نیز در تماس مخابره بی سیم از ارتفاعات کوه های صافی،¹ مسأله خروج دکترنجیب از کابل را مطرح کرد؛ اما دکتر پوزش خواست و از رفتن به سوی شمال امتناع کرد.²

اما محمد اسحق توخی دستیار دکتر نجیب که خود شاهد صحنه گفت وگویی افراد اعزامی قسیم فهیم با دکتر نجیب بوده، می گوید که دکتر نجیب در قدم اول، به دلیل این که افراد فهیم هیچ سند و مدرکی که وابسته گی آنان به فهیم را ثابت کند، در دسترس نداشتند، از پذیرش دعوت آنان امتناع کرد. دکتر گفت که باید خود فهیم خان پیام احمدشاه مسعود را به من ابلاغ کند.

اما به نظر می رسید که دکتر و همراهانش قبلاً در باره این که هرگز از دفتر ملل متحد خارج نخواهند شد، فیصله نهایی را انجام داده بودند. آقای توخی به نقل از دکتر نجیب می افزاید:

اگر رهبران دولتی نسبت به سرنوشت من به عنوان یک پناهنده سیاسی احساس مسؤلیتی از خود نشان می دادند، به تقاضای آقای گولد وین معاون سرمنشی ملل متحد به هدف خروج مصون من و همراهانم از افغانستان، پاسخ مثبت می دادند.

توخی می گوید که پس از تصرف شهر جلال آباد از سوی طالبان، آقای گولد وین وارد کابل شد و از سران حکومت مجاهدین تقاضا کرد که اجازه دهند

1. سلسله کوه های صافی در شمال فرودگاه کابل موقعیت دارند و امنیت کابل از همین نقطه به آسانی به خطر می افتد. در سال های جنگ، شهر کابل و فرودگاه، از ارتفاعات کوه صافی بارها مورد حمله موشکی قرار می گرفت.

2. بنا به توضیح اسدالله مشکوری، دکترنجیب پیوسته تاکید می کرد که خروج از دفتر سازمان ملل به صلاح سرنوشت وی نیست و بهتراست به جای بیرق کهنه سازمان ملل متحد بر فراز دفتر نماینده گی که با گذشت ایام رنگ باخته بود، یک بیرق جدید که از دور قابل رؤیت باشد، برافراشته شود. وی تکیه کلام همیشه گی خود را تکرار کرد که:

- مار گزیده از ریسمان دراز می ترسد. همین جا برای من بهتر است.

خاتمه صحبت، دکتر نجیب تا دم در آن ها را همراهی کرد. هنوز موتر حرکت نکرده بود که دکتر نجیب به یکی از مخاطبان پیوسته می گفت:

... جانه! ته خو زما خبره واوره! ... ته خود زما خبره واوره!

درین حال یکی از طالبان گفت:

. - مشر ما (کلان ما) در ارگ است و می خواهد شما را ببیند

دکتر نجیب پاسخ آئی به مخاطب نداد اما اصرار طرف مقابل ادامه یافت. این لحظاتی بود که دکتر همراه با افراد ناشناس چند قدم از حریم قانونی دفتر ملل بیرون شده و آرام آرام به اتفاق آنان به سوی در خروجی گام برمی داشت. این حرکت با رفتار احتیاط آمیز قبلی دکتر که هیچ گاه از حیاط دفتر ملل متحد پا به بیرون نمی گذاشت، واضحاً تفاوت داشت. دروازه خروجی باز بود و دو سه موتر کنار جاده پارک شده و علی الظاهر منتظر ورود آنان بودند. فضای صحبت ها تنش آلود شده می رفت اما اصرار و استدلال طالبان به دکتر نجیب برای رفتن به ارگ، کم کم تأثیر خود را نشان می داد. دکتر در یک حالتی که هر لحظه فرصت را از دست می داد، به سوی دروازه موتر طالبان که قبلاً باز شده بود، قدم برمی داشت. درین اثنا جفسر بادیگارد دکتر به سوی طالبان و موتر نزدیک شد و خواهش کرد که او را هم اجازه دهند که دکتر نجیب را تا ارگ همراهی کند و او را تنها نگذارد. همین که دکتر را ابتدا بدون مقاومت و درگیری و سپس به زور به داخل موتر کشانیدند، خشونت نفرات طالبان در چهره های شان دو برابر شد و جفسر را با خشونت و کوبیدن با لگد از خود دور کردند. قبل از آن که موتر ها به حرکت درآیند، صحبت نجیب با افراد طالبان در داخل کابین، به مرز کشمکش رسیده بود و صدای دکتر شنیده میشد که نام مخاطب خود را پیوسته بر زبان می آورد:

" جانه! ته خود زما خبره واوره ... ته خود زما خبره واوره !

خشونت بیشتر شد و دکتر نجیب با زور از داخل موتر به سوی شاپور احمد زی که در کنار جفسر ایستاده بود، دست تکان می داد و از وی خواهش می کرد که با وی همراه شود. نفر پهلویی دکتر با شدت دستگیره شیشه بالا کن را به حرکت درآورد؛ به طوری که شیشه به شدت بالا می شد و دست نجیب تا ناحیه آرنج از آن بیرون ماند.

درین حال گروهی از هواخواهان و اقارب دکتر نجیب به شمول ستارخان یکی از فرماندهان گارد سابق ریاست جمهوری که از اقارب دکتر نیز بود، در اقامت گاه دکتر ظاهر شدند تا او را با خود ببرند و یا برای حفاظت از جان وی تدابیری اتخاذ کنند. اما معلوم نیست که آیا این افراد در انجام مأموریت شان ناکام ماندند و یا این که دکتر نجیب و همراهانش حاضر به خروج از دفتر ملل متحد نشدند؟

از ساعت هفت تا ساعت دوازده شب، به مدت پنج ساعت خلاء قدرت به میان آمد. کمی زود تر از تاریکی شب، نخستین دسته های تعرضی طالبان به شهر وارد شدند. یک گروه سه نفری مسلح به دفتر سازمان ملل جایی که دکتر نجیب و همراهانش در آن ساکن بودند، وارد شدند.

به نظر می رسید که این افراد کاملاً بر اساس برنامه ریزی قبلی، یک راست خود را به دفتر ملل متحد رسانیده بودند. محافظان اقامت گاه دکتر می گویند که این افراد هر چند ریش های دراز داشتند و دستار به سر زده بودند و به زبان پشتو صحبت می کردند، اما به نفرات عادی طالبان شباهتی نداشتند.

شاهدان صحنه می گویند که نجیب در اولین برخورد، تمامی آنان را شناخت و تا آخر با لحنی خودمانی با آنان صحبت می کرد.

این گروه شخصی را از مکروریان سوم با خود آورده بودند که ظاهراً از دوستان و آشنایان دکتر نجیب بود. دکتر نجیب از دیدن وی خرسند شد و با وی به شیوه دوست نزدیک بغل کشی کرد و او را "داکتر صاحب" خطاب کرد. شخص تازه وارد ریش تراشیده داشت و پیراهن و تنبان و واسکت نظیف بر تن داشت. انگشت دستش با یک انگشت نسبتاً درشت طلا مزین بود. دکتر همراه با سه نفر از طالبان به درون حویلی رفتند و نیم ساعت به صحبت مشغول بودند. فضای صحبت ظاهر گرم بود و هیچ نشانه ای از یک تشنج آئی در چهره های شان مشهود نبود. هنگام خدا حافظی، دکتر نجیب آن ها را تا دم در مشایعت کرد. همه شاهدان تصدیق می کنند که اسحق توخی تمامی این صحبت ها را به خاطر دارد.

اما نفرات طالبان سوار بر موتر های داتسن ساعت دو بجه پس از نیمه دو باره سر رسیدند و برای گفت و گو با دکتر وارد حویلی ملل متحد شدند. بعد از

و گفت:

شما حرامی ها این جا چه کار دارید؟ بروید گم شوید.

ما به سرعت عقب گرد کردیم و به دفتر ملل متحد برگشتیم . حوالی بامداد به جای عبور موتر های طالبان ویا نزدیک شدن کدام موتر دیگری که خبر از سرنوشت آن دو بیاورد، صدای ارابهء کراچی های پر از سبزیجات و ترکاری که از مناطق یکه توت و قابل بای به سوی مارکیت در مرکز شهر روان بودند، به گوش رسید. صاحبان کراچی های دو ارابه و چهار ارابه که عمدتاً به وسیله الاغ کشیده می شدند، به هنگام عبور از چهار راهی آریانا در تاریکی گرگ و میش شبانه متوجه شده بودند که از جایگاه سمتی ترافیک در حاشیه چهارراهی آریانا، کسانی یا چیزهایی را به وسیله طناب آویزان کرده اند! کراچی داران هنگام گذر از کنار دفتر ملل متحد به مأموران حکایت می کنند که در چهار راهی آریانا دو نفر را از طناب آویخته اند.

مأموران نا باورانه، فاصلهء نیم کیلومتری بین دفتر ملل متحد و چهارراهی آریانا را با شتاب طی می کنند و در حاشیهء چهارراهی، چشم شان به اجساد دو مردی میافتد که به وسیلهء طناب از حلقوم اتاقک بلند ایستگاه ترافیکی به دار آویخته شده اند! وقتی نزدیک تر می روند، وحشت سراپای شان را فرامی گیرد. دکترنجیب و شاپور احمدزی!¹

وقتی توخی وجفسر از زبان مأموران ملل متحد، خبر اعدام نجیب و برادرش را می شنوند، وحشت زده ، راه فرار می جویند و مأموران ملل متحد نیز شبانگاه امکاناتی را فراهم می کنند و جفسر و توخی را از راه دیوار عقبی دفتر ملل متحد فرار می دهند تا درجایی مخفی شوند.

بامداد شش میزان هنوز خبر مرگ دکتر نجیب انتشار نیافته بود که رادیو

1. گفته می شود که موتر داتسن حامل طالبان و شاپور احمدزی بی درنگ دم جایگاه ترافیک چهارراهی آریانا متوقف شده و شاپور را از موتر پیاده می کنند. شاپور ناگهان چشمش به پیکر آویخته برادرش می افتد. قبل از آن که حلقهء دار گلویش را قالب بگیرد، قلبش از حرکت باز می ایستد و روی سرک می غلتد. اما طالبان از دو بازویش می گیرند و جسد بی جان او را روی بادی موتر داتسن بلند نگمیدارند و دومین حلقه دار را به گردنش می اندازند و داتسن به شدت از زیرپایش درمیروند.

موتر ها به حرکت درآمدند.¹

گزارش دیگری حاکیست که ظاهراً تنگی جا در داخل موتر داتسن سبب شد که طالبان از پیوستن جنرال حیات جفسر به جمع خود جلوگیری کنند. جفسر با نا امید و اضطراب به سوی توخی و شاپور احمدزی برگشت. در لحظات خاموش، موجی از وحشت از یک حادثه یی نامیمون چهره های شان رافرا گرفت. شاپور احمدزی غرق در دهشتی غیر قابل توضیح، پیوسته سگرت دود می کرد و در حویلی دفتر خاموشانه به قدم زدن پرداخت.

محافظان اقامت گاه تأیید می کنند که ساعت چهار صبح ناگهان دو باره صدای در به گوش رسید و نفرات طالبان بار دیگر از در ورودی به داخل حویلی دفتر سازمان ملل متحد گذشتند و از شاپور احمدزی دعوت کردند که با برادرش (دکتر نجیب) در ارگ ریاست جمهوری همراه شود. احمد زی که از لحاظ روانی کاملاً آماده پیوستن به دکتر بود، در عالم بی خبری دعوت طالبان را با اشتیاق پذیرفت و با گام های تندی به درون موتر داتسن فرو رفت.

رفتن احمدزی نیز گره از معمای ذهنی جفسر و توخی نگشود. سوال این بود که بر سر دکتر و برادرش چه خواهد آمد؟

چند مأمور خدماتی ملل متحد که از غیابت دکتر نجیب و برادرش سراسیمه شده بودند، لحظاتی کنار در ورودی انتظار می کشیدند اما آن ها نیز سوار بر یک موتر به سوی چهار راهی آریانا شتافتند. یک مأمور سازمان ملل (که از افشای نامش خود داری می شود) می گوید : وقتی به چهار راهی آریانا رسیدیم، چند نفر که صورت های شان را با دستار پوشانیده بودند، با دکتر نجیب در کشمکش بودند. وقتی ما را دیدند، یکی از آنان به سوی ما دور خورد

1. اسحق توخی دستیار دکتر نجیب که تا آخرین لحظه در کنار دکترنجیب بود، درین باره

چنین حکایت می کند:

طالبان گفتند که مقامات آن گروه امر کرده اند که شما را به ارگ ببریم. نجیب گفت که شما باید از مقامات سازمان ملل متحد اجازه بگیرید. طالبان گفتند که شما را به زور می بریم و او را با خود به سوی موتر بردند. ساعت چهار صبح دو باره آمدند و به شاپور احمدزی گفتند که برادر شما، دکترنجیب شما را به ارگ خواسته است. شاپور با آن ها رفت.

اما توخی به طور سوال انگیزی در باره هویت افراد مسلح سکوت کرده است.

اول متصل به ساختمان اصلی دور خوردند و نجیب را ظاهراً به بسیار حرمت و آرامش به آنجا هدایت کردند. اما نیم ساعت بعد، از داخل سربازخانه سروصدا و سخنان خشونت آمیز به گوش رسید. لحظاتی بعد، چند طالب، نجیب را به زور و فشار به سوی سرک بیرون ساختمان اصلی ارگ در نزدیکی کاخ سلام خانه کشانیدند. در حالی که نجیب با لحنی استدعا آمیز با مخاطبان خود سخن می گفت، طالبان با کلماتی خشن و تکان دادن تفنگ او را توهین می کردند. ناگهان دو تن از طالبان حلقه طنابی را به گردن دکترینجیب انداختند و دو تن دیگر قنداق های کلاشینکوف را با سرعت به سر و بدن وی می کوفتند و آخر کار، دست های او را به عقب تاباندند. یک تن دیگر، که تا این لحظه سر دیگر طناب را به بوکسل عقبی داتسن گره کرده بود، کمر راست کرد و به داتسن علامت داد که حرکت کند. داتسن با شدت از جا کنده شد و پیکر طناب پیچ دکتر را با خود کشید و از در خروجی خارج شد. ما نفهمیدیم که داتسن کجا رفت اما صبح فردای آن شب خبر شدیم که نجیب را همراه با برادرش در چهارراهی آریانا به دارزده اند. محمد اکرام اندیشمند نویسنده کتاب " سال های تجاوز و مقاومت" نیز درین باره روایتی را به دست می دهد که در نوع خود نکات جالبی دارد:

خان آقا راننده دفتر سازمان ملل متحد در کابل که نجیب الله را همیشه در دفتر مذکور می دید، و شاهد ورود طالبان به دفتر و انتقال او بود، در مورد زنده گی موصوف و حادثه اعدامش می گوید: دکتر نجیب الله معمولاً روز ها می خوابید و شب ها به تماشای کانال تلویزیون های خارجی می نشست که از طریق آنتن ماهواره دفتر در اختیارش قرار گرفته بود. با بیرون از دفتر نیز روابطی داشت. نامه های زیادی برایش می رسید. بسیاری از نامه ها توسط شخصی به نام ستار که گفته می شد مامای دکتر نجیب است (گزارش دیگر حاکیست که ستار پسر کاکایش بوده) و خویشاوندان دیگر او که پنجشنبه ها و جمعه ها به ملاقاتش می آمدند، آورده می شد. آن ها، مخصوصاً ستار از سوی وزارت امنیت کارت ویژه یی داشتند که در روز های تعطیل به آسانی نزد نجیب الله رفت و آمد می کردند. برادر او احمد زی قربانی همین احوال گیری و رفت و آمد شد. او که چند بار از دهلی به دیدار برادرش آمد، در آخرین سفر به

صدای امریکا خبر داد که دکتر نجیب رئیس جمهور سابق از سوی یک گروه از افراد طالبان از پناه گاهش در دفتر سازمان ملل متحد بیرون کشیده شده و به ارگ ریاست جمهوری منتقل گردیده است. در خبر رادیو گفته شد که ممکن است دکتر نجیب از سوی رهبری طالبان به حیث نخست وزیر افغانستان انتخاب شود.

روایت دیگر این است که نجیب در فاصله دفتر ملل متحد تا چهار راهی آریانا (حدود کمتری یک کیلومتر) در داخل موتر با نفرات طالبان مشت و یخن بوده و افراد طالب از دو سو و عقب او را پیوسته با قنداق تفنگ می کوبیدند. تا رسیدن موتر به چهارراهی، یکی از طالبان با ضربه برچه، بازویش را به شدت زخمی کرده و سپس چند طالب که در عقب پیکر فولادی رنگ سوار بودند، با ضرب گلوله او را از پا در آوردند. گفته می شود که جسد نجیب ابتداء کنار سرک رها شده و سپس او را با طناب حلق آویز می کنند.

برخی به این عقیده اند که دکتر نجیب به استفاده از زور به ارگ ریاست جمهوری انتقال یافت. الف- م که در آن زمان در دفتر فرهنگی امریکا در شهر پشاور مشغول کار بود، این موضوع را تایید می کند. آقای الف- م می گوید که امان الله یکی از کارمندان ملل متحد که پس از تسلط طالبان بر کابل، برای دریافت حق پناهنده گی به یکی از کشور های خارجی تلاش می کرد، در محضر کارمندان دفتر فرهنگی ازین راز پرده برداشت. وی جریان برخورد طالبان با دکترینجیب را چنین روایت کرد:

وقتی مسؤولان دفتر ملل مطلع شدند که نفرات طالبان دکترینجیب را به ارگ ریاست جمهوری برده اند، بلافاصله به سوی ارگ شتافتیم تا اطلاع حاصل کنیم که بر سر دکتر چه آمده است؟ چند طالب که در نزدیکی در ورودی قصر سلام خانه ایستاده بودند، به ما گفتند که هیچ یک از سران طالبان در ارگ حضور ندارند. سران و قوماندانان تا کنون به شهر وارد نشده اند. امان الله می گوید که روز بعد موفق شدم تا با یکی از آشپزهای ارگ که همان شب شاهد صحنه انتقال نجیب به ارگ بوده، گفت و گو کنیم. آشپز ارگ که (تاکنون نام وی افشا نشده) گفته است که طالبان سوار بر دو موت، دکتر نجیب را به داخل ارگ آوردند و نا رسیده به ساختمان های اصلی کاخ، به سوی سربازخانه های منزل

موی جفسر گرفت واو را از بادی داتسون پائین انداخت. احمدزی نیز پائین شد و هردو به موتر من آمدند. من به سرعت موتر را برگردانیدم، دو باره به دفتر آمدم.

صبح آغاز یافته بود. بیرون کاملاً روشن به نظرمی آمد. ما گاهی صدای حرکت پا های مردم را می شنیدیم که در سرک از پهلوی دفتر عبور می کردند. درین لحظات به دروازه دفتر تک تک شد و من بیرون رفتم. دیدم تعدادی از مردم عقب دفتر ایستاده اند. از من پرسیدند که طالبان جسد داکترنجیب را در کجا آویزان کرده اند که ما به دیدن آن برویم. من با تعجب گفتم که خبر ندارم. داکتر را شب به ارگ بردند. خبر را به ستار و احمد زی دادم. دست و پای آن ها می لرزید. از من خواستند که بیرون بروم و معلومات بیاورم. من با استفاده از بایسکل به طرف چهار راهی آریانا رفتم. دیدم که جسد داکترنجیب آویزان است. جریان را به ستار و احمدزی گفتم. ستار سراسیمه شده بود و می لرزید. درین لحظات یک عراده داتسون طالبان دو باره به دفتر آمد و احمد زی را با خود برد که اندکی بعد او را نیز به دار آویختند. آنگاه ستار به سرعت خود را از دفتر ناپدید کرد. توخی (رئیس دفتر مطبوعاتی داکترنجیب الله) و جفسر که ترس و وحشت بر آنان مستولی شده بود، از من خواستند که هرچه عاجل مسئول خارجی دفتر را که خانه اش در نزدیکی قرار داشت، بیاورم. آن خارجی را آوردم. حادثه را برایش گفتم. هنوز سه چهار دقیقه از ورود موصوف به دفتر نگذشته بود که دو عراده داتسون طالبان با تعدادی زیادی از افراد مسلح برای بردن جفسر و توخی وارد دفتر شدند. مسئول خارجی دفتر با قوماندان طالبان به مذاکره پرداخت و کوشش کرد که او را از بردن مذکورمنصرف بسازد. اما قوماندان طالبان نپذیرفت. جریان این گفت و گو پانزده تا بیست دقیقه طول کشید. جفسر و توخی با استفاده ازین وقت از عقب حویلی به طرف وزارت خارجه و از آن جا خود را به ده افغانان رسانیدند. بعداً از طریق کارمندان دفتر با استفاده از تاکسی به خیرخانه رفتند و فردا صبح از راه جلال آباد به پشاور و از آن جا به دفتر سازمان ملل متحد در اسلام آباد پناه بردند... طالبان بعد از جستجوی اتاق های حویلی و ساختمان دفتر، آن ها را نیافتند و دفتر را ترک کردند....

دام مرگ گرفتارگردید. داکترصاحب نجیب بعد از ظهر پنجشنبه (۵ میزان ۱۳۷۵ که طالبان به سوی شهر نزدیک می شدند) از من خواست که به مکروریان بروم و ستار مامایش را بگویم تا با دیگر اقارب و دوستانش نزد او بیایند. داکتر به من گفت که به ستار بگو که فقط همین شب را وقت داریم تا با هم صحبت کنیم. فردا به احتمال زیاد، دهلی خواهیم رفت. من پیغام را به ستار رساندم. دقایق بعد او با چند تن از خویشاوندان و دوستانش به دفتر سازمان ملل متحد آمدند. وقتی ستار آمد، داکتر صاحب (نجیب الله) به او گفت که احمدشاه مسعود امروز از طریق وزیر امنیتش به من پیغام داد تا به پنجشیر بروم. من برایش جواب دادم که همین جا می مانم. من پناهنده سازمان ملل هستم. او دلش است که پنج سال را در دفتر سازمان ملل متحد زندانی شدم، حال چند سال دیگر را در پنجشیر زندانی باشم. داکتر خوش به نظر می رسید. ستار بیشتر از او مسرور و مطمئن بود. در حالی که بسیاری از افراد همراه او، تا نیمه های شب به خانه های خود رفتند. ستار آن شب را در دفتر ملل متحد با داکتر نجیب الله باقی ماند. از من خواستند با آن ها باشم. ستار در ساعات اول شب، با ناقراری می گفت که بین آن ها (طالبان) چه شدند، چرا دیر کردند؟ سرانجام بعد از ساعت دو شب یک عراده داتسون طالبان داخل حویلی دفتر شد. همه از اتاق بیرون شدیم. سه نفر از موتر داتسون بیرون شدند. یکی از آن ها ریشش تراشیده بود، به زبان پشتو پرسید که داکتر صاحب کجا است؟ داکتر خودش جواب داد که من هستم. به او گفتند که داخل موتر داتسون بیاید که رئیس صاحب دولت در ارگ منتظرش است. داکتر صاحب از آن ها خواست که فردا روز روشن به ارگ برود. آن ها نپذیرفتند. پافشاری اصرار داکتر و ستار ثمری نداد و هر دقیقه برخورد طالبان شدید و خشن می شد. داکتر داخل موتر شد و دو طالب مسلح در دو طرفش قرار گرفتند. داکتر صاحب نجیب الله به احمد زی برادرش گفت که تو هم بیا. احمد زی در عقب (بادی) داتسون نشست. جفسر، یاور داکتر را نیز با خود گرفت. ستار از من خواهش کرد که عقب داکتر برویم. من با موتر دفتر حرکت کردم. وقتی به چهار راهی آریانا رسیدیم، داتسون طالبان توقف کرد؛ یکی از طالبان مسلح بیرون شد و به احمد زی و جفسر به پشتو گفت که بچه های حرامی شما کجا می روید؟ او از

درحالی که نجیب در ساعاتی اعدام شد که هیچ یک از سران طالبان در کابل نبودند و تا امروز هم ثابت نشده است که قاتلان نجیب درین باره با سران طالبان مشورتی انجام داده باشند. بسیاری از سران طالبان به تاریخ پنج میزان ۱۳۷۵ در مورد سقوط کابل و این که کدام گروه های طالبان به شهر وارد شده اند، دربی خبری به سر می بردند. به عنوان مثال، الف - م کارمند پیشین سفارت فرهنگی امریکا در پشاور می گوید که پس از اعلام اعضای شورای رهبری طالبان در کابل، من با ملاریانی رئیس شورای رهبری کابل از طریق تلفن در تماس شدم. اما ملاریانی در قصر جلال آباد بود و به طور قطع ازین فیصله اطلاع نداشت!

درین حال شماری از ناظران مدعی اند که در شب ورود طالبان به کابل، جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع سابق که پس از سازماندهی کودتای ناکام علیه دولت دکتر نجیب در سال ۱۳۶۸ خورشیدی به پاکستان پناهنده شده بود، نخستین کسی بود که وارد ارگ ریاست جمهوری شده و هواداران خود را دنبال دکتر نجیب اعزام کرده بود. هر چند نحوه کشتن دکتر نجیب به گونه یی که اتفاق افتاد از مدت ها پیش سازماندهی شده بود، حضور احتمالی شهنواز تنی در آن شب آن هم در کاخ ریاست جمهوری، بعداً از سوی غرضی خواوگی که در بخش پایانی این کتاب به رؤیت خط و کتابت خودش ملاحظه خواهید کرد، مورد تأیید قرار گرفته است.¹

وحید مزده نویسنده کتاب "افغانستان، پنج سال سلطه طالبان" که خود به مدت پنج سال در وزارت خارجه طالبان مشغول کار بود، فهرستی بیست و سه نفر از افسران وفادار به شهنواز تنی را که در سال های حاکمیت طالبان در کرسی های حساس نظامی، تحت نام "ملا" اجرای وظیفه می کردند، به شرح زیر معرفی کرده است:

1. من (نویسنده) که در نخستین ساعات شش میزان برای دیدن بیکرهای نجیب و برادرش رفته بودم، افراسیاب ختک از رهبران نشنل عوامی پارتی پاکستان را دیدم که در بیست قدمی اجساد ایستاده بود. او در آن روز در کابل چه می کرد؟ سه سال بعد در پشاور، وقتی از وی خواستم در خصوص قتل دکتر نجیب اطلاعاتی را در اختیار من بگذارد، گفت: سخن گفتن درین باره هنوز وقت است!

حدس و قیاس های غالب در میان مردم این است که برخی مقامات پاکستانی به عنوان دشمنان دیرین نجیب (نصیرالله بابر وزیر داخله حکومت بی نظیر بوتو، ملقب به " پدر طالبان" ، جنرال حمیدگل سابق رئیس سازمان استخبارات ارتش پاکستان) به عنوان مجریان اصلی قتل دکتر نجیب در کابل حاضر بوده اند. بشیر بیژن معاون حزب کنگره ملی می گوید:

صبح همان روزی که نجیب را در کابل به دار آویختند، من عازم پشاور می شدم که در مسیر جاده ماهی پر، موتر های حامل افسران پاکستانی را دیدم که به سوی کابل روان بودند. چشمم به جنرال حمیدگل¹ افتاد که از موتر پاکستانی پیاده شده و کنار جاده با کسی صحبت می کرد. اما ملا (نام راوی محفوظ) از اعضای اطلاعات طالبان می گوید که در آن شب، جنرال نصیرالله بابر از راه چهار آسیاب وارد کابل شده و در سازماندهی برای قتل دکتر نجیب سهم گرفته بود؛ ولی از حضور نصیرالله بابر در کابل، گزارش معتبر در دست نیست.²

شورای رهبری طالبان که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بودند، به تاریخ هفت میزان ۱۳۵۷ خورشیدی، تحت فشار افکار عامه، از اعدام دکتر نجیب دفاع کردند. شورای علمای طالبان به هدف کاستن از احساس وحشتی که در نخستین ساعات ورود طالبان در میان مردم پدیدار شده بود، اعلام کرد که فیصله اعدام نجیب به وسیله این شورا صادر شده است.

1. جنرال حمید گل، رئیس پیشین سازمان استخباراتی آی، اس، آی بود که در حوادث افغانستان عمیقاً درگیر بود. او از حامیان تندروی اسلامی در پاکستان به شمار می آید.
2. پژوهشگران شوروی در کتاب افغانستان و موقعیت جنوبی "مدعی شده اند شخص جنرال اسلم بیگ رئیس پیشین ستاد ارتش پاکستان در نخستین شب ورود طالبان بر کابل به همراهی برادرش و یک گروه از افراد ویژه طالبان در ارگ ریاست جمهوری کابل ظاهر شد و سندی را برای نجیب پیشکش کرد که در پای آن امضاء کند. گویا متن کوتاهی در سند مزبور مرقوم شده بود که از سوی نجیب، معاهده تاریخی دیورند به رسمیت شناخته می شد. اما نجیب با تمام قدرت به سوی یکی از حضار یورش برد و اسلحه وی را گرفت و بلافاصله به تیراندازی پرداخت. در گزارش آمده است که در نتیجه تیراندازی نجیب، برادر جنرال اسلم بیگ به شدت مجروح شد پس از آن نجیب را تحت شکنجه قرار دادند که جان خود را از دست داد. در تأیید این روایت هیچ سندی ارائه نشده است.

درین باره، روایت دیگری هم در دست است که ملا (نامش محفوظ) از فعالان اطلاعاتی طالبان از زبان حاجی بشر از رهبران پشت پرده و اجرایی تحریک طالبان بیان می دارد.

حاجی بشر کیست؟

حاجی بشر فرزند حاجی عیسی ، ۳۹ ساله ، متولد منطقه سنگسار شهرک میوند ولایت قندهار است. وی از دو سال به این سو به اتهام رهبری شبکه های قاچاق بین المللی مواد مخدر، در یکی از زندان های امریکا به سر می برد. وی در گذشته از فرماندهان حزب اسلامی بود و ارزش دارایی های غیر منقول وی از قبیل خانه و زمین، در مناطق کارته سه، وزیراکبر خان، چهار آسیاب ، میرویس میدان، دارالامان و کارته چهار کابل به میلیون ها دالر می رسد. حتی گفته می شود که مبلغ یک صدو هفده لک کلدار قروض وی بالای دولت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی ، باقی مانده است. حاجی بشر از ابتدای کار تحریک طالبان تا آخر دوره حضور آنان در کابل، از افراد کلیدی و درجه یک طالبان بوده و حتی مقامات ملل متحد و امریکا در سال های نود (زمان جنگ های داخلی در کابل) از وی خواسته بودند که رهبری تحریک را خود در دست گیرد. اما وی ازین بار مسئولیت شانه خالی کرده و گفته بود که من آیت و حدیث نمی دانم و بهتراست ملامحمد عمر آخوند را برای این مأموریت در نظر بگیرید. شما ملاعمر را انتخاب کنید، رهبری و حمایت مالی اش به دوش من خواهد بود. چنان که در آغاز کار، مبلغ ۱۲ میلیون دالر از دارایی شخصی خود برای تقویت حرکت طالبان در اختیار ملاعمر گذاشت. حاجی بشر در زمان طالبان در قرارگاه علوم اجتماعی، بارگاهی برای خودش درست کرده بود و ضیافت های بزرگی را برپا می داشت. او در عین حال با همه سران جبهه متحد از نزدیک شناسایی داشت.

ملا ... می گوید که حاجی بشر از جزئیات اصلی ماجرای قتل دکتر نجیب آگاه بود و گاهی درین خصوص رازهایی را بر ملا می ساخت. اما وقتی در برابر پرسش های سایر طالبان قرار می گرفت، عصبانی می گشت و صدایش را بلند

در دوران دکتر نجیب محمدظاهر "سوله مل" معاون وزیر دفاع غلام جیلانی قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی محمدعیسی معاون قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی

شیرآقا سرانجنیر غند ۳۲۲ قوای هوایی

عبدالرحمن سرانجنیر قوای هوایی

خان محمد پیژندوال وزارت دفاع و عضو کمیسیون تشکیلات

دگروال شفق رئیس اداری وزارت دفاع

شیرمحمد کریمی رئیس تشکیلات وزارت دفاع

تورن جنرال مصباح الله آمر میدان هوایی کابل

محمدهاشم عضو کمیسیون تشکیلات

فدا محمد تنی رئیس ارکان ریاست انجنیری

زلمی دلاور زاده قوماندان مرکز تعلیمی وزارت احتساب

نصیراحمد معاون تخنیک مرکز تعلیمی وزارت احتساب

کریم مدیر اسناد و ارتباط مرکز تعلیمی وزارت احتساب

عبدالغنی معاون وزارت احتساب

عبدالعزیز ولد کومیدان آمر تخنیک قول اردوی نمبر یک

عبدالعزیز آمر پیژند قول اردوی مرکزی

فاروق آمر لوژستیک

سرور آمر دیپوی لوژستیک قول اردوی مرکزی

نواز خان پسر خاله شهنواز تنی سرمشاور وزارت احتساب

آدم خان سرپرست اداره دوازده احتساب

(حامد رئیس اسناد و ارتباط وزارت احتساب) سابق منشی کمیته ولایتی

قندهار

عبدالغنی کوهی رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه هوایی

این افسران پس از فرار شهنواز تنی به پاکستان با حلقات استخباراتی آن

کشور به همکاری پرداختند و یا به پای ماشین جنگی طالبان به کابل آمدند.

تانکیست ها، پیلوت ها و کادر های مجرب جنگی طالبان در استفاده از جنگ

افزارهای پیچیده موشکی عمدتا همین افراد بودند.

حاوی لوازم شخصی دکتر را به وی تحویل دادند اما قفل بکس شکسته شده و درمیان لوازم خرد و کوچک شخصی دکتر، به غیر از چند یادداشت، از کتاب خاطرات خبری نبود. وی می گوید که مأموران سازمان ملل در برابر اعتراض وی فقط پاسخ دادند که این بکس در جریان رفت و آمد نفرات طالبان شکسته شده است.

کارمندان امنیتی اقامت گاه دکتر عقیده دارند که کتاب خاطرات وی که درگیرنده اسناد و مدارک مهم درخصوص حوادث سیاسی دو دهه درکشور بود، هنگام فرار از دفتر ملل متحد به وسیله توحی به پاکستان منتقل شده است. این موضوع هیچ گاه از سوی توحی و یا جفسر تأیید نشده و اظهارات توحی پس از فرار، تقریباً آمیخته با ابهام، رمز و احتیاط بوده است. سخنان توحی چندان سروتهء منطقی ندارند. او می تواند به عنوان کسی که آخرین بار نفرات طالبان را به هنگام بردن نجیب به خارج از اقامت گاه شاهد بوده است، سرنخ این معما را به دست دهد.¹

وحید مزده عقیده دارد که دکتر نجیب بدون شک براساس برنامه مشترک سازمان استخبارات پاکستان (آی، اس، آی) به هلاکت رسید. آقای مزده می گوید که بسیاری از طالبان داتسن سوار به هنگام دخول به داخل شهر کابل، با جاده ها و مناطق مختلف شهر آشنایی نداشتند. این گروه که درواقع "خط شکنان" جنگ بودند، درفاصله نماز عصر وشام از جهات قلعه زمان خان و هودخیل وارد شهر شدند. آنان با هررگنذر و ترافیک ها که رو به رو می شدند سوال می کردند که این جا کجاست؟ این گروه ها ظاهراً ساختمان های وزارت ها را جستجو می کردند تا به آن جا ها داخل شوند. چنان که ملا خاکسار یکی

1. امان الله مأمور سابق ملل متحد در سال ۱۹۹۶ به مأموران دفتر فرهنگی امریکا درپشاور گفت که طالبان وقتی برای بار دوم به دفتر ملل وارد شدند، قبل از بردن دکتر نجیب، اتاق او را با دقتی سخت گیرانه مورد تفتیش و تلاشی قرار دادند. با این اوصاف، گمان می رود که کتاب خاطرات، یا نزد پاینده (مسؤل ترانسپورت ملل متحد) است یا کدام یکی دیگر از مسؤلان ملل متحد آن را دراختیار خود دارند. نتیجه گیری منطقی آن است که کتاب خاطرات نزد همان کسانی است که نجیب را از اقامت گاه بیرون کردند وکشند و رد پای شان به جایی ختم می شود که از همان جا آمده بودند و سپس به همان جا رفته اند.

می کرد که چرا برای شما این موضوع بسیار اهمیت دارد؟ شاید حاجی بشر، حضور جاسوسان شبکه های مختلف در اطراف خود را پیش بینی می کرد. ملا ... به نقل از حاجی بشر روایت می کند که:

شب سقوط کابل، به ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه اطلاع یافتیم که کابل از وجود نیروهای مسعود وطالبان خالی است وطالبان در عقب دروازه های کابل متوقف مانده اند. ملا بور جان فرمانده اصلی تحریک، با توجه به توافق قبلی با سازمان ملل متحد دستور داده بود که هیچ یک از نفرات طالبان وارد کابل نشوند. دستوری تا نیمه شب رعایت می شد و طالبان از ناحیه موسوم به دهن تنگی و کوتل سربند، سنگ نوشته، تنگی گل باغ و لندربه حالت انتظار باقی مانده بودند. اما ناگهان قرار گزارش "ثانی" (ملامشر) که بعدا جانشین ملامبورجان شد، ملابور جان از عقب هدف تیراندازی قرار گرفت و قوت های طالبان از هر طرف به سوی کابل سرازیر شدند.

ملا... ازقول حاجی بشر ادامه می دهد:

در نخستین لحظه های ورود گروه های مختلف طالبان به کابل، یک گروه از آن ها که در غند ۵۲ مخابره عقب مکروریان های اول مستقر شده بودند، به طور مشخص درجستجوی یافتن محل اقامت دکتر نجیب درشهر به گردش درمی آیند. گروه نخست طالبان که وارد اقامت گاه دکتر نجیب می شوند، با او و همراهانش محترمانه برخورد می کنند و می روند. گروه دیگر نیز نیم ساعتی با دکتر گپ می زنند و از آن جا خارج می شوند اما وقتی گروه سوم از راه می رسند، وضع تغییر می کند و مشاجره میان نجیب و آن ها به کش و گوی و خشونت می کشد.

حاجی بشر می گفت که سردسته این گروه ملاغازی بود که دکتر نجیب را از آن جا به سوی چهار راهی آریانا بردند وحلقی آویز کردند.

من (نویسنده) دراواخر ۱۳۷۲ اطلاع حاصل کردم که دکتر نجیب سرگرم نوشتن کتاب خاطرات خود است. اسدالله مشکوری می گوید که کتاب خاطرات وی به وسیله توحی به رشتهء تحریردرمی آمد. اکنون کسی نمی داند که کار کتاب خاطرات به کجا کشید واکنون نزد چه کسی است؟ خانم فتانه می گوید که پس از قتل همسرش، مسؤلان دفتر سازمان ملل متحد درکابل، بکس

صبح روز جمعه شش میزان، غرزی خواخوژی افسر خلقی (معاون شهرداری کابل در سال ۱۳۸۶) که ناگهان با دسته های "خط شکن" طالبان وارد کابل شده بود، درحالی که اسلحه کله کوف دردست داشت، زنگ دروازه خانه ما (بلاک ۱۰۸ اپارتمان ۱۳ ، مکروریان سوم) را به صدا درآورد.

وقتی در را گشودم، غرزی با چهره یی برافروخته یی به من نوید داد که :
- نجیب ، قاتل پدرت را کشتیم!

دکتر ننگرهاری می گوید: همراه با قدیر به چهارراهی آریانا رفتیم. قدیر با دیدن پیکره های آویخته نجیب و برادرش ، با لحنی راضی و خوشحال گفت: چه کار خوبی شد!

دکتر ننگرهاری نیز حضور همزمان طالبان و افراسیاب ختک در کابل را تأیید می کند. اما وی می گوید که افراسیاب ختک به منظور میانجیگری میان هواداران قتل نجیب و کسانی که مخالف قتل وی بودند، به کابل شتافته بود. ننگرهاری همچنان مدعی است که در کار قتل نجیب یک جنرال امریکایی به نام ایکل نیز نقش داشته است. وی ظاهراً درباره هویت جنرال امریکایی اطلاعات چندانی ندارد و هیچ مدرکی هم درین باره ارائه نشده است.

راز خوابیده :

بعد از ورود طالبان به کابل، دامنه قدرت خلقی های شاخه شهنواز تنی به همکاری فعالان استخبارات پاکستان ، دردستگاه نا هم آهنگ طالبان به خصوص در قوای هوایی، واحد های میکانیزه و نهاد های استخباراتی، اشکال نگرانی کننده یی به خود گرفت. شبکه اطلاعاتی ضد طالبان که مرکز آن در پایگاه مقاومت مسعود در پنجشیر فعال بود، هنوز در دستگاه امنیت در کابل نفوذ داشت. این جریان حاضر در اداره احتساب طالبان، برای یک رویارویی ممکن به هدف فروپاشی شبکه خلقی ها در اداره " احتساب" به تدریج آماده می شد. رشته اصلی عملیات ضد جاسوسی دردست شخص شهید احمد شاه مسعود در پنجشیر بود.

احمد شاه مسعود در پنجشیر در خصوص پیشبرد مأموریت ضربه از درون به

از سران طالبان به گمان این که به وزارت خارجه می رود، از روی اشتباه به وزارت پلان داخل شده بود. رادیوی کابل پس از ورود طالبان همچنان فعال بود. از لحظه ورود طالبان به ساختمان رادیو و تلویزیون، رادیوی کابل پخش برنامه های عادی خود را قطع کرد و به جای آن به انتشار اعلان های مفقودی افراد طالبان آغاز کرد. معلوم می شد که عده یی از نفرات طالبان به هنگام دخول در شهر راه خود را گم کرده و سعی داشتند افراد گم شده شان از طریق رادیو پیدا کنند.

افراد آشنا به کوچه پسکوچه ها، وزارت ها و قرارگاه های نظامی حوالی نیمه شب به شهر رسیدند. ورود طالبان، چنان ناگهانی، زود هنگام و غافلگیرانه بود که حتی بعضی از سران دولت از جمله نجیب الله لفرایی وزیر خارجه حکومت استاد ربانی از عقب نشینی دولت ربانی و انتقال سازوبرگ جنگی اطلاع حاصل نکرده بود. وحید مزده می گوید که نجیب الله لفرایی زمانی از دخول دسته های طالبان به شهر آگاه شد که با خیال راحت سرگرم بازی پینگ پانگ در وزارت خارجه بود!

گروهی که شب پنج میزان مستقیم به پناه گاه دکتر نجیب در دفتر ملل متحد وارد شدند، افراد خاص شهنواز تنی وابسته به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق بودند که کاملاً با گوشه و کنار شهر آشنایی داشتند.

دکتر محمد حیدر صفا ننگرهاری وابسته به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق که در سال های حاکمیت طالبان در کابل، سروکارش با مقام های طالبان افتاده و موضوع قتل دکتر نجیب را از نزدیک دنبال کرده است، اسرار جدیدی را به نقل از قدیر پسر جنرال آصف شور (از متحدان شهنواز تنی که در جریان کودتای ناکام سال ۱۳۶۸ در حاشیه جنوبی کابل کشته شد) درباره عامل اصلی قتل دکتر نجیب فاش می کند.^۱ دکتر ننگرهاری از زبان قدیر چنین روایت می کند:

1. جنرال آصف شور از دستیاران ارشد شهنواز تنی در قرارگاه ستودرستیز وزارت دفاع بود که پس از فرار تنی به بگرام سپس به پاکستان، در جریان هجوم نیروهای تحت فرماندهی جلال رزمنده رئیس اداره پنجم امنیت دولتی بر کاخ دارالامان (قرارگاه رهبران نظامی هوادار تنی) به هلاکت رسید.

اجازه نداشتیم که در ملاعام از مناطق بگذریم و خود را به حضور مسعود برسانیم. ما بعد از گرفتن فرمان ومشورت از مرکز مقاومت دو باره کابل برمی گشتیم، افشا شدن درانظار مردم درپنجشیر می توانست خطرناک باشد و متلاشی گشتن محور اطلاعاتی مقاومت درکابل را درپی داشته باشد. رسم معمول این بود که تا رسیدن به نقطه ی که با مسعود دیدار می کردیم، به صورت های مان نقاب می کشیدیم.

در تماس بعدی که الزاماً از کابل به پنجشیر داخل می شدیم، سعی می کردیم که با تاریخ شدن هوا، از خطوط جبهه به سوی مواضع نیروهای مقاومت بگذریم. در نخستین ماه های تسلط طالبان بر پایتخت، جلسه خصوصی با حضور احمد شاه مسعود، انجنیر عارف (رئیس امنیت آن زمان) و میرویس به اسم مستعار شریف (معاون بخش کاری) گروه ویژه، در خانه پدری مسعود گرد هم آمدیم.

هدف از نخستین دور جلسه، طرح و تنظیم برنامه جدید ضد جاسوسی در درون اطلاعات طالبان بود که در آن، سازمان استخبارات آی، اس، آی پاکستان قدرت نظارتی و عملیاتی خود را پیوسته تقویت کرده بود.

برنامه بعدی، طرح و تنظیم برنامه ضد عملیات نظامی و کشف عملیات دشمن بود. مسعود برای یافتن پاسخ به این سوال که تهاجم های گسترده تر بعدی گروه طالبان، آیا از راه شمالی عملی خواهد شد یا از نقاط جانبی نزدیک تر به وادی پنجشیر (سرربی و تگاب)، نظریه ها را جمع بندی می کرد. این جلسات زنجیره ی مدت دو هفته به طول انجامید. در جریان این دو هفته، هیچ کسی حق داخل شدن به حریم جلسات را نداشت و حتی برای معلم نعیم که در مسایل اطلاعاتی از نزدیکان مسعود به شمار می رفت، اجازه ورود به مجلس داده نمی شد. تنها احمد (پسر ارشد مسعود) که در آن زمان کودکی بیش نبود، لحظاتی قبل از صرف غذا، آب دست شویی را به داخل می آورد و سپس از خانه بیرون می رفت. مسعود شخصاً غذا و سفره را به داخل می آورد.

بعد از نشست های سری پیاپی، سرانجام روی این مسأله توافق حاصل شد که تعمیل طرح ضد جاسوسی و کشف عملیات دشمن، بدون نفوذ در دستگاه اطلاعاتی طالبان در کابل، دشوار خواهد بود. به دستور مسعود، من آماده

هدف برهم زدن هم آهنگی طالبان و خلقی ها، به این نتیجه رسید تا روند بازی های اپراتیفی و تحریک آمیز در دستگاه اداره احتساب طالبان طوری ادامه یابد که زهر بی اعتمادی میان طالبان ضد کمونیست و خلقی ها در سیستم کار مشترک آنان چکانده شود. این طور محاسبه شده بود که طالبان تحت رهبری ملا ربانی رئیس شورای رهبری طالبان در کابل از نیرومندی روز افزون کادر های نظامی و اطلاعاتی خلقی و اشاعه نفوذ " دسولی غورزنگ" ناراضی و متفتر اند.

دکتر نادر احمدزی فعال ضد جاسوسی مرتبط با شبکه پنجشیر (به اسم مستعار ملامؤمن) در یک عملیه سری رخنه در دستگاه طالبان به عنوان مدیر اداره سوم در معاونیت اپراتیفی برای خود راه باز کرد. نام های رمزی (کود) شبکه ملامؤمن که میان کابل و پنجشیر فعال بودند، عبارت بودند از:

ملامؤمن (دکتر نادر احمدزی) مسئول شبکه صادق هجرت وابسته به جبهه مقاومت، به اسم مستعار پرویز در شبکه مخابراتی

شهید احمد شاه مسعود به اسم عبدالله

ملا خاکسار به اسم مستعار اجمل

انجنیر عارف به اسم مستعار ۲۷

راز سرقت شده قتل دکتر نجیب الله زمانی آشکار شد که شبکه ضد جاسوسی در اداره احتساب، موفق شد که پل رابطه ای را که پاکستان میان طالبان دینی و افسران خلقی بر قرار کرده بود، اسناد و مدارک موجود در معاونت اپراتیفی اداره احتساب فرمانده مقاومت در پنجشیر، طرح ایجاد شکاف تشکیلاتی در سازمان جاسوسی طالبان در کابل را که عمدتاً در دست فعالان استخباراتی پاکستان قرار داشت، روی دست گرفت. اجراکننده این طرح دکتر نادر شاه احمد زی مسئول شبکه ویژه اطلاعاتی مسعود در کابل بود.

دکتر احمد زی خود این ماجرا را چنین توضیح می دهد:

در زمستان سال ۱۳۷۵ که یورش چند جانبه طالبان به هدف تسخیر بستر های جنگی مسعود در پهنای شمالی ادامه داشت، به دستور مسعود از راه پشاور به چترال وارد وادی پنجشیر شدیم. ما به عنوان فعالان اطلاعاتی ویژه،

سرازیر شده بودند، در جستجوی راه هایی برای یافتن سر نخ این تجارت پرسود بودند.

در کابل، مخابره ها وبسته جعلی یورانیوم را به دیدار چکری نمایش دادم. بعد از تماشای دستگاه های مخابره و جعبه ناشناخته یورانیوم گرایش وی به من بیشتر شد. او گفت من باید ترا به رئیس کشف وزارت دفاع معرفی کنم.

دیدار چکری خودش در آن زمان فرمانده غند (هنگ) ۵۲ مخابره بود. من دقیقاً متوجه بودم که ملاقات با رئیس کشف وزارت دفاع، اولین خیز بلند من برای اجرای مأموریت سری بود.

به دیدار چکری با لحن خودمانی و رفیقانه گفتم که اسم جهادی من ملامؤمن است. "طالبان کرام" نیز به این القاب علاقه منداند. بهتر است برای رئیس کشف وزارت دفاع، خودم را به همین نام طالبی معرفی کنم. او بی هیچ گونه ملاحظه ای، حرف مرا پذیرفت.

دیدار چکری، مرا به رئیس کشف که اهل ولایت هلمند بود، معرفی کرد و گفت که این جوان از مجاهدین سابق است و می تواند به نفع طالبان فعالیت های مهمی انجام دهد. جبین رئیس کشف از دیدن دستگاه های مخابره و جعبه نام نهاد یورانیوم، باز شد. او چند سوال مختصر در باره درجه تحصیلات و توانایی ها من مطرح کرد. سپس پیشنهاد کرد:

بیا که مسئولیت بخش مجاهدین تاجکستان و حوزه آسیای میانه را برایت بسپاریم. من گفتم که در حاضر با دیدار چکری هستم و بعد برنامه ها را به مشورت یکدیگر آماده می کنیم. در مدتی که در خانه دیدار چکری بودم، با استفاده به دلیل وابسته گی من به قوم کاکر (از طرف مادر) با ملا ربانی رئیس شورای رهبری طالبان در کابل نزدیک شدم. در همان روزها، صدیق افغان (ریاضی دان معروف افغانستان) از سوی مأموران امنیت طالبان به دلایلی که چندان مهم نبود، بازداشت شده بود. دیدار چکری به منظور رهایی وی دست به کار شد و از من دعوت کرد که او را تا دفتر معاون اداره "احتساب" طالبان همراهی کنم. چکری در مسیر راه به من گفت که معاون اداره "احتساب" طالبان، عضو ویژه سازمان اطلاعات پاکستان است. منظور وی آن بود که من باید در

شدم که به هر شیوه معمول و حتی نا معمول، عملیات نفوذی بر هسته استخباراتی طالبان را انجام دهم.

ما که از راه پشاور - چترال به سوی بدخشان سفر کرده و خود را به پنجشیر رسانیده بودیم، هنگام برگشت نیز از مسیر پنجشیر - بدخشان به سوی چترال راه افتادیم و چند روز بعد دوباره به شهر پشاور آمدیم. در پشاور، دیدار چکری مشهور به قوماندان دیدار، از هواداران سرشناس طالبان را ملاقات کردیم و با استفاده از علایق قومی، فضایی به وجود آمد که دیدار چکری حتی از ما دعوت کرد که باید به صف طالبان بپیوندیم. ملاقات با دیدار چکری، امری تصادفی نبود. من از شروع پروژه، تصمیم گرفته بودم که برای نزدیک شدن با طالبان، او را ملاقات کنم و با استفاده از شناخت قبلی و یک رشته وابسته گی های قومی، خود را به هدف برسانم. اما در نخستین ملاقات با دیدار چکری، با پیشنهاد ناگهانی وی برای پیوستن به گروه طالبان رو به رو شدم و این رویداد، برای من به معنی آغاز عملیات به سوی کابل بود. آقای دیدار از ضرورت کمک به طالبان سخن گفت و از من پرسید که چه امکاناتی در اختیار دارم که طالبان را در جنگ شان بر ضد مسعود، یاری برسانم؟

من گفتم: امکانات من برای همکاری با طالبان زیاد است.

من در آخرین روز های استیلا طالبان به کابل، یک تعداد از مخابره های نوع (تاکتی واکتی) روسی را در زیر خاک مدفون کرده و همچنان یک جعبه پر از مواد خاکستری را تحت نام ماده یورانیوم نیز مخفی کرده بودم. در سال های اول بعد از فروپاشی امپراطوری اتحاد شوروی، در میان حلقه های استخباراتی، هنگامه قاچاق یورانیوم از تأسیسات نظامی شوروی سابق به سوی افغانستان، ایران و پاکستان، گرم بود. این نوع قاچاق، سازمان های اطلاعاتی منطقه و دسته های قاچاقچیان اسلحه را به خود جلب کرده بود. با توجه ادامه جنگ در کابل، آوازه ها طوری بود که بسته های یورانیوم که از روسیه و کشورهای آسیای مرکزی بیرون می شود، از راه افغانستان به بازار های بی نشان کشور های منطقه در بدل پول های سرسام آور به فروش می رسد. چنان که برخی دسته های مجاهدین و عناصر شهر نشین که یک جا با طالبان به کابل

طالبان در سفارت سابقه اتریش در کوله پشته کابل موقعیت داشت و تمامی تجهیزات استخباراتی آی، اس، آی، در همین ساختمان جاسازی شده بود. بنا به گزارش منابع استخباراتی، غرزی در زمان حکومت مجاهدین، قبل از حرکت طالبان به سوی کابل، به وسیله یک دگروال اهل ولایت وردک به اسلام آباد برده شد. غرزی در اسلام آباد نسبت به شهنواز تنی وزیر دفاع دوره ریاست جمهوری دکتر نجیب الله، ابراز وفاداری از خود نشان داد و به حیث دستیار تنی برگزیده شد. تنی پس از شکست کودتای خلقی ها بر ضد دکتر نجیب زیر چتر حمایت حزب اسلامی و آی، اس، آی خزید و کارشناسان مجرب خود در عرصه رهبری نیروهای هوایی، موتوریزه و استخبارات، در اختیار آنان قرار داد. وقتی سرمایه گذاری بالای پروژه طالبان در سطح منطقه شکل جدی به خود گرفت، کلیه کادر های خلقی شاخه شهنواز در تشکیلات نظامی و کم تجربه طالبان مدغم گردید. غرزی خواخوژی از همان ابتداء به حیث عضو ارشد این گروه پای به پای طالبان به کابل آمد و به حیث معاون اوپراتیوی اداره احتساب طالبان برگزیده شد. اما طوری که در صفحات بعدی خواهیم دید، در ماه حوت همان سال در جلال آباد، بازداشت شد. آقای غرزی در سال ۱۳۸۵ تصمیم گرفت وارد مجلس نماینده گان شود اما رأی کافی به دست نیاورد. در همین سال وی جزوه کوتاهی تحت نام "آزموده را باز نیازماید" به زبان پشتو منتشر کرد که ظاهراً شماری از وزیران و مقامات دولتی را مورد انتقاد قرار داده است. وی قبل از آن نیز کتابی را زیر نام "لویه لوبه" نشر کرده است که به مسایل تاریخی اختصاص دارد و به طور کامل از آثار نویسنده گان ومؤرخان معاصر اقتباس شده است.

اما آن چه درین جزوه ها اهمیت دارد، شرح احوالی است که آقای غرزی در صفحه چهارم پشتی، درباره خود نگاشته است فهرست بلند بالایی از کرسی ها و مناصب نظامی و اداری را بر شمرده است که به ادعای خویش در آن کرسی کار کرده است. درین شناسنامه آمده است که غرزی خواخوژی فرزند پوهنپال محمد ابراهیم خواخوژی متعلق به قوم بلوچ ساکن قندهار در سال ۱۹۶۲ در کابل چشم به گیتی گشوده است و دوره ابتدایی و ثانوی تحصیل را در لیسه حبیبیه به پایان برده است. اما گفته می شود که غرزی خواخوژی وابسته به قوم

محضر معاون اداره احتساب، در جریان صحبت، مواظب سخنانم باشم. در خانه ی واقع در جاده شماره سیزده وزیر اکبرخان کابل داخل شدیم. وقتی به اتفاق دیدار چکری وارد دفتر معاون اداره احتساب شدیم، مردی را دیدم که در نخستین لحظه او را شناختم. اما دیدار چکری ضمن احوال پرسی با معاون احتساب به من گفت:

این حاجی محمد است!

حاجی محمد با من دست داد و علی الظاهر به روی خود نیاورد که در گذشته مرا می شناسد.

اما من در نخستین نگاه دریافته بودم که این شخص حاجی محمد نام ندارد، او غرزی خواخوگی نام دارد!

غرزی خواخوژی کیست؟^۱

من غرزی را به دلیل خویشاوندی خانواده گی (البته از طریق خانم وی) می شناختم.

اونیز ازین قرابت آگاه بود. غرزی در عین حال مسئولیت "گروپ خاص اپراتیوی" در ارگان اطلاعاتی طالبان را نیز برعهده داشت. آقای اکبر بخاری از افسران سابق امور اداری او را انجام می داد.

غرزی خواخوگی به اسم مستعار حاجی محمد به حیث معاون اپراتیوی استخبارات طالبان انجام وظیفه می کرد و با کرنیل سعید امام افسر کارشناس در امور افغانستان رابطه نزدیک داشت. کرنیل امام پیش از آن، مسئول اداره قنسولی پاکستان در نیویورک بود. مرکز فعالیت های کرنیل امام در زمان

۱. غرزی خواخوژی که در (۱۳۸۶ شمسی) به امضای شخص رئیس جمهور حامد کرزی به حیث معاون شهرداری کابل منتصب شده بود، بعد از انتشار چاپ نخست کتاب حاضر، مورد حمایت یک حلقه خاص در دستگاه حکومت قرار گرفت و هیچ یک از ارگان های امنیتی و قضایی در زمینه بازداشت وی اقدامی نکردند. وی مدتی محافظان شخصی خود را افزایش داد و سپس بنا به تصمیم حامیانش در دستگاه حکومت از کار برکنار شد و سپس بدون درد سر به خارج از کشور رفت.

سید اسحق از کادرهای امنیتی افغانستان که در سال آخر حاکمیت طالبان به مدت شش ماه را در یک سلول زندان با غرزی سپری کرده است، می گوید: غرزی در زندان با افتخاریان می کرد که با یک تعداد از رفقایش، دکتر نجیب را به "سزایش" رسانیده است. غرزی مدعی بود که در اصل بنا به دستور سازمان استخبارات انگلیس وارد سازمان آی، اس، آی شده بود تا اداره "احتساب" طالبان را سروسامان بدهد. غرزی از نورالدین ترابی وزیر عدلیه وقاری احمدالله رئیس اداره احتساب طالبان به سختی شاک می کرد که برای رهایی وی اقدامی نکرده اند. غرزی با صراحت ادعا می کرد که: من در لندن و پاکستان در زمینه فعالیت های اپراتیفی آموزش دیده ام؛ اما اساساً فرستاده انتلیجنت سرویس به آی، اس، آی هستم!

نادرشاه احمدزی (ملامؤمن) به توضیحات خود ادامه می دهد:

یک روز مردی به دفتر اپراتیفی داخل شد که غرزی با دیدن وی از جا برخاست. تازه وارد، جلدی تیره داشت و کلاه پکولی به سر نهاده بود. در نگاه های رام و گریزنده اش نوعی سراسیمه گی وجود داشت. غرزی او را به نام

دو: در سال ۱۹۹۶ مذاکره کننده اصلی دسولی غورزنگ با گروه طالبان.

سه: در سال ۱۹۹۶ معین وزارت احتساب و رهبر گروه خاص اپراتیفی .

چهار: در سال ۱۹۹۷ معاون اول وزیر استخبارات و مشاور امور امنیت ملی افغانستان.

پرسش مطرح می شود: یک افسر پائین رتبه در سطح دهم بریدمن که زمانی از وظیفه اصلی نظامی طفره رفته ، چه گونه یک باره به مدارج بلند خدمات استخباراتی در گروه طالبان راه یافته است؟

در ادامه شناسنامه غرزی به قلم خودش، نکات متناقض دیگری نیز ذکر شده است؛ از جمله این که وی ادعا می کند که او را به اتهام رهبری قیام برضد طالبان زندانی کرده و سپس به مجازات اعدام محکوم کردند. در نتیجه، پنج سال را در زندان های ننگرهار، کابل و قندهار سپری کرده است. (دلایل مستند به قلم شخص غرزی درباره این جریانات در بخش بعدی این کتاب قید شده است.) نکته جالب در شناسنامه غرزی این است که وی پس از سرنگونی طالبان در دسامبر ۲۰۰۱ ، مسؤل دفتر انتخاباتی حامد کرزی در اسلام آباد بوده است!

بلوچ ولایت قندهار نیست. در سال های سلطنت ظاهرشاه ، یک آواز خوان محلی مشهور به " جت شهزاده " در آن ولایت در محافل و مجالس خوشی آواز می خواند و هنرنمایی می کرد. جت شهزاده سپس به رادیو افغانستان و تلویزیون راه یافت و هنرش را تحت نام " شاه محمد قندهاری " در رادیو و تلویزیون پی گیری کرد. این شخص بنا به ادعای ساکنان محل، به عنوان پسر کاکای اصلی ابراهیم خواخوژی پدر غرزی خواخوژی شناخته می شود. اگر این وابسته گی درست باشد ، پس چه گونه می توان پذیرفت که غرزی خواخوژی به قوم بلوچ ولایت قندهار تعلق دارد؟ ساکنان محل می گویند که جت های قندهار در اصل به مناطق مرزی " تفتان " سرحد بین افغانستان و ایران و کوئته پاکستان تعلق دارند.

از سوی دیگر، بنا به رؤیت اسناد و شواهد، وی در زمان خلقی ها عضو دسته های دفاع از انقلاب بود و گواهی نامه فراغت را از طریق سازمان جوانان حزبی به دست آورده است. سپس وارد دوره آموزشی شش ماه "مستعجل" افسری شده و به حیث دریم بریدمن از کورس فارغ گردیده است. وی در ریاست لوژستیک به رتبه دهم بریدمن ارتقا یافت. در آن سال ها اعزام افسران دون پایه به جبهه های جنگ به خصوص افسرانی که به "ضابط ماشینی" شهرت داشتند، در دستور کار حزب و ارتش دولت قرار داشت. غرزی به منظور فرار از جنگ در جبهات در تلاش برای دستیابی به فرصت های دیگر در عرصه امور غیر نظامی موفق شد که به کمک "رفقای خلقی" به طور خدمتی به حیث یاور یکی از رؤسای اطلاعات و کلتور در زمان نجیب برگزیده شود. این که وی در معرفی نامه خود نوشته است که "از دوره آموزش عالی افسران ، کورس کوماندو و پراشوت و دانشکده لوژستیک دانشگاه نظامی (حربی پوهنتون) سند فراغت به دست آورده است" ، تا هنوز ثابت نشده و ادعایش قابل بررسی است.¹

1. وی در شناسنامه اش، مسئولیت حدود سیزده مورد مناصب نظامی ، اداری و امور غیر دولتی را به خود منتسب دانسته است. از جمله :

یک : از سال ۱۹۹۳ تا سال ۱۹۹۶ ، عضویت شورای مرکزی "دسولی غورزنگ" ، سکرتر رهبری ، رئیس دفتر رهبر، رئیس امور سیاسی دسولی غورزنگ.

در نخستین دور ملاقات با غرزی متوجه شدم که در دفتر معاونت اداره احتساب، اسناد و مدارک بسیار مهمی وجود دارد. دریک الماری بلند پرونده هایی قطوری چیده شده بود و روی شیشه آن نوشته شده بود: شورای نظار. به همین ترتیب، آگهی های مختلف دیگر از قبیل جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و فرماندهان مشهور، روی شیشه الماری های دیگر با خط مشقی روی کاغذ تحریر شده و برشیشه قفسه الماری چسبانیده شده بود. تمامی برنامه های اطلاعاتی در سراسر افغانستان از طریق همین اداره جمع بندی و ارزیابی می شد. دیدار چکری به غرزی گفت که ملامؤمن امکانات زیادی برای کار در اختیار دارد. غرزی این بار مصرانه از من دعوت کرد که در اداره ویژه موسوم به "مدیریت سه" در چهارچوب معاونت احتساب کار کنم. من پیش از آن که به طور مستقیم مسئولیت مدیریت سوم را بر عهده بگیرم، دربخش اداره لجستیک به کار گماشته شدم. سعی کردم که درجریان کارها، در دادن مشورت های اطلاعاتی به غرزی سخاوت به خرج دهم. او یک روز به من گفت: تو درباره بسیاری مسایل اطلاعات داری و اطلاعات همه دقیق اند!

او گفت: از اول گفته بودم که باید در مدیریت سوم کارکن ... کار را از همین امروز شروع کن.

در جلسات سری پنجشیر در خصوص نفوذ به دفتر گروپ خاص اپراتیفی اداره احتساب طالبان که غرزی در رأس آن قرار داشت، نتیجه گیری شده بود که روند جا به جایی من درین نهاد، ممکن است وقت زیادی را در بر بگیرد. اما تصادف ها طوری دست به هم دادند که این مأمول ظرف یک یا دو هفته برآورده شد. در دومین هفته کار در مدیریت سوم، روزی کرنیل سعید امام پاکستانی به دفتر غرزی داخل شد. نیم خیز شدم که بیرون بروم اما غرزی از من خواهش کرد که بیرون نروم. او گفت: بمان، مشکلی نیست!

در موارد بعدی، کرنیل سعید امام با غرزی در مورد پیشرفت کار ها و ارزیابی حملات طالبان برشمالی و پنجشیر با صراحت صحبت می کرد. او درین باره مانند یک فرد مسئول تام الاختیار از غرزی سوالاتی می کرد.

در جریان یکی از جلسات میان کرنیل سعید و غرزی درکابل پیش نظرم اتفاقی روی داد که برای مأموریت من بسیار مهم بود. من شاهد صحنه تمدید

"سلطان صاحب" معرفی کرد؛ اما من دروهله نخست هویت او را تشخیص داده بودم.

او کرنیل سعید امام افسر سرشناس سازمان آی، اس، آی درافغانستان بود که کلیه عملیات های جنگی و جنگ اطلاعاتی بر ضد مسعود را رهبری می کرد. کرنیل سعید امام به زودی آن جا را ترک کرد. سپس غرزی از من دعوت کرد که در "مدیریت خاص اپراتیفی" تحت نظر وی کار کنم. دیدارچکری گفت که ملامؤمن در حال حاضر، مأمور ریاست کشف وزارت دفاع است. او راست می گفت. در زمان حکومت مجاهدین، به امضای شخص احمد شاه مسعود، به ریاست کشف وزارت دفاع معرفی شده بودم و اسناد دوره جهادی ام به امضا و تأیید شخص مسعود در آرشیف وجود داشت. غرزی گفت:

اگر سوانح داشته باشی می توانی با من در مدیریت سوم اداره احتساب کار کنی!

من گفتم: ملا سوانح تحصیلی را از کجا بیاورد؟

اوسرتکان داد. در آن روزها، حاجی زلمی رئیس دفتر شماره یازدهم اداره احتساب طالبان که از روابط من با حکومت استاد ربانی در سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ آگاهی داشت، از نزدیکی من با دیدار چکری و ملاخاکسار معاون وزارت داخله طالبان به تعجب افتاده بود و سعی می کرد که مرا برای مقامات طالبان به حیث یکی از فعالان وفادار به احمد شاه مسعود معرفی داشته و بدین ترتیب زمینه بازداشت مرا فراهم کند. به گفته رئیس کشف وزارت دفاع، زلمی چندین بار در رابطه من با سران نظامی طالبان صحبت کرده بود.

به رئیس کشف چند بار اظهار داشتیم که من یک ملا هستم. او چه گونه می تواند موقعیت مرا تخریب کند؟ رئیس کشف واقعاً در برابر توطئه های حاجی زلمی از من دفاع کرد و حتی همراه با یک گروه از افراد مسلح به دفترش هجوم برد؛ اما حاجی زلمی از رویارویی با وی فرار کرد. او بارها در غیاب من به زلمی پیام داده بود که من ملامؤمن را می شناسم و برای طالبان کمک زیاد کرده است. او گفته بود: کسی که مخابره ها و مواد یورانیوم را برای ما آورده است، چه گونه می تواند برضد ما باشد؟

هدف گیری هسته خلقی ها

دکترنادر (ملا مؤمن) می گوید:

من فهرست فعالان استخباراتی خلقی در دستگاه اداره احتساب طالبان را به امر صاحب در پنجشیر تحویل دادم. وی یک یک اسامی مندرج در فهرست را از نظر گذراند و سرانجام گفت: افسران خلقی بر ضد ما شعوری عمل می کنند و باید کاری کرد که افسران خلقی در میان طالبان منزوی شوند. ما روی طرحی کار کردیم که به موجب آن عملیات خود را آغاز می کردیم. پس من به کابل برگشتم و کار زهر پراگنی در صفوف طالبان و خلقی ها را براساس یک برنامه دقیق پیگیری کردیم.

وی ظاهراً با نام اکثر افسران خلقی آشنا بود و درباره هریکی از آنان اطلاعات کافی داشت. مسعود گفت: تمام انداخت های توپچی، بمباران های هوایی و ایجاد قوس آتش در جبهات به وسیله همین افسران عملی می شود. مسعود سوال کرد:

چه گونه می توان مرکز اصلی خلقی ها را هدف گرفت؟

گفتم: معاون اداره احتساب طالبان یک افسر خلقی است که به نام مستعار حاجی محمد کار می کند؛ اما نام اصلی اش غرزی خواخوگی است. او از افراد خاص جنرال شهنواز تنی است و من شاهد بودم که کرنیل سعید امام به دفترش می آید و با هم صحبت می کنند.

مسعود پرسید: خط اصلی صحبت های شان چه بود؟

گفتم: صحبت ها به طور عمده درباره نحوه رخنه بر جبهات جنگ و تثبیت اهداف ضربه دور می زد.

مسعود گفت:

خوب ... این طبیعی است. اما درین جا پلان باید طوری آماده شود که حساسیت دینی آن عده از مسئولان طالبان که به طور شعوری در جنگ آبی، آس، آبی قرار ندارند، بر ضد خلقی ها برانگیخته شود. بعد از تحریک

کارت عضویت غرزی در اداره استخبارات پاکستان بودم. مسئول تمدید کارت که خود از اتباع پاکستان بود، نمونه کارت اصلی غرزی را که در اسلام آباد صادر شده بود، از طریق وارد کردن رمز مخصوص در شبکه اینترنت در صفحه ظاهر ساخت. سپس تاریخ آن را با تاریخ کارت همراه غرزی مقایسه کرد و بعد از آن، مهر سفارت را بر آن کوبید.

غرزی سگرت دود می کرد و عمدتاً به عیاشی و هرزه گی مشغول بود. درین جا لازم نمی دانم که مکان های رفت و آمد خصوصی او را افشا کنم. من در مقام مسئولیت مدیریت سوم به زودی موفق شدم تا فهرست اسامی کلیه افسران نظامی گروه طالبان و نقشه های جنگی بالای پنجشیر و مواضع جنرال دوستم را از مجموعه آرشیف دفتر غرزی به دست بیاورم و آن را کاپی کنم. با حصول این پیروزی مأموریت نفوذ من در دستگاه طالبان شکل جدی تر به خود گرفت. زیرنام رسیده گی به یک رشته امور شخصی، همراه با معاون من میرویس که درین مدت در خارج از اداره احتساب به جمع آوری اطلاعات مشغول بود، به زودی از راه شهرک تکاب و نجراب (مناطق جنگی) در شمال شرق کابل، شبانگاه وارد پنجشیر شدیم.

کابل) نیز شامل بود. به من دستور رسید که این مستندات را برای ملاخاکسار تحویل بدهم. شخصی به نام بشیر، عامل ارتباط من با ملاخاکسار بود. ملاخاکسار قبلا با شبکه خاص مسعود پیوند داشت. بشیر مرا به سکرتر ملاخاکسار معرفی کرد و من پرونده را برای او تسلیم دادم. ملاخاکسار و ملاربانی براساس مستندات این پرونده، اولین گام را به هدف فروپاشی هسته نظامیان خلقی در ارتش و اداره احتساب طالبان به جلو برداشتند.

دکتر نادر احمدزی (ملا مؤمن) بر بنیاد اسنادی که از آن دوران در اختیار دارد، می گوید: ما طی یک برنامه مداوم و سری، فضایی را ایجاد کردیم که در میان خلقی ها و طالبانی که به استخبارات پاکستان رابطه یی نداشتند، سوء ظن و بی اعتمادی به وجود آمد. من موفق شدم که در قدم اول، با استفاده از پول های هنگفتی که از پنجشیر به کابل انتقال می دادم، ملاخاکسار را به هدف نزدیکی با مرکز مقاومت در پنجشیر با خود هم آهنگ کنم. تماس های مکرر ملاخاکسار با ملاربانی که به عنوان یک چهره میانه رو مورد توجه بود، اندک اندک نتایج امیدوارکننده خود را آشکار کرد. وقتی از توافق ملاربانی در مورد حرکت برضد افسران خلقی و همکاران پاکستانی آن ها تا اندازه یی مطمئن شدیم، تصمیم گرفتیم تا گام بعدی را به جلو برداریم. بازی ما برای تغییر ذهنیت ملاربانی در مورد خلقی ها تا آن جا ادامه یافت که ملاربانی از حس نگرانی که ما به نسبت حضور آشکار و افزایش نفوذ عمال استخباراتی پاکستان و افسران خلقی چاق کرده بودیم، مضطرب گشت و بر لزوم شروع اقدام بر ضد آنان باور مند شده بود.

دکتر احمدزی می افزاید:

ملاربانی در تماس مخابراتی با ملا عمر رهبر طالبان، موضوع حضور خلقی ها را با صراحت مطرح کرد و استدلال کرد که "انقلاب ما یک انقلاب اسلامی است" و حضور و نفوذ خلقی ها و نفرات ای، اس، آی و جبهه اسلامی و ملی طالبان را لکه دار می کند. وی به ملا عمر گفت که خلقی ها چندین بار در بیست سال اخیر در کشور کودتا کرده اند و نمی توان بالای آنان بیش ازین اعتماد کرد. بدین ترتیب ملا عمر در پایان صحبت توافق کرد که جمع آوری اسناد و مدارک

حساسیت طالبان دینی بر ضد کمونیست های خلقی، مرحله اساسی تر پیشروی اپراتیفی فرا می رسد.

من گزارش اپراتیفی سفارت پاکستان، رمزها، شماره های تلفن و نقشه تمام مراکز آنان در کابل را روی میز گذاشتم. مسعود درحالی که به اوراق گزارش ما نگاه می کرد، به موضوع دیگری اشاره کرد و گفت:

ما در چهار سال حکومت هیچ کاری را نتوانستیم به نفع نظام سازی انجام دهیم. بدون طرح جامع برای ساختن نظام همه پذیر، تسخیر دو باره کابل بی فایده است.

من به این عقیده بودم که دفتر معاونت اداره احتساب تحت رهبری غرزی، محور اصلی برای تقرب به مراتب بالایی روابط میان طالبان و افسران خلقی به شمار می رفت.

اگر چه فرد اصلی رابط طالبان با جبهه پنجشیر، ملا خاکسار معاون وزیر داخله طالبان بود. اما حادثه طوری اتفاق افتاد که من کاملا از یک کانال دیگر به شبکه اطلاعاتی طالبان وارد شده بودم. من ظرف چند ماه موفق شدم که تمامی اسناد موجود در دفتر معاونت اپراتیفی تحت رهبری غرزی را کاپی کرده و به پنجشیر منتقل کنم. در جمع این مدارک مهم، یکی هم نقشه های جنگی طالبان بود که خطوط وجهات تهاجم کارساز بر مواضع جنرال دوستم و مسعود را نشان می داد. بعد از افشای لست نظامیان خلقی، داوود مصباح در شمال بازداشت شد. اما مأموریت اصلی من، پرونده سازی بر ضد غرزی و رفقاییش بود که باید این اسناد را به سایر مقامات ضد کمونیست طالبان تهیه می کردیم. من کلیه اسناد غرزی و خلقی ها را که با شبکه آی، اس، آی رابطه داشتند، به دست آوردم. علاوه بر آن، موارد فساد و زنباره گی غرزی و رفقاییش را به طور مستند تهیه کردم. در زمره اسناد و شواهد، اوراق و کارت های مزین با مهر و نشان آی، اس، آی و شماره موتر غرزی با نمبربلیت استخبارات نیز شامل بود که وی هرگاه عزم سفر به پاکستان می کرد، این موتر را در مرز پشاور به فردی به نام لاله کوی شینواری تحویل می داد و با عبور از مرز، با موتر دیگری به پشاور و اسلام آباد می رفت. در پرونده غرزی موارد مختلف چور و چپاول خانه های مردم از جمله ملکیت شخصی حاجی سلطان (سابق آمر حوزة یازده پلیس

مخاصمت و سرانجام به بازداشت غرزی در جلال آباد انجامید.¹
ملا مؤمن میافزاید:

مسئولیت تحقیق از غرزی بر عهده مولوی یاسین رئیس اداره سوم استخبارات جلال آباد گذاشته شد. مولوی یاسین در اصل از ساکنان ولایت وردک بود که در بغلان زنده گی می کرد و در گذشته عضو حرکت انقلاب اسلامی افغانستان بود و با شبکه ضد استخباراتی مستقر در پنجشیر رابطه داشت. (وی دو سال پیش به طور مرموزی در مناطق سرحد ترور شد.) غرزی دوره سه ماهه تحقیقات را در ریاست سوم احتساب جلال آباد از سر گذراند و سپس به قندهار انتقال داده شد. در هنگام انتقال سرمای زمستان بیداد می کرد و دگروال اختر گل مدیر لوجستیک ریاست یازده استخبارات طالبان دو جاکت پشمی در اختیار غرزی گذاشت. در قندهار کار تحقیق از غرزی به وسیله مولوی احسان الله سرفدا، معاون اپراتیوی ریاست عمومی استخبارات قندهار ادامه

¹. ملا ... مدعی است که: من خودم جزو گروه عملیاتی بودم که دست های او را از عقب بستم و تحویل ریاست استخبارات دادم. وی در نخستین مراحل تحقیقات، (چنان که در سند اعتراف وی ملاحظه خواهید کرد) خلقی ها و پرچمی های زیادی را به مأموران استخبارات طالبان به قلم داد. بنا به اظهارات ملا مستان، غرزی پس از سقوط طالبان نیز در جمع فعالان طرفدار اداره مؤقت درآمد و در سال ۱۳۸۳ تلاش های فشرده یی را به منظور ایجاد پل رابطه با نیروهای امریکایی به راه انداخت. ملا... از قول راننده غرزی می گوید که وی تا مدتی، شب های متوالی را در سفارت امریکا در کابل سپری می کرد اما موفق نشد که حمایت مقامات سفارتی امریکا را به سوی خود جلب کند. شخص آقای غرزی هیچ گاه درین باره اظهار نظر نکرده است. اما دکتر حیدر ننگرهاری روایت می کند که غرزی حین تحقیقات در زندان ادعا کرده بود که رتبه و درجه وی در سازمان آی، اس، آی به هیچ وجه کمتر از ملا عمر و شهناز تنی نیست و هیچ یک از آنان حق ندارند او را به جرم ترمرد و سرکشی به زندان بیاندازند. (چنان که در بخشی از همین کتاب ملاحظه خواهید کرد، این ادعا ها با توجه به خط و کتابت شخص غرزی در جریان بازجویی تصدیق شده است.) گفته می شود که اصل این سند در اختیار ملا خاکسار بود که در سال ۲۰۰۵ در قندهار ترور شد، اما اصل این سند جزو مدارکی است که شبکه استخباراتی شهید مسعود روی آن کار می کرد. دکتر ننگرهاری می گوید که کاپی این سند حتی در ایران میان حلقه های مختلف دست به دست به فروش رفته است. شبکه سری استخباراتی شهید مسعود نیز که این سند را در اختیار دارد، این موضوع را تصدیق کرده است.

علیه خلقی ها آغاز شود و این عملیات با نخستین دستور ملا ربانی از کابل شروع گردید.

نخستین اقدام ملا ربانی، در ماه حوت سال ۱۳۷۵، صدور امر گرفتاری غرزی خواخوگی بود که به کمک ما انجام گرفت. به اساس ارسال شفر (پیام رمزی) ملا ربانی به قاری حضرت محمد در جلال آباد، غرزی خواخوگی در ننگرهار دستگیر و زندانی شد.

ملا ... (که خود یکی از مجریان بخش نظامی طالبان بود) می گوید که غرزی خواخوگی از فعالان دست اول شبکه استخباراتی طالبان بود. گذشته از اظهارات ملا ...، اسناد موثق نشان می دهد که وی در تخریب زیرساخت های زنده گی مردم در شمالی و تطبیق گام به گام سیاست ضد ملی "زمین سوخته" که در آئین نامه "سقاوی دوم" تذکار داده شده است، نقش عمده داشت. ملا... می گوید:

به مرور زمان، کشیده گی میان خلقی ها و طالبان بروز کرد و خلقی ها برای مقابله با اقدام احتمالی طالبان برضد خود، دست به ایجاد رابطه احتیاطی با جناح های ضد طالبان زدند. به گفته ملا... علت اصلی اختلاف میان شهناز تنی و غرزی آن بود که مقامات جبهه متحد و خلقی های شهناز تنی، در یک مقطع، باهم نزدیک شدند و تماس های دو طرف به هدف راه اندازی عملیات مشترک از داخل و خارج از کابل به منظور سرنگونی طالبان به نتایجی نزدیک شده بود. ارتباط طالبان خلقی با جنرال دوستم، استاد سیاف و سید منصور نادری رئیس فرقه اسماعلیه نیز تأمین شده بود. ملا مستان می افزاید که احمد شاه مسعود در یک مرحله مبلغ سه صد هزار دالر و استاد سیاف مبلغ دو صد هزار دالر در اختیار گروه غرزی خواخوگی قرار داده بودند. بخشی از اختلاف شهناز و غرزی در اساس بر سر تقسیم همین پول ها بروز کرده بود که به تشدید

شرایطی را فراهم کردم که ملاخاکسار فرصت یافت از طریق دستگاه مخابراتی شرکت بین المللی نفتی بریداس و یک مؤسسه امداد رسانی آلمانی با پنجشیر صحبت کند. من به موقع اطلاع یافتیم که قاری احمدالله رئیس عمومی اداره احتساب طالبان به کمک مدیر اختر گل که با برادر قاری احمدالله در ریاست تحقیق کار می کرد، نقشه بازداشت مرا طرح کرده بود. مدیراخترگل برای به دام کشاندن من و شاید هم ملاخاکسار، شماری از پنجشیری ها را تحت شکنجه گرفت تا از زبان آنان در باره من به استناداتی دست یابد. او یک گام دیگر به جلو برداشت و دگروال خوازک رئیس دفتر ملاخاکسار را نیز زیر شکنجه گرفت تا از وی اعتراف بگیرد. وضع آن چنان اضطراری بود که ملاخاکسار برای آزادی دستیار خود از چنگ مدیراختر، کارچندانی انجام داده نتوانست. سرانجام دگروال خوازک تاب شکنجه های هولناک را نیاورد و جان خود را از دست داد. خانواده خوازک تا کنون در حالت بی سرپرستی به سر می برد.

دهان بلا باز می شود

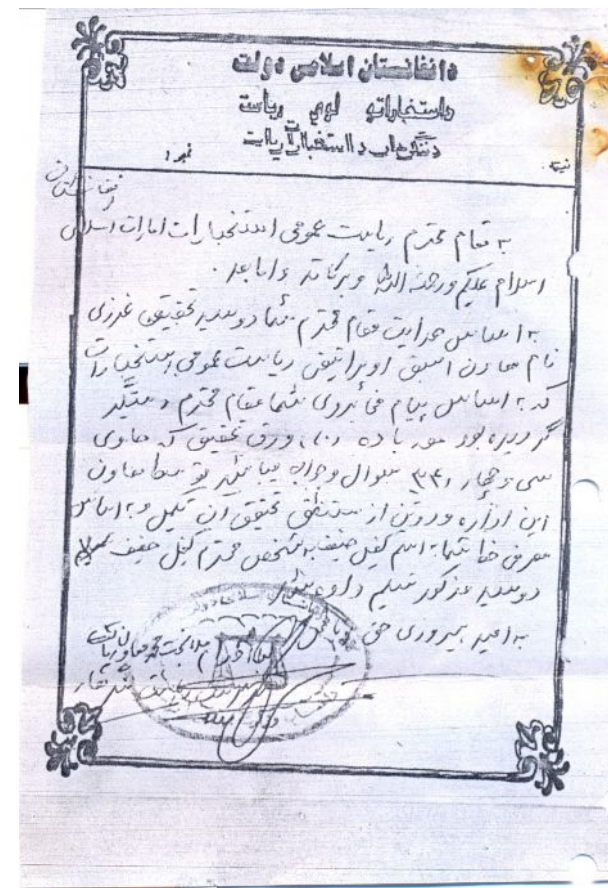
گذشت روز گار بی تعصب است. بدون اعتنا به نسب نامه های مجازی و اسرار ربوده شده، دیر یا زود با چنگال های درشت خویش، پرده های غدر و تبذیر را پاره می کند. عمال قتل دکتر نجیب در سال های حاکمیت طالبان به سختی تلاش کردند تا تمامی کانال های ره یابی به سوی اسرار قتل رئیس جمهور پیشین افغانستان را که در غیابت دادگاه، تشریفات قانونی و با تعرض به کرامت انسانی یک رجل سیاسی کشور انجام گرفت، مسدود کنند، اما اکنون دهان بلا باز شده است و از کام این بلا، اسناد و مدارک دست اول به قلم شخص غزری خواخوگی در باره اعدام دکترنجیب، خارج شده است. اعترافات غزری درین اوراق بسیار وحشت ناک و صریح است. جواب های غزری به پرسش های مستنطق نشان می دهد که وی کاملاً یقین داشت که تحت فشار کرنیل امام و یا به امر ملا عمر به زودی آزاد خواهد شد. سبک و سیاق جوابات

یافت. اما تحقیقات اصلی غزری در جلال آباد صورت گرفت که شامل سی و چهار سوال وده ورق تحریری است.

جنرال شهناز تنی بعد از بازداشت غزری به سرعت دست به کار شد تا او را از چنگ طالبان خارج کند. او گفته بود که غزری نباید ضایع شود. اما دیر شده بود. بعد از بازداشت غزری و اعترافات مفصل وی در باره رابطه اش با پاکستان افسران خلقی و روابط تنگاتنگ آنان با استخبارات پاکستان، اختلافات درونی حاکمیت طالبان به همان نقطه ی رسید که ما متوقع بودیم. آن ها نیز، تحرکات و ضد حمله اطلاعاتی را به هدف نابودی شبکه ما آغاز کردند. این تحرکات بعد از آن شروع شد که شبکه های پاکستانی، دریافته بودند که در سرای شاهزاده (یگانه مرکز مبادله پول) کابل، مقدار زیاد دالر امریکایی با پول افغانی مبادله شده بود. حال آن که در آن وقت، هیچ یکی از طالبان و مردم عادی، توان مالی زیادی نداشتند تا مبالغ نسبتاً بالای دالر را به پول افغانی تبدیل کنند. در آن زمان اداره احتساب برای انجام فعالیت های اطلاعاتی ماهوار مبلغ شصت میلیون افغانی به ما می پرداخت؛ در حالی که ما برای پیشبرد اهداف ضد اطلاعاتی در کابل به هزینه زیادی نیاز داشتیم و پول مورد نیاز از پنجشیر در اختیار ما قرار داده می شد. در آخرین باری که هزاران دالر را در بازار مبادله پول وارد کردم و بانک نوت افغانی گرفتم، مأموران سری پاکستانی نسبت به ما مظنون شده بودند. آن ها در پی رد یابی حلقاتی بودند که این همه پول را به افغانی عوض کرده بودند. بدین ترتیب، وقتی احساس کردیم که وضع ناگواری پیش آمده است، از پنجشیر پیام رسید که من باید همراه با شبکه سری موسوم به صادق هجرت کابل را ترک کنیم. اگر چه ملاخاکسار در موقف عامل کلیدی انتقال اطلاعات به مسعود، تا آخر ماجرا درمسند رسمی خود باقی ماند؛ اما انجنیر عارف به دستور مسعود به بهای هشت هزار دالر یک دستگاه مخصوص مخابره امریکایی نوع کودان را خریداری کرد و به کمک من، این دستگاه در خانه ملاخاکسار نصب گردید تا هیچ شبکه ی از استخبارات طالبان قادر به دخول در جریان مکالمات آن نباشد.

کود (رمز) دستگاه به وسیله انجنیر عارف تنظیم شده بود و ملاخاکسار با استفاده از همین دستگاه از کابل با مسعود صحبت می کرد. پیش از آن چند بار

سند شماره دوم:



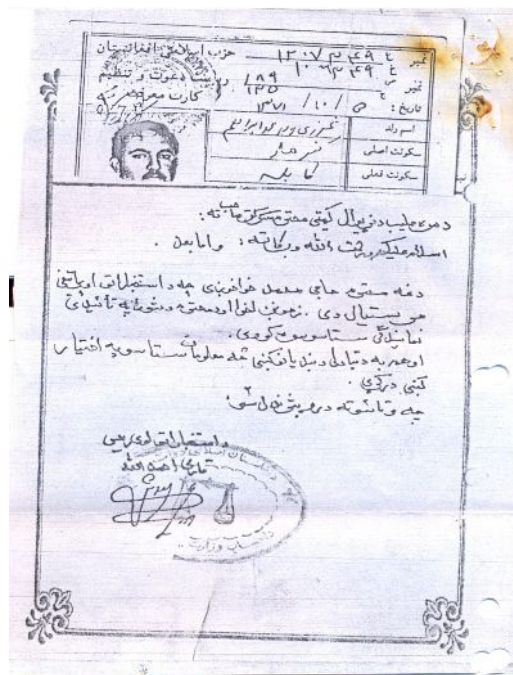
دولت اسلامی افغانستان
ریاست استخبارات
ریاست استخبارات ننگرهار

به مقام محترم ریاست عمومی استخبارات امارات اسلامی افغانستان!
اسلام علیکم و رحمت الله و برکاته و اما بعد.

غرضی به پرسش های مستنطق، لحن و ادای یک مقام عالی نظامی و استخباراتی را نشان می دهد. اکنون برای رد یابی شباهت در باره غرضی خواوگی، به اسناد استخباراتی سری می زنیم.

نخست چند سند کوتاه را ملاحظه کنید:

- سند شماره یک :
- دولت اسلامی افغانستان
- ریاست استخبارات
- محترم قاری حضرت محمد، اسلام علیکم
- اما بعد:
- بر اساس امر محترم امارت اسلامی و پیغام مخابراتی شان جهت کفالت، کفیل



حنیف می آید. دوسیه تحقیق غرضی را هرچه عاجل و به شکل محرم برایش تسلیم کنید.

امضای رئیس عمومی استخبارات
۱۳۷۶/۵/۲۹

سند شماره سوم:

دولت اسلامی افغانستان¹
ریاست عمومی استخبارات

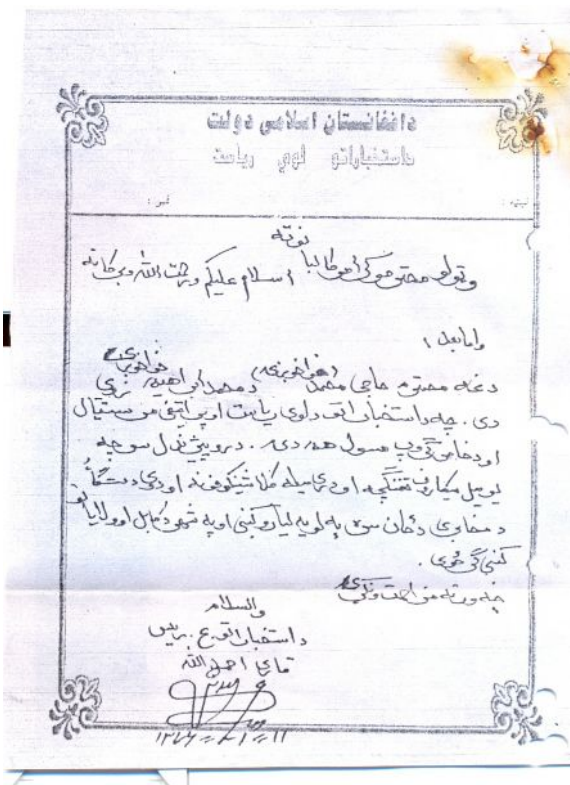
و اما بعد:

محترم حاجی محمد (خواوگی) فرزند محمد ابراهیم خواوگی که معاون اپراتیفی ریاست عمومی استخبارات و مسئول گروپ خاص هم است برای شما معرفی شد که هنگام گشت و گذار در شاهراه ها، کابل و ولایات یک میل تفنگچه مکاروف و سه میل کلاشینکوف و دو دستگاه مخابره را با خود به همراه دارد که مزاحم وی نشوید.

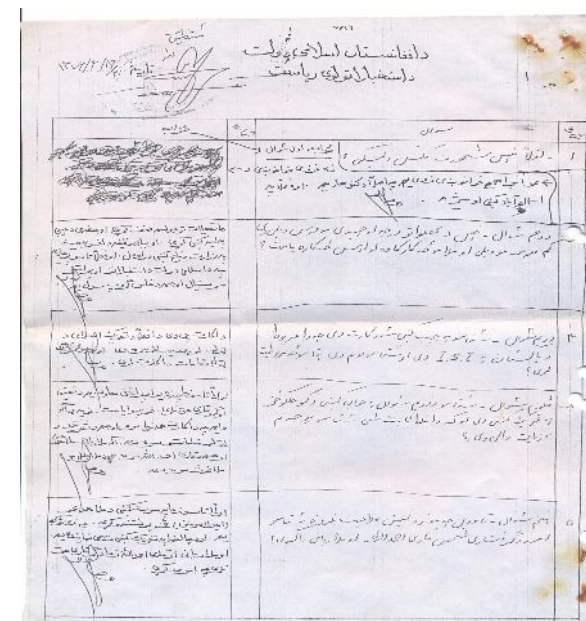
والسلام
رئیس استخبارات قاری احمدالله
۱۳۷۶/۱/۱۱

به اساس هدایت مقام محترم شما دوسیه تحقیق غرضی نام معاون اسبق اپراتیفی ریاست عمومی استخبارات که به اساس پیام مخابرویی شما مقام محترم دستگیر گردیده بود، معه ده ورق تحقیق که حاوی سی و چهار (۳۴) سوال و جواب می باشد، توسط معاون این اداره و دوتن از مستنطق تحقیق آن تکمیل و به اساس معرفی خط شما به اسم کفیل حنیف به شخص محترم کفیل حنیف دوسیه مذکور تسلیم داده شد.

به امید پیروزی حق بر باطل
امضای ملا بخت - محمد استخبارات ننگرهار



1. در ماه های نخست حاکمیت طالبان برکابل، درسروحه مکاتیب رسمی، اسم دولت اسلامی افغانستان "باقی مانده بود که بعداً سرخط مکاتیب به "امارت اسلامی طالبان" تغییر یافت.



سند شماره پنجم:

جریان مکتوبی تحقیقات از غرزی به خط و کتابت مستنطق و غرزی خواوگی

پرونده ویژه

نام پرونده: شاهین

مضمون: تعقیب خاص

شماره خاص: صفر پنج

شروع: سال ۱۳۷۵-۱۹۹۴

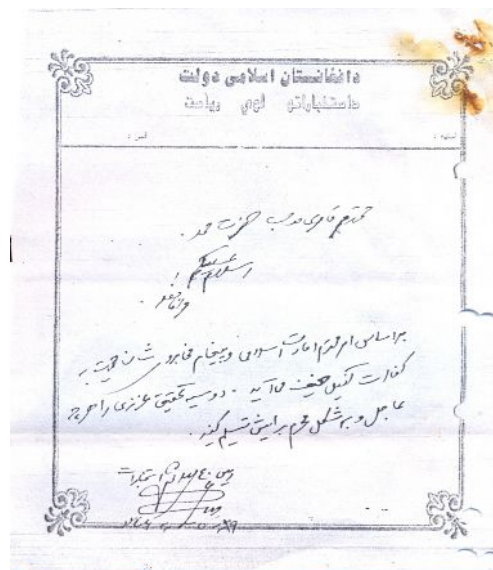
¹ در صفحه نخست این پرونده ، ملامؤمن (دکتر نادر احمدزی) فعال ضد طالبان با خط

سرخ چنین نگاشته است:

دوسیه کاری بنده بالای تثبیت جاسوسان پاکستانی ، که به حیث یک نظامی مسلکی کشورم با پول شخصی کار می کردم تا روزی برای ملت آزاد و کشورم افغانستان، زحمتام تثبیت شود.

تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۱

امضاء



سند شماره چهارم:

حزب اسلامی افغانستان

ریاست دعوت و تنظیم

کارت معرفت

به سکرتر محترم کمیته صلیب سرخ جهانی ، اسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته، اما بعد:

محترم حاجی محمد خواخوژی که معاون ابراتیفی استخبارات است، از جانب ما و شورای محترم نماینده گی می کند. و هم در مورد کمک در امر مبادله زندانی ها در اختیار شماست که اینک برایش ما معرفی گردید.

رئیس عمومی استخبارات

قاری احمدالله

امضاء¹

¹ چنان که در متن پشتوی سند مشاهده می کنید، در جناح چپ 'حزب اسلامی افغانستان' نوشته شده است. درین سند کارت سابقه عضویت غرزی در حزب اسلامی با سند مکتوب یک جا کاپی شده است.

سوال چهارم:

آن عده از افراد تحریک که در جواب سوال سوم شما تذکر رفت، اگر این غلط ثابت شود، جرم شما را زیاد تر می کند؟

جواب:

اول این که شما حق بازداشت و تحقیق مرا که یک معاون اوپراتیفی هستیم، ندارید.¹ پس که این چنین می گوئید، به صراحت می گویم که این کارت هم نزد من و هم نزد کلیه مقامات تحریک موجود است؛ مانند ملاربانی، ملامحمد حسن؛ هم نزد قاری احمدالله، هم نزد ملاجلیل وهم ملاغوث وجود دارد.

امضای غرزی

سوال پنجم

شما می گوئید که ما صلاحیت تحقیق شما را نداریم اما شخص قاری احمدالله و ملاربانی، امر گرفتاری شما را داده اند!

جواب

اول باید شما در مورد من از ملامحمد عمر (امیرالمؤمنین) پرسان کنید که من کی هستم و از چه کسی در تحریک رسماً نماینده گی می کنم. و ملاربانی و قاری احمدالله حق ندارند امر گرفتاری مرا بدهند.

امضای غرزی

صورت تحقیقات از غرزی خواخوژی در اداره استخبارات ننگرها¹

دولت اسلامی افغانستان

ریاست استخبارات

امضای مستنطق، تاریخ ۱۹ بر ۲۰ / ۱۳۷۶

سوال اول:

نخست شهرت مکمل خود را بنویسید.

جواب: من غرزی خواخوگی فرزند محمد ابراهیم خواخوگی اصلا از کندهار

هستم و فعلا در اسلام آباد به سر می برم. امضاء

سوال دوم:

از تحصیلات خود و این که تا کدام درجه و در مدرسه درس خوانده اید و

قبلا چه کار می کردید و اکنون چه کاره هستید؟

جواب:

من تا صنف دوازده هم در لیسه حبیبیه درس خوانده ام. بعدا در وزارت

دفاع به حیث افسر وظیفه داشتیم و فعلا شما می دانید که معاون اوپراتیفی

استخبارات دولت اسلامی و همچنان مسئول گروپ خاص هستیم.

امضای غرزی

سوال سوم:

در جیب شما یک کارت سرخ است که مربوط آیی، اس، آی پاکستان است

و نام شما در آن نوشته شده، و به شما چه ربطی دارد؟

جواب:

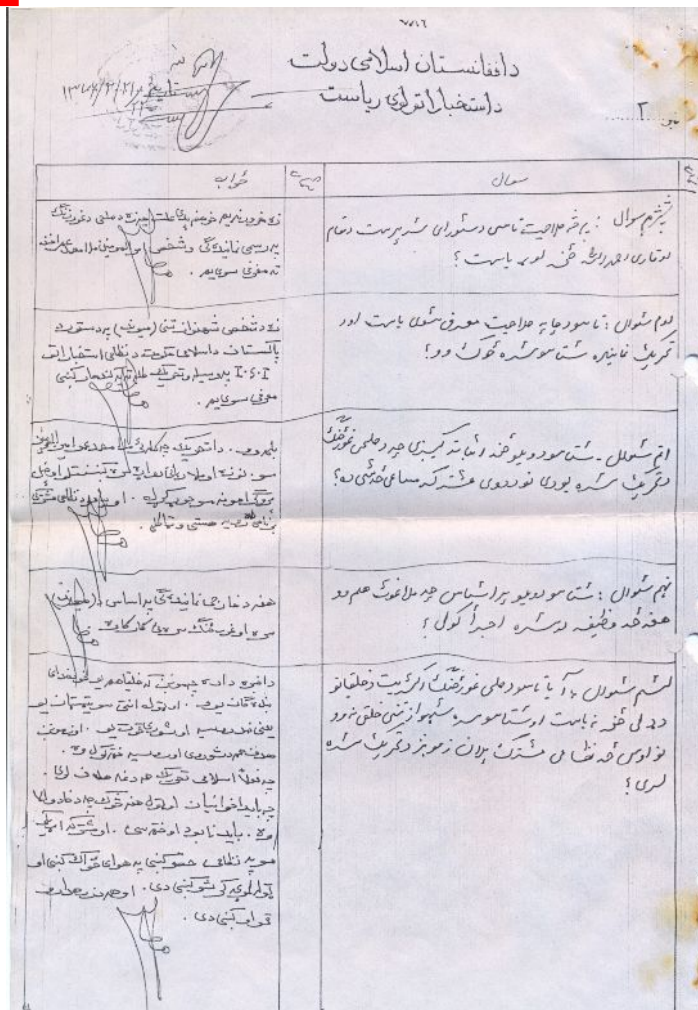
این کارتی است که در حال حاضر، تمام رؤسای بلند پایه تحریک اسلامی

آن رانزد خود دارند. همچنان کلیه مقامات تحریک ازین کارت نزد خود دارند.

امضای غرزی

¹ غرزی نسبت به موقعیت استخباراتی و روابط خود با حلقات بالارته آیی، اس، آی اعتماد بسیار داشت و به آن می نازید. او به طور مسلم چنین احساس می کرد که به زودی رها خواهد شد. ملامؤمن و سیداسحق حسینی (فردی که شش ماه تمام در زندان قندهار با وی به سر می برد) می گویند که غرزی در جریان تحقیقات لحن مسلط یک مقام رسمی را به خود گرفته بود و به این گمان بود که هیچ مقامی قادر نخواهند بود که او را بیش از چند ساعت در نظارت نگهدارند.

¹ سوال ها و جواب ها در تحقیقات به زبان پشتو تحریر شده است و درین کتاب برگردان فارسی آن به نگارش درآمده است. چنان که مشاهده می کنید، صورت اصل او راق نیز درین کتاب عکس برداری شده است



صفحه دوم

دولت اسلامی افغانستان
ریاست استخبارات
امضای مستنطق
۲۱ بر ۲۲ ۱۳۷۶

سوال ششم:

شما از روی کدام صلاحیت، نسبت به مقام شورای سرپرست و قاری احمدالله مقام بالا دارید؟

جواب:

من مغرور نیستم اما به این علت که من نماینده رسمی (دصلحی غورزنگ) برای شخص امیرالمؤمنین ملامحمد عمر آخند معرفی شده ام.

امضای غرزی

سوال هفتم:

شما به صلاحیت چه کسی معرفی شده اید و نماینده تحریک همراه شما کی بود؟

جواب:

من به دستور شخص شهنواز تنی (میوند)، به وسیله استخبارات نظامی حکومت اسلامی پاکستان آی، اس، آی به تحریک طالبان در کندهار معرفی شدم.

امضای غرزی

سوال هشتم:

از اظهارات شما ثابت می شود که (جنبش صلح) با تحریک یکی است. پس وجه مشترک آن ها چه است؟

جواب:

بله، ملاعمر که رهبر تحریک شد، من و ملا ربانی هر دو نشستیم و پروگرام های خود را آماده کردیم و سپس برنامه های مشترک نظامی را طرح کردیم.

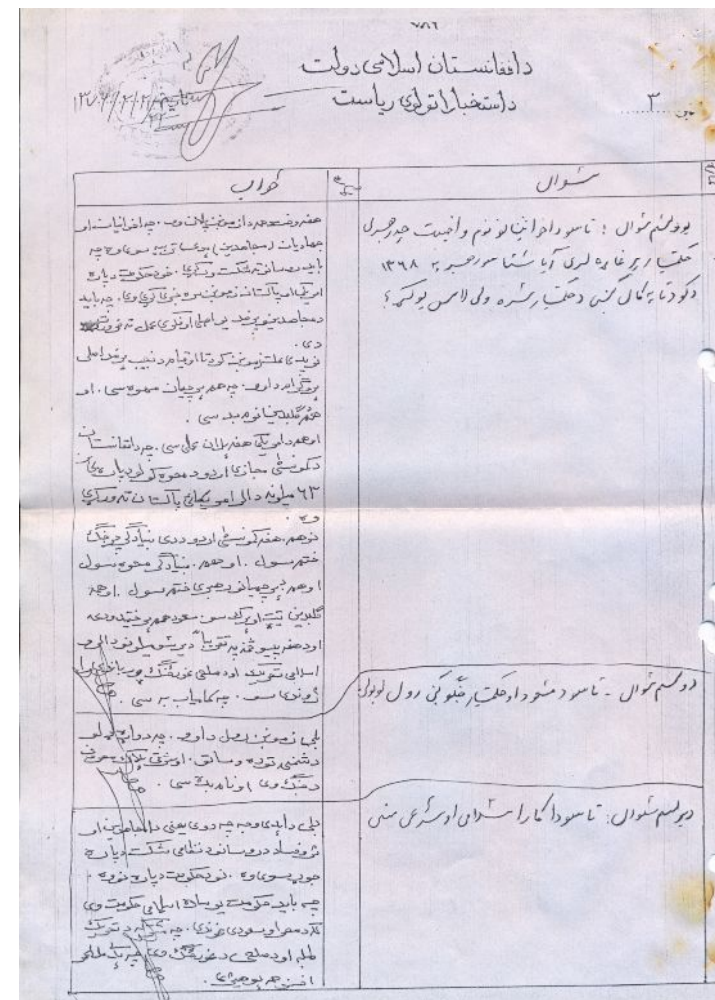
امضای غرزی

سوال نهم:

به اساس گفته شما، ملاغوث هم بود؛ وی چه وظیفه را انجام می داد؟

جواب:

وی در رابطه به نماینده گی خارجی، با (میوند) و جنبش کار می کرد.



صفحه سوم

دولت اسلامی افغانستان

ریاست استخبارات

امضای مستنطق

۲۱ بر ۲۲ / ۱۳۷۶/۲

امضای غرزی

سوال دهم:

آیا اکثریت جنبش شما خلقی ها نیستند و شهناز تنی خلقی با شما نبود؟ حالا چه برنامه مشترک نظامی با تحریک ما دارید؟

جواب:

گپ این است که اگرچه ما خلقی ها هستیم اما بنده گان خدا هستیم و تمام ما انتی سویتیت ها^۱ هستیم؛ یعنی ضد روسیه و نیروهای شوروی هستیم. هدف ما هم نابودی روسیه و شوروی بود^۱ که تحریک اسلامی هم همین هدف را دنبال می کند. که باید اخوانی ها و تمام آنانی که اعضای "خاد" بودند، محو و نابود شوند. همکاری مشترک ما در عرصه نظامی در قوای هوایی و تمام خطوط اول جنگ است و همچنان در قوای زره دار است.

امضای غرزی

1. نکته خوش مزه ای است که غرزی می گوید ما انتی سویتیت هستیم. از سویی هم می گوید که ما خلقی هستیم. او با این تناقض گویی چه کسی را می خواهد فریب دهد؟
^۱ این ادعا دیگر خنده آور است که خلقی ها ضد شوروی باشند. به راستی که حقایق و استنادات تاریخی از دوران وحشت انگیز خلقی ها کم نیست و این پرویی صاف و ساده تهوع آور است.

جواب :

بلی، به این دلیل که مجاهدین و شرو فساد به خاطر شکست نظامی روس ها ساخته شده بودند و کار شان حکومت کردن نبود. باید حکومت یک حکومت ساده اسلامی باشد مانند مصر و سعودی، و تحریک طالبان و د صلیحی غورزنگ در آن باشند و ملا محمد عمر آخذ هم این را می داند.¹

امضای غرزی

سوال یازدهم:

شما از اخوانی ها نام بردید که رهبری آنان را حکمتیار بر عهده دارد. آیا رهبر شما، در سال ۱۳۶۸ با حکمتیار اتحاد نکرد؟

جواب :

آن وقت هم همین پلان ما بود که اخوانی ها و جهادی ها (مجاهدین) به هدف شکست روس ها تربیه شده بودند، مگر برای حکومت کردن، پاکستان و امریکا با ما مذاکره کرده بودند که بر ضد مجاهدین یک عمل اصلی و فکری ضرورت است. به همین دلیل، پروگرام اصلی کودتا و قیام ما بر ضد نجیب این بود که هم پرچمی ها نابود شوند و هم گلبدین بدنام شود و هم پلان امریکا عملی شود که برای محو اردوی مجازی کمونیستی مبلغ شصت و سه میلیون دالر در اختیار پاکستان قرار داده بودند. هم بنیاد اردوی کمونیستی از بین رفت. بنیادش محو شد و هم رهبری پرچمی ها ختم شد. هم گلبدین متلاشی گشت. مسعود هم در حال نابودی است و هم از جمع آن پول ها از تقریباً سی میلیون دالر آن ، جنبش صلح و تحریک اسلامی روی پا شدند که به پیروزی خواهند رسید.¹

سوال دوازدهم :

شما در جنگ میان مسعود و حکمتیار نقشی داشتید؟

جواب :

بلی ، نقش ما این بود که دشمنی میان آنان را گرم نگهداریم و بلاک شرق مصروف جنگ باشند و بدنام شوند.

امضای غرزی

سوال سیزدهم:

شما این کار را شرعی و اسلامی می دانید؟

1. آیا حکومت نوع سعودی و طالبان حکومت ساده اسلامی است؟ این تعریف از سر سفاهت نیست؛ نوعی خود فریبی و دیگر فریبی هوشمندانه است. تعریف رژیم سعودی و طالبان به عنوان "حکومت ساده اسلامی" آن هم از زبان یک خلقی که از مبادی اسلام و ماهیت رژیم ها اطلاعی ندارد، بدون تردید، ترجمه افکار و خواسته های آی،اس،آی در افغانستان است.

1. بخش آخری این اظهارات که از زبان یک فرد مهم اطلاعات پاکستان در مورد ماهیت ایجاد گروه طالبان بیان می شود، فوق العاده جالب و مهم است. امضای غرزی

دولت اسلامی افغانستان
ریاست استخبارات
امضای مستنطق
تاریخ ۳۰ بر ۳۱ / ۲ / ۱۳۷۶

سوال هفده هم :

شما افراد (دصلحی غورزنگ) خود را که فعلا در جبهات نظامی با تحریک فعالیت دارند، و هم به نفع تحریک ، فعالیت های سیاسی را انجام می دهند، نام ببرید.

جواب :

افراد نظامی ما این دوستان هستند:

نبی قاطع ، قوماندان کوماندو که در وزارت دفاع، یک غند دارد.

طوفان که در حال حاضر در کندهار است.

سعید محمد رئیس ارکان غند همراه جلال الدین حقانی.

آنمحمد^۱ در فرقه ده یک غند دارد.

کمال معاون گارد ملی.

گلاجان رئیس ارکان نظامی در یکی از غند های جلال الدین حقانی

دوستان ما که در سطح عالی استخبارات قرار دارند:

یکی خودم هستم.

نواز خان سکرتر و کارشناس رئیس عمومی

ملا حمدالله در ریاست نظامی

ملا اسدالله سروری ،

درگروپ خاص اوپراتیفی که در شمال کار می کنند، هریک :

دگروال عارف، جنرال اکبر بخاری ، دگروال عبدالقدوس سالارزی ، دگروال

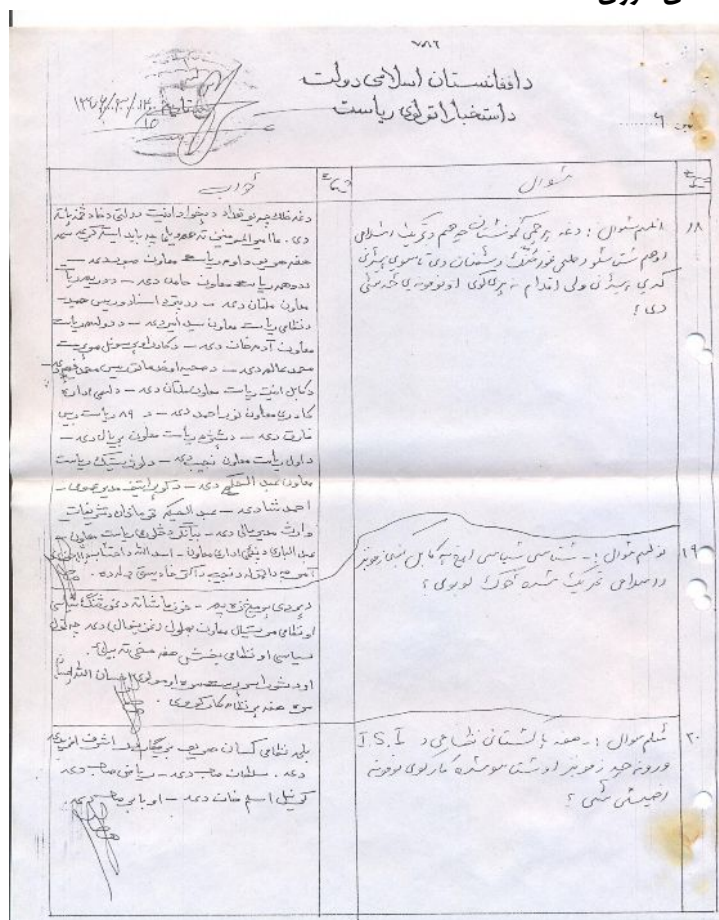
شیراحمد، دگروال سیداحمد در ریاست عمومی ، دگروال عصمت الله ، دگروال

عبدالشکور، دگروال شیرین، دگروال سراج الدین (مولانا) که وی در گروپ

خاص نیز عضویت دارد و همچنان دگروال یاردل.

۱. در دست نوشته غرزی به درستی معلوم نشد که نام اصلی اسم شخص چه بوده است اما پسوند نامش محمد است.

اسرائیل هم ملاقات هایی انجام داده ایم. و با استفاده از امکانات سید محمد گلابزوی حتی برای تقویت نظامی پاکستان هم کوشش هایی کرده ایم که این خود برای تقویت فوج پاکستان سودمند است که از طریق تحریک، فایده آن به ما هم می رسد.
امضای غرزی



صفحه پنجم

ملتان معاون ریاست امنیت کابل
 نوراحمد معاون کادری اداره دهم
 فاروق رئیس ریاست هشتادو نه
 بریال معاون ریاست شش
 نجیب معاون ریاست اول
 عبدالحکیم معاون ریاست لوجستیک
 احمد شاه مدیر عمومی کوپراتیف
 عبدالحکیم قوماندان تشریفات
 وارث مدیر مالی
 بیانگر معاون ریاست چهار
 عبدالباری معاون اداره پنج
 اسدالله آمر احتساب حوزه یازده ، که همه شان وابسته به گروه خاد دکتور
 نجیب هستند.

امضای غرزی

سوال نژده هم :

مسئولیت جناح سیاسی شما را در کابل چه کسی بر عهده دارد؟
 در روی صحنه، من هستم؛ مگر در عقب صحنه بهلول غزنیوال معاون
 سیاسی و نظامی (دصلحی غورزنگ) قرار دارد که کلیه امور سیاسی و نظامی
 را به انجام می رساند و اوبا شورای سرپرست ومولوی احسان الله احسان،
 درنظام کار می کند.

امضای غرزی

سوال بیستم:

نام های آن عده برادران پاکستانی وابسته به نظامیان آی ، اس، آی را که با
 ما وشما کار می کنند، ذکر کرده می توانید؟

جواب :

بلی ، افراد نظامی هریک عبارت اند از:

بریگارد اشرف افریدی

شماری از دوستان ما به دلیل همکاری با تحریک اسلامی نزد دوستم
 زندانی اند که آنان هریک اعضای کمیته مرکزی (دصلحی غورزنگ) هستند؛
 مانند داوود مصباح ، تورن جنرال سخی ظفر، مهندس عبدالقدوس قاطع ، برید
 جنرال سید جان که حتی به فرمان امیرالمؤمنین برایش وظیفه سپرده شده بود.
 وقتی افشا و گرفتار شدند، به طور عاجل به امیرالمؤمنین خبر دادم که می
 توانید درین باره از ایشان پرسان کنید.

امضای غرزی

صفحه ششم

دولت اسلامی افغانستان

ریاست استخبارات

امضای مستنطق

مورخ ۱۴ بر ۱۵/۳/۱۳۷۶

سوال هجده هم :

کمونیسست های پرچی را که هم دشمنان تحریک اسلامی ودشمنان (دصلحی
 غورزنگ) شما هستند، می شناسید؟ اگر می شناسید چرا علیه آنان
 اقدام نمی کنید و نام های آنان چه است؟

جواب

این افراد از امنیت دولتی سابق باقی مانده اند. من به امیرالمؤمنین گفتم که
 باید آن ها برکنار شوند. آنان عبارت اند از:

صبور معاون ریاست هفت

حامد معاون ریاست دوم

ملتان معاون ریاست سوم

حمید رئیس دفتر اسناد

سید امیر معاون ریاست نظامی

آدم خان معاون ریاست دوازده هم

محمد عالم سرپرست مدیریت کادر و پرسونل

محمد فهیم رئیس خدمات صحیه

دولت اسلامی افغانستان
ریاست استخبارات
امضای مستنطق
مورخ ۱۴ بر ۱۵ / ۳ / ۱۳۷۶

سوال بیست و یکم:

مقامات دولت اسلامی در باره شما می گویند که شما از موتر ها سوء استفاده کرده و همچنان رشوه ستانی کرده اید، به همین علت امر بازداشت شما صادر شده است.

جواب:

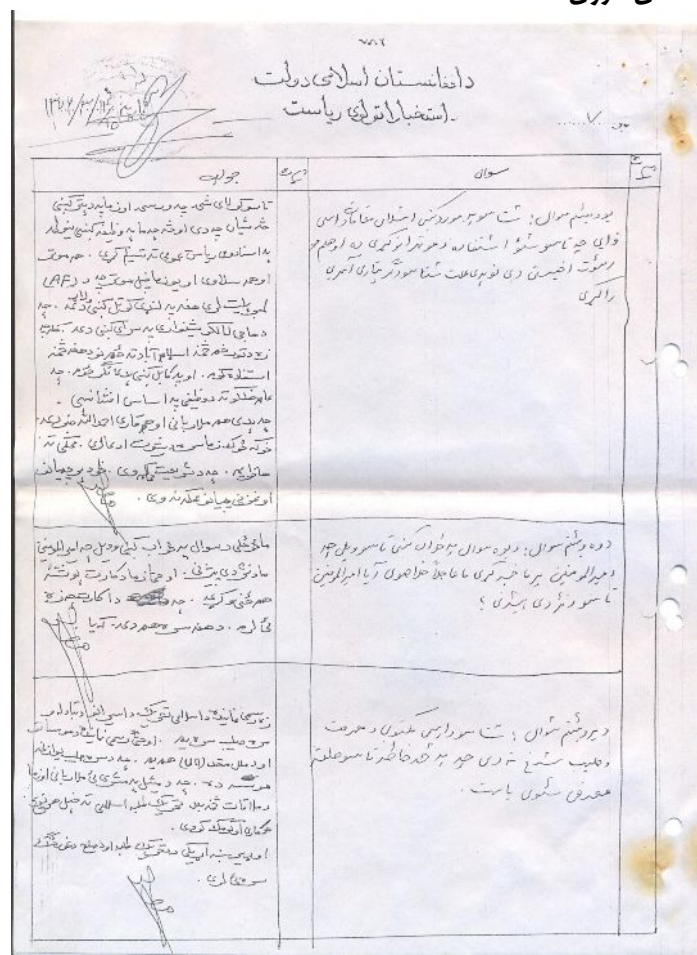
شما می توانید به دفترم بروید و وسایل دفتر مرا که چه چیزهایی را برای وظیفه گرفته ام مطابق اسناد به ریاست عمومی تحویل داده ام. هم موتر وهم سلاح ها را. و یک موتر شخصی ام که نمبر پلیت ای ، اف دارد،^۱ درلندی کوتل ایستاده است که در سرای حاجی لالکوی شینواری است. هر وقت من از تورخم به اسلام آباد می روم ، از آن استفاده می کنم. در کابل با آن گشت و گذار نمی کنم که به اساس وظیفه، برای عامه مردم افشا نشود. ازین موضوع ملا ربانی و قاری احمدالله هم اطلاع دارند. پس اگر کسی ادعا دارد که من رشوه گرفته ام ، در محکمه حاضر هستم که محاکمه شرعی باشد اما محکمه غزنی چی ها و پرچمیان نباشد.

امضای غزری

سوال بیست و دوم:

به جواب یک سوال گفتید که امیرالمؤمنین از من اطلاع دارد و مرا فوری آزاد خواهد کرد. آیا شما امیرالمؤمنین را از نزدیک می شناسید؟

سلطان صاحب (کرنیل امام)
ریاض صاحب
کرنیل اسلم خان
و بابر صاحب
امضای غزری



صفحه هفتم

1. شماره پلیت ای، اف به طور خاص به مأموران مهم سازمان استخباراتی پاکستان توزیع می شود و افراد عادی حق استفاده ازین پلیت ها را ندارند.

کردیم، کرنیل امام و رهبر غورزنگ و چند تن از طالبان و بهلول صاحب با من بودند.¹

آخرین اجنت روس ها را با آرمان هایش نابود کردیم و قاتل ملت را مجازات کردیم. ما هیچ گاه مسئولیت این کار را به دوش تحریک اسلامی نمی گذاریم و نه تحمیل می کنیم. وقتی ملا محمد عمرآخند ازین اقدام اطلاع یافت برایش گفتیم که ما انتقام رفقای خود را گرفتیم.

امضای غرزی

سوال بیست و هفتم

شما انتقام کدام رفقای خود را گرفتید؟ نام های آن ها را بنویسید.

جواب :

1. کرنیل سعید امام مشهور به سلطان صاحب، همان افسر معروف آی، اس، آی است که غرزی در کابل با وی از نزدیک کار می کرد. منظور غرزی از رهبر غورزنگ، دگر جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع پیشین دکتر نجیب است که به اسم مستعار "میوند" با طالبان و سازمان استخبارات پاکستان کار می کرد و اکنون نیز در حمایت آن کشور قرار دارد. وی در سال های بعد از سرنگونی حکومت طالبان و کارزار بی رویه "دموکراسی" به کابل و خوست برگشت و سعی کرد که در شورای ملی عضویت حاصل کند اما درین تلاش ناکام شد. تنی بعد از نشر چاپ نخست این کتاب، از کابل فرار کرد. تا کنون مقامات قضایی و امنیتی از جنرال تنی و غرزی در رابطه به مشارکت مستقیم شان در قتل دکتر نجیب، هیچ رسیده گی نکرده اند و این راز همچنان خوابیده مانده است. ستر جنرال نبی عظیمی فرمانده گارنیز یون کابل در زمان دکتر نجیب در در صفحه ۴۵۳ کتاب "اردو و سیاست" می نویسد که جنرال تنی به هنگام فرار به پاکستان یک بال هلیکوپتر می -۱۷ ترانسپورتی را به تاریخ هفده حوت ۱۳۶۸ را نیز با خود برد. وی می گوید: هلیکوپتر ترانسپورتی به پیلوتی برید جنرال غلام رسول قوماندان گارنیز یون شهرک اسفزار (شیندند) در حالی که تنی و نظر محمد مهمند عضو بیروی سیاسی حزب وطن در آن بودند، به پاکستان انتقال داده شد. حکومت افغانستان تا کنون در مورد استرداد این هلیکوپتر کدام اقدامی نکرده است. همچنان بنا به نوشته جنرال عظیمی، یک فروند هواپیمای ان - ۱۲ ترانسپورتی همان روز توسط جگرن گلاب الدین پیلوت، برید جنرال خواجه محمد شفیع کشاف و دگروال حاجی سیف الدین بورد تخنیک، در حالی که دگر جنرال عبدالقادر اکا قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی و برید جنرال میرحمزه و یک عده دیگر کودتاچیان در آن حضور داشتند به قصد شهر اسلام آباد ترک از افغانستان خارج ساخته شد. از سرنوشت این هواپیما نیز تا کنون خبری نیست.

سوال بیست و چهارم

این که شما می گوئید صلیب سرخ برای ما و تحریک اسلامی کمک های زیادی ارائه می کند، پس چرا این کمک ها برای ملت مظلوم داده نمی شوند؟
جواب :

اکنون پروسه جدید جریان دارد که کلیه مؤسسات فعال، در امر آبادی افغانستان کار کنند که درین عرصه نقش صلیب سرخ به درجه اول و مهم است که نتایجش معلوم خواهد شد.

امضای غرزی

سوال بیست و پنجم

آیا فعالیت های غیر اسلامی مؤسسات صلیب سرخ و سایر مؤسسات، یعنی جلب و جذب برای عیسویت و یهودیت در افغانستان اسلامی وجود دارد و یا خیر؟

جواب :

در حال حاضر به آن نیاز داریم. وقتی شمال فتح شود و افغانستان واحد تشکیل شود، مردم از لحاظ خوراک و پوشاک تأمین شوند، اما من در باره عیسویت چیزی گفته نمی توانم.

امضای غرزی

سوال بیست و هشتم

شما در پاسخ به سوال هجده هم نام یک تعداد افراد را ذکر کردید که وابسته به دکتر نجیب الله اند. نام نجیب الله را هم ذکر کردید. آیا مرگ تحمیلی دکتر نجیب الله را جناح شما یعنی (دصلح غورزنگ) انجام داد و سپس بالای تحریک اسلامی قبولانده شد؟

جواب:

ما به این افتخار می کنیم که داکتر نجیب الله را مردار کردیم و هم برادر خادیس او احمدزی را مردار کردیم. وقتی آن ها را به ارگ آوردیم و مردار

د افغانستان اسلامي دولت
داستخباراتو لوی ریاست

۱۳۸۶/۰۲/۰۹

ردیف	سوال	ځواب
۲۸	آمریکه څو ځله په خپل هېواد کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي؟	ماتو پیل چې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي.
۲۹	آمریکه څو ځله په خپل هېواد کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي؟	ماتو پیل چې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي.
۳۰	آمریکه څو ځله په خپل هېواد کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي؟	ماتو پیل چې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي.
۳۱	آمریکه څو ځله په خپل هېواد کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي؟	ماتو پیل چې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي.
۳۲	آمریکه څو ځله په خپل هېواد کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي؟	ماتو پیل چې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي. د امریکایي پوځیانو د وژنې په اړه رپورټونه خپاره کړي دي.

ما نخست انتقام ملت شهید پرور افغان را گرفتیم. سپس انتقام آن عده دوستان شهید خود را گرفتیم که در قیام ضد کمونیستی (شانزده حوت ۱۳۸۶) سهم داشتند. به خصوص قصد شهید آصف شور را گرفتیم.¹

امضای غریزی

1. جنرال آصف شور یکی از افسران مجرب و ورزیده ارتش افغانستان بود که در کودتای شهنواز تنی شرکت کرد اما بعد از ناکامی کودتا در دارالامان کابل کشته شد.

از همین جا بر ضد پاکستان راه پیمایی کرده بود. در حالی که پاکستان اسلامی خانه هجرت ما بود.¹

امضای غرزی

سوال سی و یکم

وقتی رهبران تحریک خبر شدند، کدام اقدامی انجام ندادند؟

جواب:

من گفتم که کار از کار گذشته بود. دیگر چه گفته می توانستند؟ آن موضوع را کرنیل امام با تحریک حل و فصل کرد. دیگر درین باره سوال نکنید.¹

امضای غرزی

سوال سی و دوم

کار های خیری را که شما در عرصه نظامی در کابل انجام داده اید، تشریح کنید و بحث آینده را کنار بگذارید.

جواب:

کار هایی را که من انجام داده ام، در خط اول دشمن بوده است که مقامات دولت اسلامی از آن مطلع اند. ما با کار اوپراتیفی برای نخستین بار خط اول دشمن را تا جبل السراج شکستیم.

امضای غرزی

دولت اسلامی افغانستان

ریاست استخبارات

امضای مستنطق

مورخ ۲۰ بر ۲۱ / ۳ / ۱۳۷۶

سوال بیست و هشتم

او را برای جلب رضایت چه کسانی کشتید؟ از مرگ او چه سودی نصیب جنبش شما کرده و یا می کند؟

جواب :

من برای شما گفتم که ما قصد دوستان خود به خصوص آصف شور را از وی گرفتیم. همچنان انتقام دوستان پالیسی خارجی خود را که هم اکنون با تحریک همکاری می کنند، گرفتیم.

امضای غرزی

سوال بیست و نهم

دوستان خارجی شما کی ها اند؟

منظور من تنها دوستان خارجی ما نیست، بلکه دوستان تحریک اسلامی و جنبش مصالحه ملی - جمهوری اسلامی پاکستان و کشورهای امریکایی است. تا به کمک آنان کشور را خلع سلاح کنیم و صلح را برقرار کنیم و به همکاری آنان دست به آبادی بزنیم.

امضای غرزی

سوال سی ام

چرا او را سحرگاه در چهار راهی آریانا به دار آویختید. آیا شما با این کار سبب بدنامی تحریک اسلامی نشدید؟

جواب :

چند بار برای شما گفتم که تحریک اسلامی درین کار مسئولیت ندارد و رهبران شان نیز در آن جا حضور نداشتند. ما این کار را افتخار می دانیم. وی از همین چهار راهی به اشاره روس های کمونیست برضد مردم ما شعار می داد و

¹. توجه کنید که وفاداری غرزی به پاکستان آن چنان عمیق است که کشتن رئیس جمهور کشور خودش را به پاس برآورده کردن خواسته های اجانب، افتخار می داند.

¹. آری! مسأله قتل رئیس جمهور افغانستان را باید یک افسرپاکستانی با تحریک حل و فصل کند! فلسفه قتل دکتر نجیب ازین اظهارات به خوبی فهمیده می شود.

دولت اسلامی افغانستان
ریاست استخبارات
امضای مستنطق
مورخ ۳ بر ۴ / ۴ / ۱۳۷۶

سوال سی و سوم

از اوایل تحریک اسلامی، شما چه خدماتی را برای تحریک انجام داده اید؟
جواب:

من در دوره کار خود پلان های باند مسعود و خلیلی ، باند دوستم و جاسوسان ایرانی را کشف و خنثی کرده ام. و تمامی برنامه های کا، جی، بی را خنثی کرده ام. کار مهمی را که انجام داده ام این است که جنرال ملک برادر رسول پهلوان را با استفاده از امکانات (غورزنگ) و همکاری پاکستان به عقد پروتوکول وادار کردم که به طور خصوصی با ما رابطه دارد. چند بار در پاکستان هم با وی ملاقات کرده ایم. ملا غوث آخند هم در جریان است. هیأت پاکستان هم حضور داشت که نتیجه اش معلوم خواهد شد که به نفع تحریک برضد دوستم به زودی کودتا خواهد کرد و دوستم نابود خواهد شد.¹

امضای غززی

سوال سی و چهارم

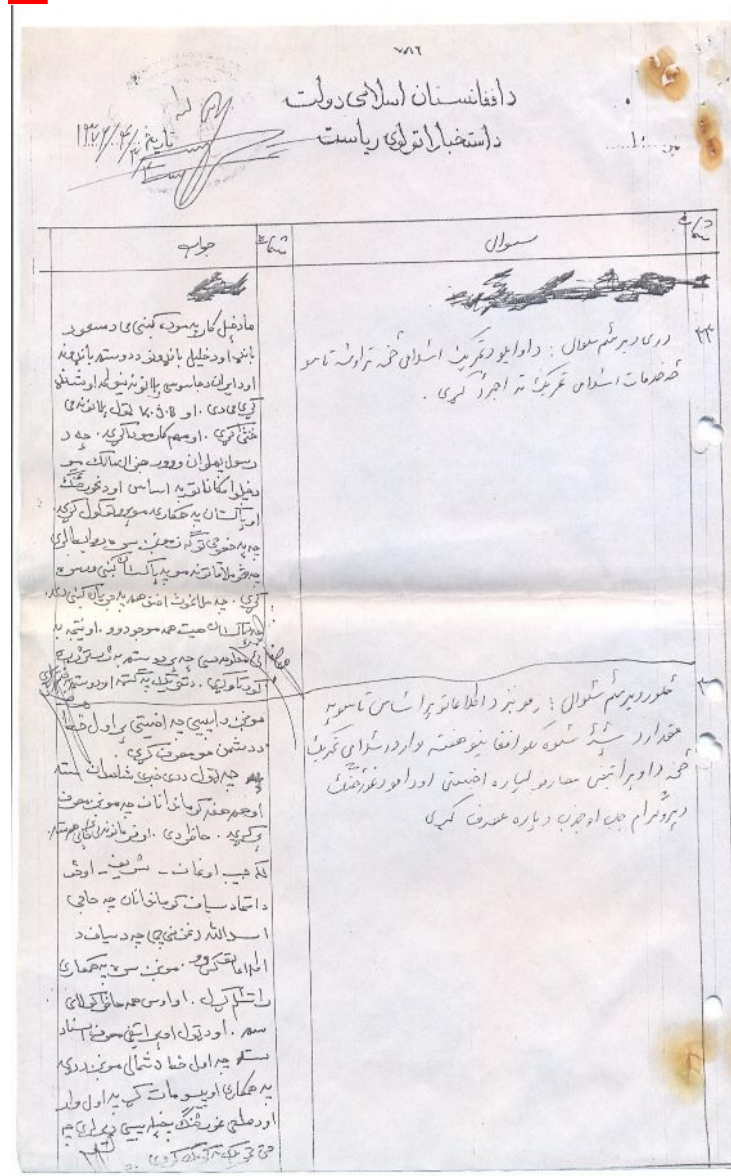
براساس اطلاعات ما، شما هفته وار مبلغ شش صد لک افغانی از حساب مصارف اوپراتیفی تحریک اسلامی اخذ کرده اید و این پول را در برنامه های جلب و جذب غورزنگ مصرف کرده اید.

جواب:

ما این پول را در خط اول دشمن مصرف کرده ایم که تمامی شاهدان موجود اند. همچنان قوماندان هایی که ما این پول را برای شان مصرف کرده ایم، حاضر اند.

پایان اعترافات غززی خواخوگی

¹ چنان که حوادث به زودی نشان داد، جنرال ملک در سال ۱۳۷۵ خورشیدی برضد جنرال دوستم به همکاری طالبان از ولایت بادغیس و فاریاب دست به تهاجم زد. ماهیت غانله جنرال ملک از ورای اظهارات غززی به طور مشخص قابل درک است.



صفحه دهم

تحصیل در دانشگاه با دکتر نجیب دوستی داشت و اکنون خودش را آماده می کرد تا نجیب را در خروج از پناه گاه ملل متحد یاری کند. اما گفته می شود که مسعود خلیلی برادر جهرالله از احمدشاه مسعود مطالبه کرده بود که برای جهرالله اجازه ندهد که برای رهایی نجیب از دفتر ملل متحد تلاش هایش را افزایش دهد. شماری از طرفداران حزبی، اعضای خانواده و کسانی که قرابت خونی و قومی با دکترنجیب داشتند، نیز در ترکیب گروه نجات شامل بودند. این گروه برای نجات دکتر از نظارت پرخطر دفتر ملل متحد، در ابتداء به این نتیجه رسید که با یک عملیات شبانه شبیه عملیات غافلگیرانه کوماندویی، دکتر نجیب و همراهانش را از آنجا خارج کنند. اما محمدهاشم پکتیانی پسر عمهء دکتر نجیب مانع اجرای این برنامه شد. هاشم پکتیانی که پیوسته بین کابل و پشاور در رفت و آمد بود، استدلال می کرد که دکترنجیب با هیچ خطری رو به رو نیست و از قول برخی رهبران پشتون آنسوی سرحد از جمله فردوس خان مهمند، بزرگان قوم افریدی و مقامات ارشد عوامی نشنل پارتی اطمینان می داد که دکتر نیازی ندارد به وسیله یک گروه به طور غیر قانونی از دفتر ملل متحد فرار داده شود. اسدالله مشکوری تصدیق می کند که از سوی برخی رهبران صوبه سرحد به خصوص از سوی فردوس خان مهمند نامه های محرمانه یی برای دکتر ارسال شده بود.

گزارش هایی در دست است که هاشم پکتیانی در یک معامله مرموز با حلقات آی، اس، آی سه بار تلاش کرده بود که برای دشمن دیرین پاکستان (دکتر نجیب) زهر بخوراند و او را از زنده گی ساقط کند اما موفق نگردیده بود. افزون برآن منابع استخباراتی اطلاع داشتند که دکتر نجیب سرگرم نگارش کتاب مستند اسرار مداخله پاکستان در افغانستان بود. رهایی و یا حداقل زنده ماندن دشمن هوشمندی مانند نجیب، برای ادامه سیاست های پاکستان در افغانستان یک چالش بزرگ به شمار می رفت. همچنان منابع اطلاعاتی ضد طالبان این احتمال را قوی می دانند که قبل از کودتای ناکام شهنازتنی به هدف براندازی حاکمیت نجیب، حکومت روسیه تحت رهبری بوریس یتلسن و حکومت پاکستان به طور سری در خصوص سرنگونی نجیب و درهم شکستن ماشین نیرومند جنگی دولت وی به توافقاتی دست یافته بودند. جنگ افزار های

چرا دولت مجاهدین دکتر نجیب را رها نکرد؟

رهبران مجاهدین هیچ گاه رسماً دربارهء سرنوشت دکتر نجیب با شفافیت و جسارت سخن نگفتند. اگرچه آنان در آن سال ها، به دلیل جنگ های میان گروهی، فرصت پرداختن به چنین امری را در اختیار نداشتند، با آن هم درین نکته تردیدی نبود که از آزادی و یا انتقال نجیب به کشوری دیگر، به شدت بیمناک بودند.

دولت مجاهدین متشکل از گروه های سیاسی و نیروهای نظامی مختلف و متضادی بود که در طی بیش از چهار سال حاکمیت شان قبل از آن که بر سر نظام سازی و رهایی و یا محاکمه دکتر نجیب به توافقی برسند، مشغول جنگ و دفاع خونین در میان خود بودند. اجماع نظر در باره این که دکتر نجیب را رها کنند و یا خیر، حداقل در همان زمان بسیار دشوار و قریب به محال بود. با این اوصاف، شماری از رهبران شاخهء پرچم حزب خلق در ترکیب جنبش ملی - اسلامی به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم که با گروه های مجاهدین در ائتلاف سیاسی قرار داشتند، رهایی و یا خروج دکتر نجیب از نظارت دفتر ملل را به نفع خود تلقی نمی کردند. رهایی و یا انتقال نجیب به یک کشور خارجی، می توانست چالش سیاسی بزرگی را برای گروه های مجاهدین نیز که در جریان جنگ های داخلی، اعتبار خود را در افکار عامه تا میزان زیادی از دست داده بودند، به وجود بیاورد. گفته می شود که در روز های اول ورود گروه های مجاهدین به کابل، یکی از فرماندهان جهادی تحت رهبری احمد شاه مسعود تصمیم گرفته بود تا دکتر نجیب را به قتل برساند اما محمد قسیم فهیم وزیر امنیت به سرعت وارد عمل شده و از اقدام احتمالی فرمانده مذکور علیه جان دکتر نجیب، جلوگیری کرده بود.

در سال های حاکمیت استاد ربانی، یک گروه نامتجانس برای نجات دکتر نجیب از زندان تشکیل شد. جهرالله از پسران استاد خلیل الله خلیلی که از دوستان سابقه دکتر بود، ظاهراً در رأس گروه نجات قرار داشت. وی از دوران

اعتراف کرده بود که وی که قبلاً به حیث فرد رابط حلقات استخباراتی پاکستان با دکتر نجیب در کابل رفت و آمد داشته، اکنون بعد از کشته شدن نجیب، نگران زنده گی و آینده خود است. وی هم چنین اذعان کرده بود که کرنیل اسلم رئیس آی، اس آی در پشاور سه بار از وی خواسته بود که برای دکتر نجیب در کابل زهر بخوراند اما درین مأموریت شکست خورده بود. سفارت سویس پرونده هاشم پکتیانی و بشیر لایق را به دفتر کمیساری ملل متحد در پشاور راجع داده و دفتر پشاور با درک حساسیت قضیه، پرونده را به دفتر مرکزی ملل متحد در اسلام آباد راجع ساخته بود. اکثر کارکنان دفاتر ملل متحد اتباع پاکستانی بودند که قبلاً بر اساس توافق حکومت پاکستان و ملل متحد به آن جا معرفی شده بود. بدین ترتیب، راز اعترافات هاشم پکتیانی به بیرون درز کرد. چون پکتیانی بخشی از اسرار ناگفته در مورد فعالیت های استخبارات پاکستان در کشتن نجیب را در اختیار داشت، مقامات استخبارات پاکستان تصمیم گرفتند تا از خروج هاشم پکتیانی به سوی کشور های غرب جلوگیری کنند. شبکه جاسوسی ضد طالبان می گوید که کرنیل وحید معاون کرنیل اسلم به هاشم پکتیانی هشدار داده بود که از تماس و رفت و آمد به سفارت سویس و یا هر سفارت دیگر خود داری کند. کرنیل وحید به طور خود مانی توضیح داده بود که من به عنوان یک پشتون و یک برادر برایت می گویم که از مسیر احتیاط خارج نشو و آی، اس آی از جزئیات اظهارات وی برای مأمورین ملل متحد و سفارت سویس آگاه شده است. اما هاشم پکتیانی گفته بود که در دفاتر منابع ملل متحد کلبه فعالیت ها کامپیوتری است و هیچ کس آگاه نخواهد شد که من برای آنان چه مسایل را بیان کرده ام.

چند روز بعد، دو روز قبل از آن که وی به سوی اروپا پرواز کند، به ضرب گلوله افراد ناشناس در حیات آباد پشاور به هلاکت رسید. مهاجمان، ظاهراً ناشناس اما در واقع مأموران استخبارات پاکستان بودند. پیشتر لایق ابتدا به کراچی فرار کرد و سپس از راه تاجکستان و کشور های آسیای میانه، خودش را به دیار غرب رساند.

پس از قتل نجیب، رویکرد اقوام و بزرگان پشتون نسبت به نیت طالبان دگرگون گشت و در باره قتل نجیب سوال های زیادی در محافل قومی در

پیش رفته و استراتژی روسی که در زمان حضور ارتش شوروی در افغانستان درین کشور تجمع کرده بود، اسباب نگرانی مقامات پاکستانی و روسی را سبب شده بود. مقامات جدید روسی از سرازیری بخشی از سلاح های دوره جنگ به سوی کشور های استبداد زده و مسلمان آسیای میانه بیم ناک بودند و پاکستان به این نتیجه رسیده بود که اگر سیستم غول آسای جنگ افزار های سبک و سنگین در افغانستان متلاشی نشود، پیگیری اهداف استراتژی آن کشور در نظام آینده افغانستان با دشواری های بزرگی رو به رو خواهد بود. این محاسبه ها زمانی اشکال جدی به خود گرفته بودند که روی کرد دکتر نجیب به سوی گروه های مجاهدین قطعی شده بود و حتی مصرانه از احمد شاه مسعود دعوت می شد که مسئولیت وزارت دفاع را در یک حکومت ائتلافی برعهده بگیرد.

در همین آوان، حکومت روسیه از دو وزیر خلقی (شهناز تنی و راز محمد پکتین) دعوت کرد که به روسیه سفر کنند. گفته می شود که در جریان سفر شهناز و پکتین به روسیه، بخشی از پروتوکول میان پاکستان و حکومت روسیه به هدف براندازی حاکمیت نجیب صورت واقعی به خود گرفته بود. اسرار این قضیه خاص در همان زمان از سوی دگر جنرال غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی کشف و افشا گردیده بود. با توجه به این محاسبه های منطقه ای، کودتای شهناز کاملاً از سوی حلقات استخباراتی منطقه طراحی شده و قبل از وقوع مورد حمایت قرار گرفته بود.

وقتی در نخستین ساعات ورود طالبان در کابل، دکتر نجیب را حلق آویز کردند، هاشم پکتیانی سراسیمه به پشاور سکونت گزید و پیوسته در تلاش افتاد تا حق پناهنده گی در یکی از کشورهای غربی را حاصل کند. از وی خودش مأموریت وی پایان یافته بود. اما از نظر مراجع استخباراتی که او را در چنگال خود گرفته بودند، خطر هنوز بر طرف نشده بود و او در حیات آباد پشاور به شدت تحت نظارت قرار داشت. با این حال هاشم پکتیانی همراه با بشیر لایق برادر سلیمان لایق در سفارت سویس رفت و آمد می کرد تا به امتیاز پناهنده گی دست یابد. وی در مصاحبه با مأموران سفارت سویس و مسئولان دفتر کمیساری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهنده گان افغان در پشاور

شناسنامه :

دکتر نجیب الله فرزند اختر محمد در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ خورشیدی) در آگست ۱۹۴۷ در خانواده وابسته به قبیله احمدزی غلجایی در روستای میلن ولایت جنوب شرقی پکتیا دیده به جهان گشود. پدرش در سال های ۱۹۶۰ قنسول تجارتی افغانستان در پشاور بود. نجیب الله در سال ۱۹۶۴ - ۱۳۴۰ خورشیدی از لیسه حبیبیه گواهی نامه فراغت دریافت کرد و در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) از دانشکده طب دانشگاه کابل فارغ شد.

در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ خورشیدی) به عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته شد و به زودی از رده های پیشرفت در فعالیت های حزبی بالا رفت.

وی به زبان های دری و پشتو با فصاحت سخن می گفت و به زبان انگلیسی نیز به آسانی صحبت می کرد. نجیب از جمله معدود کسانی بود که تقریباً کلیه آثار مارکسیستی را خوانده بود و با استفاده از جسارت و اطلاعات کتابی، در محضر هواداران حزب به سخنرانی می پرداخت. روایت است که وی "آیات چندی از قرآن مجید را از حفظ داشت. چون شیفته ببرک کارمل رهبر شاخه "پرچم" بود، گاه گاه در نقش محافظ کارمل ظاهر می شد. در دوره دانشجویی، نجیب از جمله کسانی بود که با رقبا سیاسی خود به زدوخورد فیزیکی می پرداخت و یک گروه مخصوص فعالان پرچمی به دور وی گرد هم آمده بودند. در سال های جوانی از برکت جنه بزرگ و نیرومندیش، نوعی خشونت در وجود او رشد و تکامل می یافت که گاه گاهی با خصوصیات جوانمردی و عیاری در روح سرکش او تظاهر می کرد و به تدریج به عادت ثانوی او مبدل می شد. بنا بر همین دلایل، هم نشینانی از همین طراز داشت و در جیب هایش، کارد، چاقو، و پنجه بکس یافت می شد."

در طی فعالیت های سیاسی در دوره سلطنت دو بار روانه زندان گشت. وقتی کودتای نظامی هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، جمهوری محمد داود خان را سرنگون کرد، نجیب الله رئیس محصلان دانشگاه کابل بود. در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ خورشیدی) به حیث منشی کمیته حزبی شهر کابل وابسته به

دوسوی مرز مطرح می شد. پکتیانی با توجه به تماس های مستمر با رهبران سیاسی و قومی آن سوی مرز در باره این که در مورد دکتر نجیب چه تصمیمی باید گرفته شود، اطلاعات زیادی در اختیار داشت. دکتر نجیب یک سیاستمدار معروف ضد پاکستان بود که چه در دوره ریاست خدمات اطلاعات دولتی و همچنان در سال های ریاست جمهوری خود، با حلقات و رهبران آن سوی مرز ارتباط عمیق داشت و در میان گروه های قبایل از نفوذ قابل توجه (اما نگران کننده برای پاکستان) برخوردار بود. اعدام نجیب، تمامی تعهدات و اطمینان های داده شده از سوی این رهبران را نقش بر آب کرد و حتی این برداشت را پیوسته تقویت می کرد که خود این افراد در واقع در عملیه پیچیده قتل دکتر نجیب، به طور آگاهانه و یا نا آگاهانه شرکت داشته اند. بدون شک افشای راز ها به وسیله پکتیانی شماری از این گروه ها و رهبران را که در ایجاد اطمینان کذایی برای دکتر، باعث قتل او شده بودند، در موقعیت دشواری قرار می داد.

آی، اس، آی و رقبای حزبی دکتر، در یک پروسه طولانی موفق شده بودند که تارسیدن جنگجویان طالبان به کابل، اجرای هر گونه برنامه تلاش نجیب و اقاربش برای فرار از دفتر ملل متحد را نقش بر آب کنند. اکنون که برنامه قتل نجیب با هزینه بسیار اندکی عملی شده بود، نیازی نبود که پکتیانی بیش از این زنده بماند. بیم مقامات استخباراتی به هیچ وجه ساده لوحانه نبود. پکتیانی در اروپا به آسانی می توانست مکونات ذهنی خود را در اختیار رسانه های بین المللی قرار دهد که ممکن بود از روی آن رد پای عوامل آی، اس، آی و دشمنان حزبی نجیب در پروژه قتل وی شناسایی شده و راز ها از پرده برون می افتادند.

شد، اما برای اجرای برنامه ملل متحد دیگر زمان از دست رفته بود. شب پانزده اپریل ۱۹۹۲ (شب بیست و هفت حمل ۱۳۷۱ خورشیدی) در پی تلاش ناکام برای فرار از کشور، ناگزیر شد به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه ببرد. سرانجام نجیب در سال ۱۹۹۶ شب پنج میزان ۱۳۷۵ خورشیدی پس از گذراندن ۱۹۱۶ روز در پناه گاه ملل متحد در کابل، از سوی یک گروه ناشناخته و وابسته به تحریک طالبان، به طور فاجعه باری کشته شد و از جایگاه ترافیک حاشیه چهارراه آریانا (عقب کاخ ریاست جمهوری) حلق آویز گردید.

شاخه "پرچم" ایفای وظیفه می کرد. اما در سال ۱۹۷۷-۱۳۵۶ به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق درآمد. در اپریل ۱۹۷۸ میلادی (ماه حوت ۱۳۵۷ خورشیدی) به حیث سفیر افغانستان به تهران اعزام شد. از سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) تا سال ۱۹۸۵ (اواخر ۱۳۶۴ خورشیدی) ریاست خدمات اطلاعات دولتی "خاد" را بر عهده داشت. در چهارم ماه می سال ۱۹۸۶ (۱۳۵۶ خورشیدی) پلینوم هجده هم کمیته مرکزی (چهارم ماه می ۱۹۸۶)، او را به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتخاب کرد. چند ماه بعد (نوامبر همان سال) به حیث رئیس جمهور افغانستان اعلام گردید. با نزدیک شدن نیروهای های مجاهدین در بهار سال ۱۳۷۱ خورشیدی عقب دروازه های کابل، رژیم نجیب در آستانه سقوط قرار گرفت. مقارن این احوال وضع اقتصادی و اجتماعی در پایتخت تحت محاصره با گذشت هر روز بحرانی تر می شد و سلسله فرار از پایتخت در حال گسترش بود. برای صدها هزار باشندۀ کابل که در شرایط بخور و نمیر زنده گی داشتند، راه فراری وجود نداشت. اکثر ساکنان پایتخت در سال های جنگ از نواحی خارج شهر به کابل پناه آورده بودند. تورم پولی چهرهء ترسناک خود را نشان می داد و داشتن یک لقمه نان و چند لیتر نفت برای بسیاری از خانواده ها به نعمت بزرگی تبدیل شده بود. بینین سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد به نوبه خود تلاش داشت تا با ایجاد مقدمات یک توافق ملی و منطقه یی در باره انتقال مسالمت آمیز قدرت از نجیب الله به یک شورای بی طرف مورد تأیید کلیه گروه های شامل در جنگ، از بحرانی که می رفت نظم و اداره کشور را به طور کامل متلاشی کند، جلوگیری کند. وی پیوسته با نجیب در تماس بود و هواپیمای مخصوص وی همواره میان پشاور، تهران، ژنیو، اسلام آباد و کابل در رفت و آمد بود. قرار بر این بود که یک شورای پانزده نفری، زمام امور کشور را از نجیب تحویل بگیرد. رهبران مخالف این طرح را رد کرده و قبل از همه، براستغای بی قید و شرط نجیب تأکید داشتند. اما دکتر نجیب مسأله ایجاد خلای قدرت را مطرح می کرد و از عواقب آن هشدار می داد. هر چند به زودی مجبور به استعفا

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**